

حقیقت



شماره ۱۱ مرداد ۱۳۸۲

www.sarbedaran.org

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

جمع‌بندی از هیجده تیر و ادامه راه

ده روز خیزش دانش‌جویان و مردم تهران و شهرهای دیگر در خرداد ماه، فضای سیاسی نوینی را در پی خود بر جای گذاشت. این جنبش ده روزه در را بروی دوران نوید بخشی در مبارزات خلق‌های ایران باز کرد. شعارهای سیاسی صریح و تیز این جنبش، کیفیت سیاسی آنرا به نمایش گذاشت. سراسری شدن آن، جبهه اتحاد مردم علیه رژیم را از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب گسترش داد. استمرار ده روزه آن انرژی بی پایان توده‌های مردم و روشنفکران آگاه را در مبارزه علیه ظلم و بی‌داد و برای بدست آوردن حق و عدالت نشان داد. خاک ما شخم خورد و حاصلخیز تر شد.

بقیه در صفحه ۲

درباره شعار فراندوم:

تا زمانی که مردم سعی نکنند در پس وعده و وعیدهای اخلاقی و سیاسی منافع طبقات را جستجو کنند در سیاست همواره قربانی خواهند شد. (لنین) صفحه ۱۲

حقیقت شماره ۱۰ ویژه نپال منتشر شد.

انقلاب در نپال: دنیای نوینی متولد میشود.

مقاله ای از مجله جهانی برای فتح و مصاحبه با رفیق پراچاندا، صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

دفتر تحکیم وحدت دفتر سرکوب و تفرقه؟

- دفتر تحکیم وحدت که امروز از داعیه داران آزادی در دانشگاه هاست، خود از عوامل انحلال موقت دانشگاه‌ها در انقلاب فرهنگی رژیم جمهوری اسلامی بود!
 - دفتر تحکیم بعنوان بازوی اجرائی حاکمیت درون دانشگاه عمل میکند!
 - رشد و گسترش انجمن‌های اسلامی دانشجویان محصول سرکوب جنبش اصیل دانشجویی در سالهای اول انقلاب بود!
 - دفتر تحکیم بعنوان یک جریان اسلامی که جناح بندی‌های گوناگون جمهوری اسلامی را از سر گذرانده، یک جریان مرد سالار و متکی بر ایدئولوژی ضد زن اسلامی است!
- صفحه ۲۰

پیروزی در نبردهای فردا در گرو پیروزی در نبردهای امروز است!

تنها با به شکست کشاندن یک به یک طرح‌های سرکوبگرانه دشمن میتوان زمینه مساعدی را برای گسترش مبارزه و ارتقاء آن به سطوح بالاتر فراهم کرد. پیکارهای بزرگی در راهست و باید برای مقابله با وحشیگریهای گوناگون رژیم آماده شد. نبردهای امروز مدرسه جنگی است برای جنگ‌های بزرگتر و ناپودی قوای اصلی سرکوب یعنی ارتش و پاسداران. یعنی برای جنگ درازمدت خلق که تنها راه رهائی است. هر چقدر نبردهای امروز را با موفقیت به پیش ببریم، آمادگی بیشتری برای نبردهای تعیین کننده فردا کسب خواهیم کرد. امروزه خنثی کردن و بی اثر کردن طرح‌های مشخص دشمن گام تعیین کننده ای برای گسترش مبارزه است.

مائو رهبر طبقه کارگر جهانی زمانی گفت: «خودت را بشناس، دشمن را بشناس صدبار می جنگی و به خطر نمی افتی.»

صفحه ۴

در این شماره می خوانید:

جنبش توده ای، تشکل توده ای با نگاهی به جنبش شورائی ۶۰-۵۷ و تشکیلات پیشاهنگ صفحه ۶

زنگها برای که بصدا در می آیند؟
خطاب به کمونیستها و پیشروان طبقه کارگر!

صفحه ۱۱

بازار: تکخال گنجی!
نقدی بر کتاب «مانیفست جمهوری خواهی» نوشته اکبر گنجی (بخش چهارم و پایانی)

صفحه ۱۵

پیش بسوی تبدیل دانشگاه به خانه مردم!

صفحه ۲۴

دانشگاه جای نماز نیست. دانشگاه جای آخوند نیست.

درهای دانشگاه را بروی مردم باز کنیم!

برای آزادی دانشجویان زندانی مبارزه کنیم!

دست مزدوران امنیتی و انتظامی جمهوری اسلامی را از دانشگاهها کوتاه کنیم!

دعواهای میان ما و شما ربطی به مردم ایران ندارد و شما هر جور می خواهید می توانید با مردم رفتار کنید، مساله آنست که منافع ما را به خطر نیندازید.

این اقدامات امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی نشانه آنست که از خیزش مردم بهراس افتاده اند. آمریکا نگران آن است که اوضاع از دستش خارج شود و قبل از اینکه خودش آماده شده و بدیش را بسازد، نیروهای انقلابی از این اوضاع استفاده کنند و تشکلهای انقلابی مردمی شکل بگیرد. کشورهای اروپائی هم در مقابل سرکوب وحشیانه و بگیر و ببند دانشجویان و جوانان توسط نیروهای انتظامی و امنیتی رژیم، سکوت کردند. زیرا آنها نیز بدشان نمی آید که رژیم قبل از سرنگون شدن، نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست را قلع و قمع کند. آمریکائی ها سناریویی داشتند مبنی بر اینکه با استفاده از جنبش دانشجویی و ارتباطاتشان با انجمنهای اسلامی و نیروهای سلطنت طلب مقیم آمریکا، انرژی مردم را به کانال حمایت از آمریکا انداخته و جاده را برای تحمیل بدیل ساخته خود صاف کنند. اما آنها دست از این سناریو کشیدند. زیرا متوجه شدند که جنبش دانشجویی ایران به یک جنبش مردمی تبدیل شده است. پس امیدهایشان به دست نشانده کردن این جنبش نقش بر آب شد. آنها به چشم دیدند که جامعه مانند انبار باروتی است که می تواند آنچنان منفجر شود که جاده ها را برای همه مرتجعین و امپریالیستها ببندد. آتشی می تواند بر پا شود که تنها به نفع یک انقلاب تمام عیار علیه امپریالیستها و کلیه مرتجعین تمام شود. آنها متوجه شدند که بخش عظیمی از دانشجویان از زیر نفوذ انجمن های اسلامی بیرون آمده اند و توده های مردم بخصوص جوانان زیر بیست سال در خیابانها قدرت خود را تمرین میکنند و هیچ خدائی را بنده نیستند!

ضعفهای اردوی مردم

رژیم موانع مهمی ایجاد کرد اما باید دید در صفوف مردم و مبارزین ضد رژیم چه محدودیتهائی بود که نتوانستند این موانع را درهم بشکنند؟ در این میان عامل پراکندگی، فقدان تشکیلات و رهبری در صفوف مردم و مبارزین ضد رژیم را باید بطور جدی در نظر داشت. این جنبش سیاسی مردم فاقد تشکل ها و رهبری مناسب خود است که بتواند به تداوم این جنبش و بالا بردن آگاهی سیاسی مردم کمک کند.

برای تداوم جنبش سیاسی کنونی چه باید کرد؟ رژیم دانشگاه ها را می بندد ولی وقتی که جنبش سیاسی مردم شروع شده است، این عمل می تواند کاملا به ضد مقاصد رژیم تمام شود. زیرا وقتی که دانشگاه ها را می بندند، دانشجویان به میان مردم می روند. این عالیست. دانشجویان مبارز می توانند و باید به ایجاد وحدت و تشکیلات در میان مردم کمک کنند.

در جنبش خرداد دانشگاه نقش فراخوان دهنده را بازی کرد. اما با بسته شدن دانشگاه ها، دانشجویان

آرامش موقت، عده ای دلگیر و ناامید می شوند اما پیشروان از آن بعنوان فرصتی برای جمع بندی، یافتن هم فکران، بهم پیوستن در هسته ها، هماهنگ کردن و نقشه ریزی برای شتاب بخشیدن به جریان مبارزه، استفاده می کنند.

اما مهمترین دلیل اینکه ۱۸ تیر به روزی که انتظارش میرفت تبدیل نشد، اقدامات سرکوبگرانه رژیم بود. رژیم برای ممانعت از انفجار بزرگ روز هجدهم تیر تلاشها و تدارکاتش را چندین و چند برابر کرد. مانند حیوانی که در بستر مرگ آخرین دست و پایش را می زند، چنگ و دندان نشان داد. بر زره پوشان خیابانی اش افزود و دانشگاه و کوی را اشغال نظامی کرد. تا توانست فعالین دانشجویی و مبارزین جوان را جمع کرد و به شکنجه گاهها برد و در آنجا نگاهشان داشت. رفسنجانی در نماز جمعه پس از ۱۸ تیر از «مردمی که دل برای اسلام می سوزانند» یعنی اوباش انصار و سپاه و امنیتی های لباس شخصی تشکر کرد.

رژیم تکیه خود را روی سرکوب گذاشت و بطور موقت نتیجه گرفت. این سرکوب چند وجهی بود. رژیم از یکسو قلع و قمع کرد و دانشگاه ها را بست و در شهرها نیروهای نظامی اش را به نمایش درآورد که مردم مرعوب شوند و از سوی دیگر انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت شروع به دادن قرص آرام بخش به جنبش دانشجویی کردند. دفاتر انجمنهای اسلامی تا آنجا که می توانستند دانشجویان را از پیوستن به مردم منع کرده و هشدار دادند. دانشجویان انجمن های اسلامی مرتبا آن شکلهای مبارزاتی که به فروکش کردن جنبش خیابانی مردم کمک می کند را به میدان آوردند. مثلا در مقابل دفتر سازمان ملل در تهران دست به تحصن زدند و به کوفی عنان (رئیس سازمان ملل) نامه ای عاجزانه نوشتند که بیا و تکلیف ایران را روشن کن! جریان دوم خرداد بشدت در مورد رادیکالیزه شدن این جنبش هراسان بود بطوریکه با شروع خیزشهای شبانه خرداد یکی از نظریه پردازان اینان نوشت «متاسفانه این جنبش توده وار شده است»^۱.

اما مساله فقط اقدامات جمهوری اسلامی نبود. قدرت های غربی به رژیم اسلامی چراغ سبز نشان دادند که با اتخاذ اقدامات سرکوبگرانه از وقوع یک خیزش گسترده توده ای ممانعت بعمل آورد. مشخصا کولین پاول وزیر خارجه آمریکا چند روز قبل از ۱۸ تیر اعلام کرد که آمریکا به هیچوجه در امور داخلی ایران دخالت نخواهد کرد و امور داخلی ایران مربوط به خود رژیم است. یا جک استرا وزیر امور خارجه انگلیس بسرعت خود را به ایران رساند تا نشان دهد که انگلیس پشت رژیم جمهوری اسلامی است. جک استرا با تاکید بر اینکه «ایران باید قراردادهای آزانس بین المللی انرژی اتمی را امضا کند» می خواست به رژیم اسلامی اعلام کند که

جمع بندی از هیجده تیر و ادامه راه

این جنبش توسط دانشجویان دلاور شروع شد اما تبدیل به جنبشی شد که توده های مردم در خیابانها و پس کوجه ها آنرا بر شانه های خود حمل کرده و فرسنگها پیش بردند. روحیه مردم بطور کیفی تغییر کرد. اکنون ما با روحیه ای مواجه هستیم که بسختی بتوان آنرا با اصلاحات حقیر در نظام سیاسی کشور آرام کرد یا آن را به دخیل بستن به نیروهای بیگانه راضی نمود. جمع بندی از این دور مبارزه کوتاه، فشرده و سراسری برای پیشروی های بیشتر بسیار مهم است. این جمع بندی هم سیاسی است و هم عملی. فعالین این جنبش باید نقاط قوت و ضعف اردوی مردم و اردوی دشمن را بشناسند تا بتوانند بطور علمی این جنبش را به جلو و در جهتی که دروازه های آینده درخشان را بگشاید سوق دهند.

۱۸ تیر

بسیاری انتظار می کشیدند که در روز ۱۸ تیر، جنبش دانشجویی و جنبش مردم به سطحی عالیتر جهش کند. این انتظار و امید در شعارهای دانشجویان و انقلابیون منعکس بود. مردم رشته پیوندی که در ده روز نبرد خرداد بدست آمده بود را حفاظت می کردند تا در روز موعود ضربه ای دردناک بر پیکر پوسیده رژیم وارد کنند. هر چند چنین نشد اما تعداد تظاهراتی موضعی کوچک و بزرگ در سراسر کشور زیاد و تحسین برانگیز بود. دانشگاه تهران زیر چکمه های اوباش جمهوری اسلامی آرام بود اما مبارزات مهمی توسط دانشجویان دانشگاه های مختلف کشور براه افتاد. آغاز مبارزات دانشجویی در بیست خرداد از امتیازی برخوردار بود که ۱۸ تیر نبود؛ و آن عنصر غافلگیری بود. در واقع رژیم اسلامی از قبل از بیست خرداد در تلاش بود که نگذارد سالروز هجدهم تیر برگزار شود. دانشجویان با آغاز مبارزه در پیش از موقع مقرر در واقع رژیم را غافلگیر کردند. دانشجویان پیشدستی کرده و با استفاده از غافلگیری دشمن، خیزش کم سابقه ای را در سراسر کشور دامن زدند. اما سالروز هیجده تیر از امتیاز عنصر غافلگیری برخوردار نبود.

علاوه بر فقدان عنصر غافلگیری، باید به این مساله نیز توجه کرد که هر جنبش توده ای خصلتا بطور موج وار و با افت و خیز پیشروی می کند. روزهای اوج آن نمی تواند مدت زیادی طول بکشد. نیازمند آنست که استراحت و فکر کند و برای خیز بعدی آماده شود. «فکر کردن» به صورت جمع بندی کردن و نقشه ریختن از سوی پیشروان و جریان یافتن بحث و تجزیه و تحلیل در میان صفوف مردم پیش می رود. در دوره های افت یا

^۱ به نقل از مجید محمدی در سایت اینترنتی گویا

یافتن پرچمی که راه حقیقی پیروزی و رهایی را نشان دهد، از هر زمان گشوده تر است. ■

منابع و توضیحات دفتر تحکیم وحدت.....

سازمان بود و قتل عام سال ۶۷ و کشتارهای سال ۶۰ تا ۶۷ نیز توسط این جریان انجام گرفته است. این سازمان پس از انحلال در سال ۶۵ دوباره در سال ۱۳۷۱ با نام مجاهدین انقلاب اسلامی ایران دوجور رسمی گرفت. این سازمان فعالیت دوباره خود را در اتحاد با جریان عبدالکریم سروش آغاز کرد که به آنان حلقه ۱۰۷ نفره کیان می گفتند. این سازمان نقش مهمی در پروژه دوم خرداد داشت و از سران اصلی جبهه دوم خرداد بودند. ۲- اخیراً سروش نامه ای به خاتمی نوشته تحت عنوان رنجنامه که در آن شکوه می کند از اینکه انصار حزب الله به دانشگاه حمله می کنند: «پنک ما مانده ایم و زندان هایی آباد و دانشگاه هایی ویران، جامعه یی رنجور که دمل سهمگین و سرطانی سازمان خودسران انصار حزب الله بر حنجره و ریه آن پنجه افکنده» گرچه آقای سروش روی بی اطلاعی نسل جدید و کم حافظگی مردم حساب می کند، اما الله کرم از روسای چماق بدست انصار حزب الله چندی پیش به آقای سروش گفت: «ما چماقدار نبودیم! آقای سروش، شما چماق بدستمان دادید و گفتید بکوبید بر کله ضد انقلاب! آن روز سرباز امام زمان بودیم و پاسداران انقلاب، چه شده که امروز شده ایم ارادل و اوپاش» ۳- سخنرانی دکتر محمد ملکی تحت عنوان «ریشه ها و پی آمدهای انقلاب فرهنگی» درج شده در مجله «اندیشه جامعه» شماره ۲۷، ۲۶، ۲۵ شهریور، مهر و آبان ۱۳۸۱

۴- محسن میردامادی از بنیانگذاران دفتر تحکیم و از سنگنویان دانشجویان پیرو خط امام بود که در سال ۶۰ همراه عباس عبدی نقش فعالی در دستگیری دانشجویان مبارز پلی تکنیک داشت، بعدها در مقام استاندار خوزستان در دوره جنگ جنایات بیشماری مرتکب شد. به پشتوانه چنین تجاربی وی امروز مسئول کمیسیون امنیت ملی مجلس است.

عبدی از بنیانگذاران دفتر تحکیم و دانشجویان پیرو خط امام که در سال ۵۸ سفارت آمریکا را اشغال کردند.

میثم سعیدی از اعضای سابق دفتر تحکیم و عضو جبهه مشارکت

هاشم افاجری از بنیانگذاران دفتر تحکیم

۵- حشمت الله طبرزدی در اوایل دهه ۷۰ به طرفداری از رفسنجانی و فلاحیان از دفتر تحکیم انشعب کرد و سپس جریان «جبهه دمکراتیک ایران» را تشکیل داد که هم اکنون خود را مخالف هر دو جناح می داند و در تلاش برای همکاری و اتحاد با سلطنت طلبان در خارج مرتب بین واشنگتن و تهران در حال جلسه و نامه نگاری است. نامبرده علیرغم شعارهای تند و تیز ضد جمهوری اسلامی سالی چند بار دستگیر و آزاد می شود!

۶- سعید حجابیان از طراحان اصلی پروژه دوم خرداد، از دست اندرکاران اطلاعات نخست وزیری و از موسسین وزارت اطلاعات است. تا سال ۱۳۶۸ در پست معاونت وزارت اطلاعات مشغول بکار بود و سپس در معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری مشغول شد. به گفته برخی زندانیان آزاد شده، در دهه ۶۰ وی شخصاً در بازجویی زندانیان سیاسی شرکت می کرد.

۷- مهدی امینی زاده از رهبران دفتر تحکیم وحدت در گفتگویی با خبرنگاری ایلنا در تاریخ ۲۱ خرداد می گوید: ممنوع کردن حرکت های دانشجویی منجر به این می شود که دانشجویان با حرکات خودجوش و بدون کنترل مطالبات خود را بدین شکل بیان کنند. درحالی که می توان همین مطالبات را در قالب اعتراضات آرام و کنترل شده بیان کرد. یا سعید رضوی فقیه عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم در تاریخ ۱۴ ژوئن در اوج نبردهای دانشجویی ماه گذشته در گفتگویی با ایسنا حرکات دانشجویی را مشکوک خواند و از سهل گیری برخی دستگاهها در برابر این تجمعات تعجب کرد. (سایت نقطه)

۸- حمایت دکتر محمد ملکی از تشکیل جبهه دموکراسی خواهی، سایت خبری امیرکبیر ۷ فروردین ۱۳۸۲

۹- بیانیه تحلیلی انجمن های اسلامی دانشجویان ۲۴ دانشگاه کشور پیرامون تحولات منطقه و عراق در خرداد ماه ۸۲ تحت عنوان بگذارد تا این وطن دوباره وطن شود، درج شده در سایت های اینترنتی

۱۰- نامه نود و سه نفر از فعالان جنبش دانشجویی و اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان (دفتر تحکیم وحدت) به مقام رهبری در خصوص تداوم بازداشت عباس عبدی - ۳۱ تیر ۱۳۸۲ ، سایت ایران امروز

(در زمینه رهنمودها مراجعه کنید به مقاله «پیروزی در نبردهای فردا در گرو پیروزی در نبردهای امروز است» مندرج در همین شماره نشریه)

جنبش سیاسی مردم در برگیرنده موضوعات و جبهه های گوناگون است و نیازمند تشکلات مختلف می باشد. بطور مثال مبارزه خانواده زندانیان سیاسی برای آزادی دلبدان خود. مبارزه خانواده جانبازگان برای یافتن محل دفن عزیزان خود و برپا کردن بنای یادبود در مزار آنها در خاوران و امل و غیره. فعالیت دانشجویان برای برگزاری پانزدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ در روزهای بازگشائی دانشگاه ها در شهریور. مبارزه دانش آموزان مدارس علیه استبداد حاکم از طریق تعطیل کردن اول مهر. اعتصاب سراسری معلمان زحمتکش و شریف کشورمان. اعتصاب کارگران و کارکنان نفت برای آزادی زندانی سیاسی و در دفاع از کارگران نقاط دیگر کشور.

همانطور که توده های مردم به حمایت از دانشجویان برخاستند، دانشجویان نیز باید به مطالبی که به قشرهای مختلف خلق می شود عکس العمل نشان دهند. به این ترتیب روزهای مشخص مبارزه به روزهای جنبش دانشجویی محدود نمی شود. بطور مثال دانشجویان مبارز بطور جدی باید به فکر برگزاری پانزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی که در سال ۱۳۶۷ بدستور خمینی اتفاق افتاد باشند. این روز مصادف است با روزهای بازگشائی دانشگاه ها در اواسط شهریور.

فلسفه و خط

در مبارزات بزرگ، پیشروان بدنبال فلسفه و خط نیز می گردند، زیرا وقتی که انسان براه می افتد، بطور جدی نیاز به نقشه راه پیدا می کند؛ دست زدن به عمل مبارزاتی جدی، ناگزیر سوالات سرنوشت ساز در ذهن مبارزین می اندازد: هدف چیست، راه کدام است، آن بدیل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که واقعا رهایی اکثریت مردم را در بر دارد، کدام است؟ این سوالات وسط می آیند و پاسخ می طلبند. این مسائل به مبارزات خیابانی مردم هم راه می یابد. زیرا در خیابانهاست که بدیلهای سیاسی بشکل پرچمها و شعارها به میدان می آیند و به مارش توده ها به این یا آن سو جهت می دهند. دامن زدن به این سوالات و پاسخ درست به آنها بخشی لاینفک از رهبری مبارزات مردم است. بهترین زمان برای تبلیغ و ترویج علم انقلاب زمانی است که انقلاب بطور حسی و حاضر جریان یافته است. وقتی عمل مبارزاتی با افزایش آگاهی سیاسی و اتخاذ فلسفه و ایدئولوژی طبقاتی انقلابی عجین شود، انرژی و ابتکار عمل مبارزین به حد نهایت شکوفا می شود. زیرا مبارزین با اطمینان بیشتری گام بر میدارند. زمانی که افق و چشم انداز روشن است، سرچشمه جوشان ابتکارات و فداکاریها بی پایان می شود. پیشروانی که از دل خیزش نوین مبارزات مردم ایران رو آمده اند، از هم اینک به افق های دورتر، به سیاستهای صحیح تر و به شیوه های موثرتر مبارزه می اندیشند. چشم و گوش آنها برای

مبارز این موقعیت را از دست دادند. در میان پیشروان جنبش این سوال طرح است که چگونه می توان مراکز و ستادهائی را شکل داد که وابسته به سیاستهای رژیم نباشد تا هر وقت خواست آنرا ببندد. برطرف کردن این کمبود وابسته به آن است که دانشجویان مبارز مخفیانه متشکل شوند. با هم ارتباط برقرار کنند و از طریق شبنامه و شبکه های سراسری دانشجویی فراخوانهای خود را به گوش مردم برسانند. این یک سطح از ایجاد تشکلهای پایدار برای ادامه دادن جنبش سیاسی است. همانطور که قبلاً گفتیم: «دانشجویان چپ نیز باید جریان خود را متشکل کنند. از آنجا که دانشجویان چپ و انقلابی زیر سرکوب وحشیانه تر قرار دارند، اینکار را باید با نهایت دقت و دور از چشم دشمنان انجام دهند... دانشجویانی که خواهان سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی بدست مردم هستند باید از تشکلات دانشجویی حکومتی (انجمن های اسلامی) فاصله بگیرند و خود متشکل شوند» به نقل از مقاله «درود بر جنبش دانشجویی» حقیقت شماره ۱۰

شکل گیری هسته های دانشجویی از میان دانشجویان مبارز تمام دانشگاه ها و شهرها و پیوند آنها با یکدیگر موجب براه افتادن یک تشکیلات توده ای می شود که می تواند نقش بسیار مهمی در ارتقاء سطح جنبش سیاسی ایران بازی کند.

یک روش گسترده تر کردن و رزمنده تر کردن جنبش دانشجویی، تعمیم آن به مدارس و محصلین است. دانشجویان می توانند نقش مهمی در این زمینه بازی کنند. امروزه می بینیم که نوجوانان نیروی فعال مبارزات خیابانی اند. تشکلات دانشجویی باید در برگیرنده محصلین نیز باشد.

اکنون که جنبش سیاسی به میان مردم گسترش یافته مساله آنست که چگونه می توان به شکل گیری تشکلهای اولیه مردمی و ضد حکومتی در میان مردم یاری رساند. توده های محلات آماده شورش و مبارزه اند. اما هیچ سطح از تشکل برای سازمان دادن و هماهنگ کردن مبارزات آنان موجود نیست. باید کمیته ها و یا هسته های شکل بگیرند که بتوانند در هر محله شبنامه و رهنمود به مردم برسانند. بغیر از دانشگاه ها و مدارس، محلات و کارخانجات نیز باید به کانون های مقاومت تبدیل شوند. وظیفه کارگران مبارز شکل دادن به هسته های است که بتوانند به تداوم این جنبش سیاسی و بروز خیابانی آن یاری رسانند.

۲. البته انجمن های اسلامی کماکان می توانند به فعالیت ادامه دهند چون تشکیلات حکومتی هستند. در واقع رژیم با باز گذاشتن فضای باز برای فعالیت علنی انجمن های اسلامی و ایجاد خفقان برای بقیه می خواهد دانشجویان را به فعالیت در چارچوب انجمن های اسلامی وادار کند. اما این را دانشجویان مبارز خوب فهمیده اند و بهر طریق ممکن خود را از زیر کنترل و مهار آنان بیرون کشیده اند.

پیروزی در نبردهای فردا در گرو پیروزی در نبردهای امروز است!

رهنمودهایی برای تداوم و گسترش مقاومت‌های توده‌ای

خود، دسته‌های رزمنده کارگران برای دفاع از کارخانه و اعتصاب‌ها و غیره.

- ایجاد شبکه خبر رسانی مبارزات مردم به یکدیگر با صد تدبیر و به صد طریق

- ایجاد همبستگی میان مردم از طریق فراخوان به مردم که از مبارزات مختلف حمایت کنند.

مثلا وقتی خانواده‌های زندانیان سیاسی در مقابل اوین جمع می‌شوند تا از وضع دل‌بندان خود مطلع شوند یا به زندانی شدن آنان اعتراض کنند، رفتن به مقابل زندان اوین و همدردی با خانواده‌های زندانیان سیاسی یک شکل مبارزاتی بسیار مهم است. وقتی که کارگران بخاطر حقوق‌های معوقه خود تحصن می‌کنند، رفتن دانشجویان به میان این کارگران و سد ایجاد کردن در مقابل تعرض اوباشان رژیم به کارگران، یک شکل مبارزاتی بسیار خوب است. حرکت‌های دیگر که همبستگی میان مردم را نشان می‌دهد همچون اعزام گروه‌های همبستگی متقابل به دانشگاه‌ها، به محلات، به کارخانه و به مناطق ملل تحت ستم. همه و همه به مقتضای شرایط و ضروریتهای می‌توانند بکار گرفته شوند.

- جمع‌آوری اسامی بازداشت‌شدگان و جانب‌اختگان و انتشار آنها در سطح گسترده.

- ایجاد صندوق‌های جمع‌آوری کمک مالی برای تداوم مبارزه و کمک به خانواده‌های بازداشت‌شدگان و جانب‌اختگان خیزش‌های اخیر.

- ایجاد کانون‌های مبارزه ادامه‌دار مانند تجمع خانواده مبارزینی که در مبارزه علیه جمهوری اسلامی رژیم جان باختند؛ دست‌زدن به تلاش جمعی برای برپا کردن بناهای یادبود بر مزار جانب‌اختگان. مانند برپا کردن بنای یادبود در خاوران و آمل و در شهرهای مختلف بر سر مزار جانب‌اختگان خلق.

تنها با ایجاد و به هم پیوستن چنین کانون‌هایی است که می‌توان به معضل فقدان تشکیلات و رهبری در شرایط کنونی و نیاز مردم به اتحاد گسترده پاسخ داد. مردم به نیروی خویش اعتماد و باور کرده‌اند. آنان به قییم و منجی نیاز ندارند. نیاز به رهبری و تشکیلاتی دارند که از میان خودشان برخاسته باشد. فقط کسانی که به نیروی خود و مردم اعتماد ندارند دنبال کاوه و اسکندر در داخل و خارج از کشور می‌گردند. ما نه کاوه می‌خواهیم که شاهی را بردارد شاهی دیگر جایش بگذارد نه اسکندری چون امپریالیسم آمریکا که نوکری را بردارد نوکری دیگر بجایش بگذارد. ما می‌خواهیم قدرت از آن مردم باشد. هر چقدر مردم گسترده‌تر و عمیق‌تر، قاطع‌تر و رزمنده‌تر و آگاهانه‌تر و سازمان‌یافته‌تر

مبارز که با جرات و جسارت جرقه مبارزات سیاسی اخیر را زدند و آنرا به حریق در سراسر کشور تبدیل کردند می‌توانند و باید در ایجاد چنین کانون‌هایی پیشقدم و پیشرو باشند. آنان نه تنها می‌توانند در محیط دانشگاه‌ها برای ایجاد کانون‌های رهبری کننده جنبش دانشجویی تلاش کنند، بلکه در محیط مدارس و شهرستان‌های خود نیز می‌توانند به ایجاد هسته‌ها، کمیته‌ها و کانون‌های رهبری کننده انقلابی یاری برسانند.

هر یک از این نهادها می‌توانند به نسبت نیرو و سطح تکامل خود برخی از وظایف زیر را انجام دهند و در جریان انجام آنها کم‌کم در عمل به کانون‌های رهبری کننده یا هماهنگ کننده جنبش دانشجویی، مبارزات مردم یک محله، یک مدرسه، یک کارخانه، یک بیمارستان، یک منطقه یا یک شهر و غیره تبدیل شوند. وظایف این کانون‌ها می‌تواند این باشد:

- هنگام برافراختن مبارزات توده‌ای، ارائه رهنمودهای عملی برای تقویت و ادامه‌دار کردن آن. ارائه به موقع تاکتیک‌های مبارزاتی همچون تمرکز و پخش نیروها برای انجام تظاهرات‌های موضعی، کشاندن به موقع صحنه‌های نبرد‌های شبانه از خیابانها و میدانها به محلات و بالعکس؛ شعار نویسی و غیره.

- تدوین سیاست برای مقابله با اقدامات سرکوبگرانه رژیم. مثلا اگر رژیم دانشگاه‌ها را می‌بندد تا مانع از گسترش مبارزه دانشجویی و پیوستن مردم به دانشجویان شود، کانون‌های دانشجویی می‌توانند به دانشجویان در مورد ضرورت مبارزه برای باز نگاه داشتن دانشگاه‌ها فراخوان دهند و روش‌های مبارزاتی مناسب ارائه دهند.

- جمع‌بندی از ابتکارات و خلاقیت‌های مبارزات توده‌ای در خنثی کردن روش‌های سرکوب دشمن و رساندن آن به اطلاع مردم از طریق شبنامه و غیره. وقتی در یک نقطه توده‌های مردم روش‌های مبارزاتی جدیدی را ابداع می‌کنند باید خبر آن را به بقیه رسانند. مثلا زنان در برخی از رزم‌های شبانه روسری از سر برداشتند و بدون روسری در صحنه مبارزه حضور یافتند. یا جوانان و نوجوانان نیروهای امنیتی لباس شخصی را در پس‌کوپچه‌ها گیر انداخته و موتورهایشان را به آتش کشیدند. فراگیر کردن این شکل‌های مبارزاتی بسیار مهم است.

- کمک به ایجاد تشکلات رزمی مانند دسته‌های رزمنده جوانان برای مقابله با اوباش دشمن، دسته‌های رزمنده زنان برای دفاع از

مردم در ابعاد وسیع یا به میدان مبارزه گذاشته‌اند و زنگ سرنگونی رژیم منحوس جمهوری اسلامی به صدا در آمده است. در چنین شرایطی نه تنها ضروریست که دید واضح و صحیحی از اهداف کوتاه مدت و درازمدت مبارزه خود داشته باشیم بلکه همچنین لازمست که دید روشن و درستی از روش‌های دست‌یابی به این اهداف هم کسب کنیم.

لازمست مبارزه هر مرحله را با اتخاذ شکل‌های مبارزاتی مناسب و ایجاد تشکلهای مناسب پیش‌بریم و دشمن را قدم به قدم به عقب برانیم و زمینه را برای نبردهای سرنوشت‌ساز آتی فراهم کنیم.

رهنمودهای زیر برپایه تجارب مبارزات اخیر و نیازهای عینی این مرحله از مبارزات مردم تهیه شده است. ما از کلیه فعالین در صحنه و نیروهای انقلابی می‌خواهیم که با اتکا به تجارب گذشته و جمع‌بندی از ابتکارات و خلاقیت‌هایی که توده‌ها در خیزش‌های اخیر از خود نشان داده‌اند این رهنمودها را کاملتر کنند و کمک کنند تا فراگیر شود.

۱- پیش‌بسی تشکیل کانون‌های

هماهنگی مبارزات دانشجویی و مردمی

هیچ خیزش توده‌ای بدون داشتن تشکیلات و رهبری تداوم نمی‌یابد. مهمترین ضعف خیزش کنونی فقدان رهبری است؛ فقدان نهادها و تشکلاتی است که بتوانند آنرا هدایت کنند. امروزه با تشکیل «کانون‌های هماهنگی مبارزات دانشجویی و مردمی» می‌توان به این نیاز پاسخ داد. کانون‌هایی که از آگاه‌ترین، مبارزترین، جسورترین و قابل اعتمادترین افراد تشکیل شده باشد. تشکیل چنین کانون‌هایی بدور از چشم عوامل دشمن در هر دانشگاه، دبیرستان، محله، کارخانه و روستا ضروریست. این کانون‌ها با گردهم آمدن چند نفر رفیق و هم‌رزم تشکیل می‌شوند و از طریق شبنامه یا دهان‌به‌دهان به مردم محیط خود رهنمود می‌دهند که چگونه مبارزات را بطور جمعی پیش ببرند و اخبار و تجارب مبارزات نقاط دیگر را به اطلاع مردم می‌رسانند. در واقع کار این کانون‌های عملیاتی این است که مقاومت‌های مردمی را سازمان دهند و آنرا هدایت کنند. امروز در سطح کوچک و ساده و به مرور در سطوح پیچیده‌تر و عالیتر. در سرلوحه فعالیت‌های این کانون‌ها باید این شعار قرار داشته باشد که «قدرت از آن مردم است»؛ «این مردمنده که شایسته حکومتند و توانائی آنرا دارند، حکام کنونی امتحان خود را پس داده‌اند، گورشان را باید گم کنند»؛ «ما منجی و قییم داخلی و خارجی نمی‌خواهیم». دانشجویان

به مبارزه علیه جمهوری اسلامی برخیزند؛ و هر چقدر کمونیستهای انقلابی بتوانند با چنین کانونهایی پیوند بخورند و افق و اهداف عالی پیشروی آنها قرار دهند، زمینه برای شکل گیری رهبری حقیقتا انقلابی بیشتر فراهم می شود.

۲- پیش بسوی در هم شکستن طرحهای

سرکوبگرانه جمهوری اسلامی

تنها با به شکست کشاندن یک به یک طرحهای سرکوبگرانه دشمن میتوان زمینه مساعدی را برای گسترش مبارزه و ارتقاء آن به سطوح بالاتر فراهم کرد. پیکارهای بزرگی در راهست و باید برای مقابله با وحشیگریهای گوناگون رژیم آماده شد. نبردهای امروز مدرسه جنگی است برای جنگهای بزرگتر و نابودی قوای اصلی سرکوب یعنی ارتش و پاسداران. یعنی برای جنگ درازمدت خلق که تنها راه رهائی است. هر چقدر نبردهای امروز را با موفقیت به پیش ببریم، آمادگی بیشتری برای نبردهای تعیین کننده فردا کسب خواهیم کرد. امروزه خنثی کردن و بی اثر کردن طرحهای مشخص دشمن گام تعیین کننده ای برای گسترش مبارزه است.

مائو رهبر طبقه کارگر جهانی زمانی گفت: «خودت را بشناس، دشمن را بشناس صدبار می جنگی و به خطر نمی افتی.»

در این مرحله، رژیم به دستجات فاشیستی انصار حزب الله و لباس شخصی ها که نود درصد آنها از اعضای نیروهای انتظامی در لباس میدل هستند، اتکاء می کند تا مانع گسترش جنبش مردم شود. این دستجات مستقیماً تحت هدایت وزرات اطلاعات و ارگانهای مخفی سرکوب هستند و نیروهای انتظامی رسمی در درگیری ها خیابانی مستقیم و غیر مستقیم از آنان حمایت می کنند. دستجات انصار حزب الله مرکب از رذل ترین، فاسد ترین، کثیف ترین عناصر جامعه هستند و در چند ده دسته پنجاه نفره تحت رهبری هیئت موتلفه اسلامی و نیروهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم سازمان یافته اند. هسته اصلی حمله کنندگان به تظاهراتهای توده ای را اینان تشکیل می دهند. آنان همراه با نیروهای بسیج محلات که از عقب مانده ترین و فرصت طلب ترین افراد هر محل تشکیل شده اند و عمدتاً نقش هوراکشی برای انصار را بر عهده دارند، به تظاهرات حمله می کنند. شیوه آنها که غالباً موتور سوار هم هستند اینگونه است که ناگهان به تجمعات توده ای یورش می آورند و چند جوان را از میان جمعیت می دزدند و پس از ضرب و شتم وحشیانه تحویل نیروهای انتظامی می دهند و اینگونه با ایجاد جو ارباب مردم را پراکنده می کنند.

وجه دیگر شیوه سرکوب رژیم، شناسائی فعالین و شرکت کنندگان در تظاهراتها از طریق فیلم برداری و کسب اطلاعات از طریق جاسوسان و سپس دستگیری آنها است.

جنگ و گریزهای اخیر نشان داد هر آنجائی که دانشجویان و مردم ابتکار عمل به خرج دادند و شیوه های مناسب بکار بردند توانستند از پس این باندهای کثیف و شیوه های جنایتکارانه شان برآیند و جواب درخوری به آنها بدهند. مسلماً این روشهای مردمی باید کارآمدتر، سازمانیافته تر و همه گیرتر شود تا بتوان انصار حزب الله و نیروهای انتظامی شخصی پوش را از دور خارج کرد. برای اینکار باید هزینه شرکت اعضای انصار در چنین سرکوبهایی را بالا برد و از این طریق بسیجی های متزلزل را متفرق کرد و بر دل پایه های اندک رژیم خوف انداخت.

کارهایی که می توان با اتکاء به مردم انجام داد:

- باید نیروهای امنیتی و انصار حزب الله و پاسدار شخصی پوش را شناسائی کرد و در سطح وسیع اسامی و تصاویر شان را پخش کرد. نوشتن اسامی آنها بر دیوارهای محلات و درج در سایتهای اینترنتی از جمله روش های شناساندن آنهاست. بهترین کار یافتن محل زندگی آنان و نوشتن اسامی شان بر دیوار محل زندگیشان است.

- باید به شیوهای گوناگون عرصه را بر اعضای بسیج محلات و جاسوسان هر اداره، کارخانه و محله و دانشگاه و اعضاء حراست تنگ کرد. نگذاشت آب راحت از گلوی شان پائین رود.

- یک روش مبارزه آنست که تیم های ۵-۶ نفره جوانان در محل تظاهراتها بشکل مخفی حضور یابند و زمانی که دسته ای از انصار با حمله به صف مردم چند نفر را محاصره می کنند، حلقه محاصره بزرگتری دور آنها بکشند و به کمک مردم، دستگیرشدگان را رها کرده و اعضای انصار را گوشمالی دهند. اعضای انصار باید آنچنان صدمه ببینند که قادر نباشند در سرکوبهای روز بعد شرکت کنند.

- باید تحرک بالای انصار حزب الله را به ضد خود تبدیل نمود. آنها با موتور فقط در خیابانها و میداین اصلی قادر به مانور دادن هستند، در خیابانهای فرعی، کوچه پس کوچه ها و حتی پیاده روها از تحرک زیادی برخوردار نیستند با ابتکار عمل هائی چون کشاندن تظاهراتها به چنین نقاطی می توان برای آنها دام گذاشت و به حسابشان رسید.

- تا کنون عده ای از جوانان انقلابی هنگام عبور موتورهای انصار حزب الله به کمک سیمهایی که از دو طرف خیابان کشیده می شود، موتورهای شان را چپ کرده و به آتش کشیدند. این تاکتیک بسیار موثر است.

- برای حفظ امنیت شرکت کنندگان در تظاهرات، کلیه دوربینهای متعلق به ترافیک شهر را باید نابود کرد. نباید گذاشت کسی از صحنه های درگیری عکس یا فیلمی بگیرد. تجربه دوره اخیر نشان داد که از بالای ساختمانها ماموران رژیم به چنین کاری مبادرت می کنند. هشیارانه باید مکان این ماموران را کشف کرد و آنان را گوشمالی داد. بهتر است، همه در این درگیری ها با دستمال

چهره خود را بپوشانند.

- کسانی که به کارهای تبلیغی همچون شعار نویسی مبادرت می ورزند باید از دستکش استفاده کنند. کسانی که از تلفنهای همراه برای تماس گیری و سازماندهی نیروها استفاده می کنند باید حافظه تلفنهای خود را سریعاً پاک کنند. طی بازداشتهای اخیر رژیم برای شناسائی فعالین به رنگ ناخن، حافظه تلفنها و حتی اثرات ضرب و شتم بر بدنها توجه کرده است.

- به ماموران هیچ یک از ارگانهای سرکوب دولتی حتی شهرداریها نباید اعتماد کرد؛ نباید فراموش کرد که شهردار کنونی تهران از عاملین مستقیم قتل دکتر سامی بوده است.

- باید برای انتقال زخمی ها از ماشینهای شخصی استفاده کرد؛ در مواردی دیده شده که ماموران اطلاعات با استفاده از پوشش آمبولانسها زخمی ها را به جاهای نامعلوم انتقال داده اند و از سرنوشت شان اطلاعی در دست نیست.

- از طریق سازمان دادن پیک هائی بین محلات گوناگون و خوابگاههای دانشجویی می توان مبارزات را هماهنگ کرد. با ارزیابی از تناسب قوا میان مردم و ماموران به موقع از شیوه پخش و تمرکز نیروها سود جست تا مردم صدمات کمتری متحمل شوند. کانونها باید به مردم گوشزد کنند که به رهنمودهای عملیاتی تلویزیونهای لس آنجلس گوش فرا ندهند. زیرا از مغزهای ساده و عقب افتاده کسانی که توسط قدرتهای خارجی اجیر شده اند و مزد می گیرند، سرچشمه می گیرد. اینهایی که پشت تلویزیون مانند فرماندهان عملیات رهنمود صادر می کنند، دلقکان و عروسکهای خیمه شب بازی هستند که حتی مورد تمسخر و مضحکه اربابانشان قرار دارند. آنان و اربابانشان بدنبال آنند که از پوست مردم برای خود لباس عروسی بدوزند. بنابراین اصلاً قابل اعتماد نیستند.

۳- مبارزین نسل گذشته باید پیش از

پیش پا به میدان مبارزه بگذارند

برای اینکه نتایج ایندوره از مبارزه به نفع مردم و نیروهای انقلابی تمام شود تجارب و آگاهی نسل قبل با شور و جسارت نسل جدید باید در هم آمیخته شود. متأسفانه بسیاری از انقلابیون نسل قدیم در صحنه های گوناگون پیکار با جمهوری اسلامی و در قتل عامهای سال شصت در زندانهای جمهوری اسلامی کشته شدند. فقدان آن یاران یکی از نقطه ضعفهای بسیار مهم مردم است. رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیستها و نوکران سلطنتی آنان سعی می کنند بحداکثر از این کمبود مردم استفاده کنند. در اینجاست که به بزرگی مسئولیتی که بر دوش آن دسته از رفقائی که خاطره سرخ یاران و تجارب گرانبهای نبردهای سخت گذشته را

مقاله زیر برای نخستین بار در حقیقت شماره ۸ دوره دوم در سال ۱۳۶۶ منتشر شد.

جنبش توده ای، تشکل توده ای با نگاهی به جنبش شورائی ۵۷-۶۰ و تشکیلات پیشاهنگ

کارگری! و «زنده باد اتحادشوراها!» مطرح شد. توده های کارگر تحت تاثیر کار تدارکاتی برگزاری این مراسم و نیز برگزاری پیروزمندانان آن، بیش از پیش خود را به مثابه یک نیروی سیاسی قدرتمند در جامعه مطرح کردند. آنها بطور مشخص برای استقرار و تحکیم تشکلات شورائی خود در سطح کارخانجات و واحد های تولیدی بسیج شده، به نیروهای کمونیست نزدیکتر شده و به توان مبارزاتی خویش آگاهتر گشتند. شعارهای تظاهرات اول ماه مه - با همه محدودیت هایش - در میان بخشهای وسیعی از کارگران جای باز کرد. شوراهای کارخانجات بسرعت شکل گرفته و کار خود را بی آنکه منتظر اجازه هیچ مقامی شوند (آنهم در شرایطی که رژیم خمینی هنوز از نفوذ و اعتبار قابل توجهی در سطح جامعه برخوردار بود) آغاز نمودند و عملاً موجودیت خود را در جامعه رسمیت بخشیدند. استخوان بندی مرکزیت شوراها و همچنین برخی سندیکاها انقلابی را در بیشتر موارد همان کمیته های اعتصاب قبل از قیام بهمن ۱۳۵۷ تشکیل میداد.

در روزهای بعد از قیام ۱۳۵۷، تشکلی حول «خانه کارگر» تهران بوجود آمد و موفق شد تعداد زیادی از کارگران پیشرو و انقلابی را درگیر فعالیت سیاسی کند. خانه کارگر در دوره کوتاه فعالیتش نمونه های برجسته ای از تلاش کمونیستها جهت ارتقای سطح آگاهی سیاسی کارگران در سطح توده ای و متشکل کردن پیشرو ترین عناصر جنبش کارگری بر خط سیاسی-ایدئولوژیک پرولتری را شاهد بود. در مجامع عمومی خانه کارگر، مسائل مهم جنبش انقلابی به بحث گذاشته می شد و کارگران در جریان بحث و جدل عمیق و گاه بسیار حاد نسبت به جوانب مختلف سیاست ها و مواضع سازمانهای سیاسی مختلف، آگاهی می یافتند. بسیاری از عناصر پیشرو و رزمنده پرولتر در این پروسه چند ماهه و بر متن مبارزه عمومی و توفانی طبقاتی در عرصه جامعه، تربیت شده و با آموزش یافتن در چند روزی که می توان درسهای چند ساله را بسرعت فرا گرفت، به رهبران قابل و کارآمدی در خدمت آرمانهای کمونیستی بدل گشتند. این حرکت رو به رشد و این نمونه مثبت که به نفوذ و گسترش خط پرولتری یاری میرساند از چند جانب مورد تهاجم قرار گرفت.

ضد انقلاب حاکم با تمام قوا به سرکوب خانه کارگر و جنبش انقلابی حول و حوش آن برخاست و در پی چند تهاجم کوشید تا امکان تجمع و تشکل عناصر پرولتر را از میان برداشته و بجای آن نقطه تمرکزی برای قوای ارتجاعی وابسته بخود به وجود آورد.

رویزیونیستهای هوادار سوسیال امپریالیسم

جنبش کارگری قدرتمندی در روز های پس از انقلاب ۱۳۵۷ و دوره اعتلای انقلابی حول مسئله ایجاد و تحکیم شوراهای کارگری جریان یافت. این جنبش عنوان **جنبش شورائی** بخود گرفت. جنبش شورائی در واقع بخشی از شرایط عینی جامعه بود. بدین معنا که فراخوانش را به نقطه جوش رسیدن تضاد های جامعه صادر کرد و نه هیچ بیانیه و مرامنامه گروهی، سازمانی یا حزبی. عبارت دیگر، دستانی قدرتمندتر از اینها در کار بود تا توده کارگر و زحمتکش را در سراسر ایران بمثابه بازیگرانی فعال بروی صحنه بفرستد. اما از این نقطه به بعد، این تاثیرات سیاسی-ایدئولوژیک و دیدگاههای طبقاتی گروههای مختلف سیاسی (همراه با گيجی ها و التقاط هایشان) بود که چگونگی پیشرفت این جنبش توده ای و حیات این تشکلات توده ای را رقم زد و غیر از این نیز نمی توانست باشد. دست آخر نیز، این افت انقلاب بود که زمینه اساسی برای افول این جنبش را فراهم آورد. در نگاه به جنبش شورایی - و کلا جنبش توده ای کارگری - دو مسئله جلب توجه می کند: نخست، پتانسیل انقلابی عظیمی که این جنبش به نمایش گذاشت و دوم، میراث محدودی که از آن بجای مانده است!

۸ سال پیش از این (سال ۱۳۵۸) طبقه کارگر به همت پیشروان کمونیست و بهمراه متحدین ستمدیده و انقلابی جشن بین المللی کارگران را بعد از سالهای طولانی سلطه استبداد پهلوی در سراسر ایران برگزار نمود. مراسم اول ماه مه ۵۸ برمتن اعتلای قدرتمند جنبش طبقه کارگر برگزار شد. این مراسم نمایانگر گوشه ای از توان انقلابی طبقه کارگر و نیز انعکاسی از سطح آگاهی در آن مقطع بود. این مراسم میزان نفوذ و پایه تشکلات پرولتری و انقلابی در میان توده ها را به نمایش می گذاشت. فریاد های «کارگر، کارگر زنده بکار توئیم!» و «کارگر قهرمان، رهبر زحمتکشان، درود خلق ایران بر توبادا!» از تهران تا کرمانشاه، از تنکابن تا آبادان را به لرزه در آورد. آن هم در فاصله فقط یک ماه از برگزاری فراندوم جمهوری اسلامی که قدرت نمائی هیئت حاکمه جدید محسوب می شد (فراندوم «جمهوری اسلامی آری یا نه!» در فروردین سال ۱۳۵۸ برگزار شد). برگزاری مراسم اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸) گامهایی هر چند اولیه و ناقص را در جهت بلند کردن پرچم مستقل پرولتاریا و همچنین گامی مهم را در پامیدان گذاشتن طبقه کارگر بمثابه نیروی سیاسی در جامعه نمایندگی میکرد. هر آنجا که راهپیمائی های عظیم کارگری - زحمتکشی به طرح شعار هائی در مورد تشکلات توده ای پرداختند، مشخصاً «پیروزباد شوراها

در دست دارند، پی می بریم. آنان باید فعالانه پا به میدان بگذارند تجارب انقلابی خود را در اختیار نسل جدید بگذارند؛ در ارتقاء آگاهی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی جوانان مصرانه بکوشند؛ اصول اولیه مبارزه جمعی و متشکل و فنون اولیه مبارزه مخفی را پیگیرانه در اختیار جوانان انقلابی قرار دهند. هنوز تناسب قوای میان مردم و دشمن بگونه ای به هم نخورده که امروزه انتظار آن باشد که مبارزین نسل قبلی بویژه زندانیان سیاسی سابق که کماکان زیر ضرب دشمن قرار دارند بطور علنی در جلوی صف قرار گیرند. اما جوانان محقانه این انتظار را از مبارزین نسل قبل دارند که از انجام هر کاری که از دستشان برای متشکل و مجرب کردن توده ها بر می آید، کوتاهی نکنند. به تشکیل «کانوهای هماهنگی مبارزات دانشجویی و مردمی» و دیگر تشکلات توده ای یاری رسانند، توانائی و دانش جمعی توده ها را برای خنثی کردن طرحهای دشمن شکوفا کنند. دشمن در شرایط ضعیفی قرار دارد، پیشبرد روشهای سابق برای پیگرد انقلابیون و سرکوب تشکلات انقلابی برایش نه آسان است نه میسر. جمهوری اسلامی در دریای خشم مردم به محاصره در آمده، محاصره ای که هر لحظه حلقه اش تنگ تر می شود. یک بار دیگر مبارزین نسل قبل توسط تاریخ فراخوانده شده اند که نقش خود را بازی کنند.

ما از این رفقا و همه انقلابیون می خواهیم که لحظه را دریابند وقت تنگ است و کارهای زیادی است که انجام شان طلب می شود.



شوروی با اتخاذ سیاستی مزورانه کوشیدند تا از برپایی مباحث سیاسی و افشاگری های همه جانبه در مورد ماهیت استثمارگرانه مناسبات اقتصادی و اجتماعی درون کشور شوروی و ماهیت امپریالیستی آن و نیروهای مختلف طبقاتی درون جامعه ممانعت بعمل آورده و در روند آگاه سازی سیاسی توده های کارگر سد ایجاد نمایند.

جریانات رنگارنگ اکونومیستی نیز که مبارزه طبقاتی پرولتاریا - یا مهمترین وجه مبارزه طبقاتی آن را - به مبارزه اقتصادی محدود می کردند به موعظه اراجیف رویزیونیستی از قبیل «لزوم بیطرفی سیاسی» پرداخته و سیاست ارتجاعی سیاست زدائی را در تشکلات کارگری پیشه کردند. کم نبودند تعداد نشریات کارگری متعلق به سازمانهای چپ که بلاایشان عبارت «این نشریه به هیچ حزب و دسته ای وابستگی ندارد» بچشم می خورد. این نظرگاه در حقیقت هیچ کاری جز خدمت به نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در میان کارگران نداشت. حاملین این نظرگاه، پیرو این تز بورژوائی بودند که اختلافات میان گروههای سیاسی را نباید بدرون تشکلات کارگری آورد. چرا که «وحدت» صفوف طبقه کارگر را بهم زده، به تفرقه و انشعاب در میان کارگران انجامیده و نتیجتاً مبارزات مشخص اقتصادی طبقه را مختل می کند. اگر چه سردمداران اصلی این تز مرتجعانه، کهنه رویزیونیستهای هوادار سوسیال امپریالیسم شوروی بودند که هدفشان جلوگیری از نفوذ و اشاعه ایده های پرولتاری در میان کارگران و تسهیل امر مسموم کردن اذهان توده با ایده های رویزیونیستی بود، اما اکونومیستهای ساده بین هم نقش مبلغ و پیشبرنده سیاسی و عملی این سیاست بورژوائی را بازی کردند. سیاستی که حکم به چنین تلاش های فریبکارانه می داد تا کمونیستها را در حصار تنگ و حقیر فعالیت اقتصادی محصور بدارد و طبقه کارگر را از آگاهی یافتن نسبت به منافع و مقاصد طبقاتی غیر و رسالت تاریخی خود دور نگه دارد. در واقع بقول لنین تئوری «بیطرفی سیاسی» هیچ نبود (و نیست) مگر پوشش ایدئولوژیک برای تلاشهای بورژوازی. چرا که رویزیونیستها خود همیشه راهی برای نفوذ در دل جنبشها و تشکلات توده ای و پیشبرد منافع طبقاتی شان باز می کنند. در آن سال، در شرایط فقدان پیشاهنگ پرولتاری متکی به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، این نفوذ و تهاجم رویزیونیستی قدرت می گرفت.

در فاصله اول ماه مه ۵۸ تا ۵۹، جنبش شورائی رو به اعتلا داشت و در عمل اتحاد شوراها در سطوح شهری و گاه استانی شکل گرفت. در این دوره سه تشکیلات مهم توده ای کارگری پا گرفت و قدرتمند شد: ۱- سندیکای کارگران پروژه ای و فصلی آبادان و حومه ۲- شوراهای متحد کارگران تهران ۳- اتحاد شوراهای کارگری گیلان. در تشکیل هر سه اینها، سازمانهای کمونیستی و انقلابی نقش فعال ایفا نمودند. سطح مواضع سیاسی و نیز دامنه عملکرد این تشکلات، نه تنها متأثر از این نقش فعال بود بلکه پتانسیل انقلابی توده های در گیر و همچنین پتانسیل خود

این نهادها در ایفای یک نقش سیاسی - انقلابی در آن مقطع از انقلاب را بنمایش می گذاشت. مبارزه حول خواسته های سیاسی نظیر اخراج عوامل شاه، ساواکیها، سرمایه داران و کار فرمایان از مراکز تولیدی و مجازات آنها؛ ملی اعلام کردن صنایع و قطع ارتباط با امپریالیستها (با وجود تمام ناروشنی ها و انحرافات سیاسی که در این مورد وجود داشت) و همچنین مبارزه حول مطالبات اقتصادی، خصوصاً خواست کار برای بیکاران، اضافه دستمزد، سود ویژه و عیدی برای کارگران شاغل، بطور مداوم در فعالیتهای شورائی - سندیکائی مطرح می شد. سطح مواضع سیاسی این تشکلات تا حد زیادی تابع تناسب قوای نیروهای سیاسی درون آن بود. فی المثال «شورای متحد کارگران تهران» از آغاز تحت پلا تفرمی ضد امپریالیستی تشکیل شد و مرزبندی روشنی با سوسیال امپریالیسم شوروی داشت. حال آنکه اتحاد شوراهای کارگری گیلان و سندیکای پروژه ای آبادان بواسطه نفوذ سازمانهای سانتریست در آنها از سطح موضع «امپریالیسم جهانی سرکردگی امپریالیسم آمریکا» فراتر نرفتند. اول ماه مه ۵۹ نقطه اوج جنبش شورائی بود. جنبش کارگری نسبت به یکسال قبل از آن پختگی بیشتری از خود نشان داد. مرزبندیها و قطب بندیهای معینی در صفوف این جنبش شکل گرفت. تظاهراتهای مجزا خبر از تکوین یا تدقیق صف بندیها می داد. شوراهای متحد کارگران در تهران همراه با شورای کارگری شهر به پای برگزاری مراسم روز کارگر در میدان خراسان رفت. سندیکای پروژه ای آبادان و سندیکای کارگران ترمینال بندر خرمشهر چند ده هزار نفر را تنها در فاصله ده روز از تهاجم ضد انقلابی جمهوری اسلامی به جنبش انقلابی و کمونیستی و کشتار صدها دانشجو در سراسر ایران، به خیابان آورده و شعارهایی را در حمایت از جنبش دانشجویی و انقلاب و در محکوم کردن ارتجاع چون پتکی بر فرق رژیم خمینی کوبیدند. پتانسیل بالای سیاسی و شور و شوق وافر انقلابی موجود در میان بخشهای وسیعی از کارگران تظاهر عملی یافت. پنجاه هزار کارگر و زحمتکش و انقلابی کمونیست در آبادان، علیرغم تهدیدات و تحریکات عوامل مسلح ارتجاع جمهوری اسلامی، در محلات کارگرنشین به حرکت درآمدند و شعارهای «بمباران سندنجد بدست ارتش شاه محکوم است»، «حمله به زحمتکشان، حمله به دانشجویان، حمله به انقلاب است»، «برچیدن شوراها، خلع سلاح خلق است، به نفع امپریالیسم» را فریاد کردند. در اهواز تظاهراتی که از سوی ۱۶ شورای کارگری سازمان یافته بود، شعار مرکزی «شورا، سنگر زحمتکشان، تحکیم باید گردد» را مطرح نمود و در خرمشهر، سه سندیکا و شورای کارگری قطع نامه ای را ارائه دادند که در بخشی از آن آمده بود: «ما کارگران همبستگی خود را با خلق عرب و کلیه خلقهای ایران، خلق کرد، ترک، ترکمن، بلوچ و ... که خواهان خودمختاری و حق تعیین سرنوشت خویش هستند اعلام می داریم.»

سال ۱۳۵۹، سال مشخص تر شدن جهت گیری

ها در میان سازمانهای منتسب به جنبش کمونیستی، سال از هم پاشیدگی و یا تعمیق انحرافات بسیاری از گروه ها، از سازمانها، سال بحثهای حاد و انشعابی در صفوف سازمانهای توده ای کارگری بود. سندیکای کارگران پروژه ای اصفهان (یکی از نخستین تشکلات جنبش بیکاران در آغاز سال ۵۸) بدنبال غلبه خط اکونومیستی و صنفی گرایانه بر رهبری آن، عملاً به نیروئی سازشکار بدل شد و پشتیبانی چند ده هزار کارگر بیکار شده را از دست داد. در همین دوران (فروردین ۵۹) رفقای بخش کارگری سازمان ما (اتحادیه کمونیستهای ایران) در اصفهان به مبارزه با این انحراف مهلک و مخرب برخاسته و در مجموع یک جهت گیری صحیح و انقلابی را برای تشکل توده ای کارگران پروژه ای ارائه دادند. این مبارزه در صفحات نشریه «ناصر» (نشریه کارگری اتحادیه کمونیستهای ایران در اصفهان) منعکس شد. این نشریه در جمع بندی از فعالیت یکساله سندیکای پروژه ای نوشت:

«علت بریدن کارگران از سندیکا و شرکت فقط تعداد محدودی کارگر در مجمع عمومی و بی اعتنائی همین تعداد کارگر به نمایندگان... عدم درک این مساله است که نیروهای آگاه برای ارتقاء سطح و سیاسی کردن هر تشکیلات توده ای به درون آن میروند چرا که معتقدند کارگران تا موقعی که به منافع طبقاتی خود واقف نشوند، تا موقعی که رسالت مبارزاتی خود را چیزی بالاتر از چانه زدن بر سر مسائل روزمره مثل اضافه دستمزد و غیره ندانند هر لحظه احتمال سوار شدن سرمایه داران بر تشکیلات آنان می رود. روشن است که چنین درکی را توده کارگر در درون یک تشکیلات سیاسی و انقلابی است که بدست می آورد و شما - نمایندگان سندیکا - به غلط در مقابل کسانی که بدرستی این مساله را مطرح میکردند، پرچم «سیاست زدائی» بدست گرفته بودید و با توجیهاتی از این قبیل که «بهانه بدست ارتجاع می افتد» و غیره فریادی می زدید «این تشکلات صرفاً صنفی است... دنباله روی از منافع روزمره و ملموس کارگران، ندیدن جنبش کارگری و بجای آن خود را دیدن، نهایتاً به اینجا می انجامد که از جنبشی که صدای گامهایش در خیابان ارتجاع را به لرزه می انداخت، از جنبشی که ناصر توفیقیان ها درونش جوشیدند و طلیعه جنبش بیکاران در سراسر ایران شد، تنها این باقی است که می بینید... پیش به سوی پرورش سیاسی طبقه کارگر! پیش به سوی ایجاد سندیکاهای انقلابی!»

غلبه گرایشات سازشکارانه سیاسی و گرایش اکونومیستی مبنی بر محدود کردن تشکل توده ای در چارچوب مبارزه اقتصادی، در دوره های مختلف و بطور متناوب، باعث خلع سلاح شدن «شوراهای متحد کارگران تهران» شد و زمینه را آماده کرد تا با شروع جنگ ایران و عراق این تشکل در برابر هجوم سیاسی - ایدئولوژیک بورژوازی کاملاً درهم شکند.

حیات «سندیکای پروژه ای آبادان» به مثابه یکی از قدرتمندترین تشکلات کارگری به نحو دیگری

مقابله با دشمن خارجی» و «ضد انقلابی بودن اعتصاب و اعتراض» برای بسیاری از کارگران توجیه شده بود. اما به موازات شروع پروسه جنگ، امواج عمومی مقاومت و مصاف طلبی در مقابل سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز پیا خاسته، گسترش یافت و تأثیرات خود را بر همه قشرها و طبقات اجتماعی و مشخصاً طبقه کارگر بر جای گذاشت.

بورژوا - کمپرادورهای اسلامی هراسان از گسترش دامنه این جنبش سیاسی - انقلابی بر آن شدند که زنجیرهای حاکمیتشان را بهر قیمت ممکن بر گرده جامعه محکم کنند و برای اینکار شلاق استبداد لجام گسیخته را با شدتی بیشتر از گذشته بر تشکلات انقلابی و کمونیستی و توده های انقلابی فرود آوردند تا امکان پیشروی و تعمیق انقلاب را سلب نمایند. بر همین راستا، شوراهای اسلامی وابسته به رژیم و انجمن های اسلامی کارخانجات فعال شدند. این نهادهای ارتجاعی که بطور متوسط ده درصد کارگران و کارکنان را در بر می گرفتند اساساً در این دوران بواسطه اوجگیری جو ضد استبداد مذهبی توان قدرت نمائی نداشته و کار اصلی شان شناسائی هسته های رهبری کننده مبارزات و کارگران پیشرو و عناصر کمونیست و بعلاوه ادامه تبلیغات ایدئولوژیک و سیاسی به نفع حکومت در محیط های کار بود. لازم به تذکر است رویزونیستهای توده - اکثریتی نیز طی این دوران در چارچوب همین نهادهای حکومتی فعالیت ضد انقلابی خود را پیش می بردند.

اواخر زمستان ۵۹ امواج مبارزه ضد حکومتی توده ها خیز برداشت. در بسیاری از کارخانجات، کارگران عکس مقامات جناح حاکم را پائین کشیدند و مزدوران حزب الهی را مورد تسمخ قرار داده و منفرد کردند. اینکار با درگیری با حزب الهی ها و ادب کردن آنان نیز همراه شد. در این شرایط که هم لزوم و هم امکان تعمیق سریع آگاهی سیاسی توده های کارگر و براه انداختن جنبش انقلابی در خدمت آغاز جنگ خلق علیه رژیم خمینی وجود داشت، چه تاسف بار و دردناک بود طرحهای اکنومیستی ارائه شده از سوی بسیاری از گروه ها و سازمانهای جنبش کمونیستی. در شرایط به غلبان در آمدن تمام جامعه و اوج گیری دوباره روحیه مبارزاتی در میان توده کارگران، در اوضاعی که تدوین و تبلیغ و اشاعه گسترده طرح جنگی پرولتاریا و سازماندهی مخفی در میان کارگران در خدمت پیشبرد این طرح و جلب حمایت گسترده برای آن را ایجاد می کرد، فعالین کارگری مبتلا به اکنومیسیم با حدت و شدت به طرح شعارهای عقب مانده رفاهی می پرداختند تا بخیال خود کارگران از دنباله روی بورژوازی و «مبارزات سیاسی بورژوازی» باز داشته و توجهشان را به «خواستهای مستقل طبقاتی» و «نبرد مشخص طبقاتی» معطوف کنند. در شرایطی که شعار «حزب چماق بدستان باید بره گورستان!» و «امسال سال خون است بهشتی سرنگون است!» در خیابانها طنین افکن بود، این فعالین در کارخانه ها (مثلاً در کفش ملی) مطالباتی از قبیل ایجاد حمام

از هم پاشیدنشان و عدم انتقاد به برخی مواضع سیاسی انحرافی این تشکلات از سوی اکنومیستهای و انحلال طلبان بی علت نیست. این جریانات نمی فهمند که طبقه کارگر نه تنها می تواند سیاستهای انقلابی را جذب کند و حول آنها به مبارزه برخیزد، بلکه بیش از هر نیروی طبقاتی - منجمله بیشتر از اکنومیستهای لیبرال - می تواند چنین کند. این جریانات از تشکل کارگری فقط تشکلی اقتصادی را در نظر دارند که می تواند حتماً تحت شعارهای انحرافی و در پاره ای موارد ارتجاعی در حمایت از این یا آن جناح حکومتی، به خواسته های خود دست یابد.

عقب نشینی مقطعی رژیم در مقابل مطالبات محدود اقتصادی کارگران گیلان بر چشم اسفندیار «اتحاد شوراها» موثر افتاد. انگیزه و اهداف سیاسی آنچنان در «اتحاد شوراها» مبهم و فرعی بود که به محض پرداخت سود ویژه ضرورت تشکل ایجاد شده زیر سوال برده شد. آنگاه رژیم شروع به انحلال یک به یک شوراهای کلیدی و مبارزه جوی این تشکل کرد و بسیاری از کارگران پیشرو و انقلابی را تحت فشار قرار داد. کمونیستهای درون شورا تحت پیگیری قرار گرفتند و در فاصله کوتاه به موجودیت «اتحاد شوراها» خاتمه داده شد. تلاش گروهی از پیشروان انقلابی برای احیاء این تشکیلات در اواخر سال ۵۹ به جایی نرسید چرا که اوضاع و شرایط جامعه و جنبش انقلابی توده ها نوع دیگری از تشکل، شعارهای دیگر و عملکردی دیگر را طلب می کرد. تجربه شوراهای گیلان بر این گفته لنین تأکیدی دوباره گذاشت که «مبارزه اقتصادی برای بهبود مداوم وضع توده های کارگر و تقویت تشکیلات واقعی طبقاتی آنها فقط در صورتی میسر خواهد بود که با مبارزه سیاسی پرولتاریا بدرستی ترکیب شده باشد.» (به نقل از «پلاتفرم تاکتیکی برای کنگره وحدت» جلد ۱۰ از کلیات آثار لنین)

در میانه سال ۵۹ دو واقعه پر اهمیت جامعه را تکان داد. جنبش کارگری و توده های مبارز از تأثیرات عمیق این دو برکنار نماندند و به شکل های مختلف این تأثیرات را منعکس کردند. جنگ ارتجاعی ایران و عراق و تشدید امواج ناسیونالیسم و توهمات مذهبی که تحت شعارهای «دفاع از میهن انقلابی و اسلامی» از سوی هیئت حاکمه اسلامی اوج بسیار یافته بود، انحرافات نیروهای سیاسی را تعمیق بخشید و ذهن بسیاری از کارگران را به خود مشغول کرد. واقعه دیگر - و مهمتر - ورود جامعه به دوره ای گره گاهی، به نقطه جوش و غلیان رسیدن تضادهای طبقاتی بود. در هر دوی اینها، تناقض نحوه پرورش توده های کارگر در تشکلات توده ای و جنبش متعاقب قیام بهمن و تأثیرات مخرب سیاستهای اکنومیستی و «سیاست زدایانه» و اشاعه سیاستهای راست اپورتونیستی آشکار شد. هر چند شرایط عینی، روحیه مقاومت و مبارزه را درون صفوف کارگران بر می انگیخت و هر چند درجه حساسیت بروی مسائل سیاسی در بین کارگران بسیار بالا بود، لیکن گیجی و فقدان آگاهی سیاسی کافی امکان تحرک ضروری را از آنان سلب می کرد. شعار «تولید هر چه بیشتر به منظور

خاتمه یافت. جنگ ایران و عراق این تشکل را متلاشی کرد و آحادش را به صورت کارگران جنگ زده در شهرهای مختلف دور و نزدیک پراکنده کرد. بی جهت نبود که عمال رژیم در آبادان با بی شرمی گفتند، این جنگ نعمت الهی است چرا که استالینگراد ایران را با خاک یکسان کرده است. بسیاری از رهبران آزموده این تشکل در جنبش جنگ زدگان فعالانه شرکت جسته و رهبری مبارزه این توده ستمدیده را در دست گرفتند. بسیاری از آنها بعدها در نبرد انقلابی علیه رژیم جمهوری اسلامی جان باختند و یا اسیر مزدوران رژیم شده و بدنبال مقاومتی قهرمانانه و دفاع قاطعانه از آرمانهای کمونیستی در برابر جوخه اعدام قرار گرفتند. شکست مقطعی انقلاب نتوانست تجربه ارزشمند مبارزه انقلابی این تشکل پرولتاری را از ذهن هزاران کارگر که بطرق مختلف تحت پوشش یا در ارتباط با آن بودند پاک کند. یاد سندیکای پروژه ای و مبارزاتش هنوز شور و شوق انقلابی در دل این کارگران پیشرو و مبارز بر می انگیزد.

ظهور و تلاشی «اتحاد شوراهای کارگری گیلان» نیز تجربه ای قابل توجه و آموزنده است. در آغاز، اقدام دولت به حذف سود ویژه عامل برپائی جنبش معینی در کارخانجات استان گیلان شد. پیشتاز این جنبش، شورای کارگری کارخانه پوشش رشت بود که تحت نفوذ کارگران کمونیست و انقلابی قرار داشت. کارگران پیشرو با اتخاذ موضعی تعرضی در مقابل اقدامات و اجحافات کارفرمایان و مقامات دولتی و با تکیه بر فضای عدم اعتماد زیاد کارگران گیلان نسبت به حکومت جمهوری اسلامی موفق شدند با چند گام سریع، حرکتی وسیع را با بهم پیوستن دهها شورا سازمان دهند. قطع نامه های اتحاد شوراهای گیلان در آن دوران به بارزترین شکل بیان این روحیه تعرضی، حدود و ثغور مطالبات، عدم اعتماد نسبت به جمهوری اسلامی، همچنین نارسانائی ها و محدودیتهای آن بود. بطور مثال، قراردادن موضع حمایت از «جریان خمینی» در قطعنامه ها و سعی در بازی کردن بروی تضادهای جناح های مختلف حکومتی (آنهم از سوی رهبرانی که اکثریتشان بدرستی جریانات مختلف درون حکومت را ضد انقلابی ارزیابی می کردند) پیش از هر چیز نشانگر درک غلط آنها از رابطه مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی و جایگاه هر یک بود. مجزا کردن این دو مبارزه بصورت دو پروسه منفک و جدا از هم، عمده دیدن مبارزه اقتصادی و تبعی دیدن مبارزه سیاسی، باعث می شد که طبقه پیشرفت و انسجام جنبش کارگری معادل با دستیابی به مطالبات اقتصادی قرار داده شود و لزوم پیروزی در این مبارزه اقتصادی نقطه عزیمت تشکیلات کارگری قلمداد شوند. بنابراین، بطور «تاکتیکی» از برخی موضع گیری های سیاسی طرفه رفته می شد و بطور «تاکتیکی» برخی حمایتها از نیروهای حکومتی مجاز شمرده می شد. این دیدگاهی است که هم امروز نیز به موجودیت خود ادامه می دهد. تعریف و تمجید صرف از تجربه اینگونه تشکلات و مطالبات و مبارزات اقتصادی آنها، اقامه دلایل قلابی در مورد

و حق استفاده از دوش را مطرح می کردند و با این عقب ماندگی انتظار داشتند که کارگران بدنبال اپوزیسیون بورژوائی روان نشوند! شکل‌های فرموله تر اکونومیسم در طرح‌هایی برای سازماندهی جنبش بیکاران ظاهر شد. مقارن با خیز جنبش دموکراتیک انقلابی توده‌ها علیه ارتجاع حاکم، خط اکونومیستی تحلیل کرد که بحران اقتصادی به بارزترین شکل در جنبش ضد بیکاری خود را ظاهر خواهد کرد و این جنبش و این شعار، پرچم بسیج و سازماندهی توده‌های میلیونی علیه حکومت خواهد شد.

روشن است که با چنین تحلیلی نه نیاز به سازماندهی مخفی کارگران پیشرو و تسلیح توده‌های مبارزه جو بود، نه نیاز به تدارک و سازماندهی جنگ خلق و نه تلاش در اعمال رهبری پرولتری بر جنگ انقلابی در کردستان برای ایفای نقش شایسته‌ای که می‌بایست و می‌توانست از این طریق به عهده بگیرد.

جدا از این سیاست‌های اکونومیستی، کارگران انقلابی بطور منفرد و پراکنده در نبردهای حاد و گاه خونین خیابانی علیه جمهوری اسلامی شرکت می‌جستند. فداکاری و قهرمانی کارگران در تظاهرات ۱۴ اسفند ۵۹ چشمگیر بود. صدها کارگر پیشرو از کارخانجات مختلف تهران به خیابان آمدند و در جدال خیابانی، حزب الهی‌ها و ماموران علنی و مخفی کمیته و سپاه را تارو مار کردند، بی‌آنکه کماکان دورنمای روشنی برای مصاف جوئی خود داشته باشند. در بحبوحه این دوره، بار دیگر اول ماه مه فرا رسید. جنبش کمونیستی در برگزاری مراسم این روز در سال ۱۳۶۰ شکست خورد. افول جنبش شورائی و پراکندگی و تشتت و بحران در صفوف نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی آشکار بود. کارگران پیشرو و انقلابی - همانها که بر سر مزدوران رژیم پتک می‌کوبیدند و بدنبال راه چاره می‌گشتند - صف انقلابی خود و شعارهای مستقل خود را در این روز در میدان نیافتند؛ و هیچکس جز کمونیستهای انقلابی مسئول این وضعیت تاسف بار نبود. نیروهای آگاه پرولتری عاجز از تشخیص شرایط نوین که اشکال دیگری از برافراشتن پرچم مستقل پرولتری را - اشکال غیر علنی سازماندهی و برگزاری مراسم - ایجاب می‌کرد، امکان رها کردن پتانسیل انقلابی توده‌های کارگر را در این مصاف جوئی مشخص از کف دادند.

۲۷ خرداد ۶۰ شهرک صنعتی البرز (قزوین) شاهد تظاهرات ۱۵ هزار نفری کارگران و خانواده‌هایشان در اعتراض به تهاجم گسترده و سراسری نیروهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی علیه نیروهای انقلابی، جنبش توده‌ای و جریان‌ات اپوزیسیون بود. در آن روز کارگران بعد از چند درگیری پراکنده و خونین با پاسداران کمیته، در حالیکه در مقابل صفوفشان پرچم ایران و عکس بنی صدر و طالقانی را حمل می‌کردند با شعارهایی در حمایت از بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی به سمت شهر قزوین به حرکت در آمدند. چندین پاسدار که

جرات تیراندازی به روی مردم را کرده بودند بدست توانای تظاهر کنندگان بسزای اعمالشان رسیدند. پتانسیل انقلابی، توان مبارزاتی و روحیه بالا و عزم و فداکاری در میان کارگران موج می‌زد. اما سطح آگاهی و تشکل سیاسی کارگران در حد تصاویر و پرچم و شعارهایی بود که بهمراه داشتند. علیرغم فعالیت مشخص چند ساله نیروهای کمونیست در شهرک صنعتی البرز، این مبارزه در چارچوبی خودبخودی و لاجرم از لحاظ سیاسی تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی به پیش رفت. بسیاری از کارگران کمونیست و فعالین گروه‌ها بصورت توده‌عادی - و نه به مثابه رهبر - در این تظاهرات شرکت جستند و بدلیل آلوده بودن به گرایش‌ات دنباله‌روانه و اکونومیستی و بورژوا دموکراتیک نتوانستند جهت این حرکت را منحرف کرده و به طرف سیاست‌های انقلابی بکشانند. آنها حتا در این راه تلاشی جدی هم صورت ندادند و بار دیگر طبقه کارگر به واسطه غلبه گرایش‌ات غیر پرولتری بر جنبش کمونیستی ایران نقش دستیار طبقات غیر را بازی کرد.

در نقطه اوج درگیری‌های توده‌ای (تظاهرات سی خرداد ۶۰) بسیاری از فعالین جنبش کارگری، رهبران مبارزات ۵۷-۶۰ و پایه‌های کارگری سازمان‌های چپ جنگیدند. آنها از دشمن کشتند یا خود در مبارزه جان باختند. اما همه اینها، بدون برنامه و بصورت منفرد صورت گرفت. آن حزب پیشاهنگ پرولتری که بتواند بر مبنای تدارکی همه جانبه، طرح و نقشه‌ای مشخص برای تهاجم انقلابی به ارکان جمهوری اسلامی بریزد و تمام پرولترهای انقلابی و ستمدیدگان را بصورت نیروئی واحد، مسلح و بنیان کن در مسیر بر پائی انقلاب دموکراتیک نوین رهبری کند، وجود نداشت. نهادهای برخاسته از دل انقلاب ۵۷، هیچ یک به مثابه نهادهائی برای انقلاب کردن پرورش نیافته بودند و توانائی دست زدن به عمل انقلابی را نداشتند و همانطور که گفتیم، بسیاری از آنها در مقطع ۵۹-۶۰ موجودیت خود را از دست داده بودند. آنهایی که باقی مانده بودند نیز در دورانی که همه تضادها به زبان اسلحه خود را بیان می‌کردند، نه تحت هدایت پرولتاریای آگاه قرار داشتند، نه اسلحه‌ای در اختیارشان بود و نه هرگز در دورنمایشان چنین چیزی انعکاس یافته بود که حال در خدمت این امر قرار گیرند. لیکن در این میان، تجربه‌ای درخشان - هر چند محدود - از تدارک نظامی و برانگیختن سیاسی کارگران مبارز توسط کمونیستهای انقلابی بچشم می‌خورد. رفقای بخش کارگری اتحادیه کمونیستهای ایران تعداد قابل توجهی از کارگران پیشرو و انقلابی را به ضرورت مقابله مسلحانه با ضد انقلاب حاکم و لزوم آموزش نظامی و تسلیح، برانگیختند و خود امر آموزش را مخفیانه سازمان دادند. موفقیت در انجام اینکار و استقبال و شور و شوق کارگران مبارز از این اقدام با قاطعیت بر ندانم کاریها و تردیدهای تسلیم طلبانه و اکونومیستی بسیاری از عناصر و گروه‌های منتسب به جنبش کمونیستی (که توانائی کارگران در پذیرش نبرد مسلحانه انقلابی جهت

کسب قدرت سیاسی را قبول نداشتند و کماکان نیز قبول ندارند) خط بطلان کشید.

رژیم با زور سرنیزه و با اتکا به ضعفها و محدودیتهای جنبش کمونیستی و انقلابی موفق شد موقتا انقلاب و تشکلات انقلابی و توده‌ای را درهم شکند و شوراها را کارگری نیز از این قاعده مستثنی نمودند. لیکن تضادهای بنیادین جامعه و بحرانی که به آن مبارزات توده‌ای پا داده بود کماکان برجای ماند. این تضادهای حاد و بحران عمیق به سطحی عالیتر ارتقاء یافتند و به موازاتشان امواج مقاومت نیز با افت و خیز، تداوم خود را حفظ کرد.

تشکلات شورائی که بر زمینه اعتلاء انقلابی و خواست توده‌های کارگر به شرکت و دخالت در حیات انقلاب و جامعه به ظهور رسیده بود، شکل پیشرفته‌ای از تشکلات توده‌ای را نمایندگی می‌کرد که در آن مقطع امکان و فرصت متشکل کردن توده‌های کارگر در چارچوبی سیاسی - انقلابی را به مثابه بخشی از کار تدارک پرولتاریا برای انقلاب، پیشاروی پیشاهنگ کمونیستی قرار می‌داد.

محدود کردن جنبش شورائی به مبارزات اقتصادی و سیاست زدائی درون طبقه کارگر، آن انحرافی بود که بطور گسترده از جانب اکونومیستها و رویونیستها تبلیغ و اعمال شد و همین انحراف بود که بیشترین ضربه را بر پیکر جنبش شورائی وارد آورد. بدین ترتیب، طبقه کارگر را از دستاوردهای عظیمی که می‌توانست بر متن این جنبش توده‌ای کسب کند، محروم نمود.

بررسی جنبش شورائی نشان می‌دهد که هیچ یک از سازمان‌های کمونیستی به شوراها به مثابه وسیله‌ای که در آن مقطع می‌شد نیروی انقلابی کارگران را بطور توده‌ای در آن سازمان داد و امر پرورش سیاسی آنها را به پیش برد، نگاه نکرد. اگرچه در موارد معینی، برخی شوراها در حیات سیاسی جامعه دخالت کرده و بر سر جهت گیری انقلاب مبارزه نمودند و بدین ترتیب بر آگاهی سیاسی توده کارگر افزودند اما در این موارد نیز این تشکلات به مثابه تابع و بخشی از پیشبرد وظیفه مرکزی در نظر گرفته نشد و در سطح ماند. کمونیستها فقط با درک صحیح از وظیفه مرکزیشان - یعنی برانگیختن توده‌ها به انقلاب، سازمان دادن نیروی آنان در خدمت آغاز و پیشبرد مبارزه مسلحانه و بالاخره کسب قدرت سیاسی - می‌توانستند خط درستی را در قبال جنبش شورائی و تشکلات آن تدوین کرده و بعمل گذارند. شوراها می‌بایست به مثابه تشکلات توده‌ای انقلابی - اگرچه نه بعنوان تشکل رهبری کننده انقلاب - سازمان می‌یافتند. این بدان معنا نیست که شوراها نباید به مبارزه بر سر مطالبات اقتصادی کارگران می‌پرداختند. بحث آنست که چنین مبارزه‌ای نمی‌بایست علت وجودی شورا میشد. شوراها باید اعضاء خود را مرتبا در مقابل تعرضاتی که رژیم به قصد تحکیم گام به گام خود سازمان می‌داد، به مبارزه می‌کشاندند و بدین طریق تدارک انقلابی خود را به پیش می‌بردند. شوراها باید توجه خود را معطوف به مسائل کلیدی انقلاب

درباره شعار رفاندوم

این سلطه بطور لاینفکی با حفظ قدرت سیاسی طبقات ارتجاعی گره خورده است. کلام آخر اینکه، طراحان شعار رفاندوم عمدتاً روشنفکران و دانشجویان را هدف قرار داده و از این طریق می خواهند با تزریق سموم رفرمیستی آنان را از نقش انقلابی و آگاهگرانه ای که می توانند ایفاء کنند باز دارند. آنان از این طریق می خواهند خط مبارزه مسالمت آمیز را در ذهن آنان القاء کنند و امید شان را به قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی جلب کنند. آن هم در شرایطی که مردم بیش از پیش در حال پی بردن به این واقعیت اند که فقط با خشونت انقلابی می توان خشونت ضد انقلابی را پاسخ داد. از همینرو باید با چنین اهدافی که آگاهانه یا نا آگاهانه مردم را باز بچه دست قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی قرار می دهد، مقابله کرد. از تکرار شعار رفاندوم در تجمعات و تظاهرات دانشجویی خودداری ورزید. این شعار نتیجه ای جز سردرگمی و انفعال در بر نخواهد داشت. قدرت سیاسی هیچگاه از درون صندوقهای رای بیرون نیامده و نخواهد آمد. قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. این حقیقتی تاریخی است و باید بر پایه آن عمل کرد.

منابع و توضیحات:

- ۱ - رجوع شود به مصاحبه نشریه تلاش با باقر پرهام
- ۲ - برای مطالعه بیشتر در این زمینه به مقاله «مضمون و کارکرد انتخابات در نظامهای ارتجاعی» مندرج در شماره ۲۷ نشریه حقیقت دوره دوم (سال ۱۳۷۶) یا سایت سرداران، صفحه ایران و به مقاله ای از باب آوکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا به نام «دمکراسی: بیش از هر زمانی می توانیم و باید بهتر از آنرا بدست آوریم» مندرج در مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح شماره ۱۷ (سال ۱۳۷۱) رجوع شود.
- ۳ - در این زمینه به مقاله «سه روایت از شعار رفاندوم» نوشته آرش کمانگر از فعالین راه کارگر رجوع شود.
- ۴ - در این زمینه به مقاله «درباره شعار استقرار جامعه مدنی» مندرج در حقیقت شماره ۲۷ دوره دوم (سال ۱۳۷۶) رجوع شود. ■

آدرس جهانی برای فتح:

AWTW
27 OLD Gloucester Street
London WCIN 3XX UK
www.awtw.org Web Site:

آدرس اینترنتی نشریه کارگر انقلابی

ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

www.rwor.org

دوران کار مخفی الزام آور بود. بدین طریق تشکل انقلابی کارگران امکان می یافت کار خود را بشکلی دیگر در شرایط نوین - هر چند در ابعاد محدودتر - ادامه دهد. منطبق با چنین تدارکی، می بایست تدارک نظامی و تسلیح پیشروان توده نیز بطور مخفی به پیش می رفت.

فعالین کمونیست می بایست بدون وقفه امر اشاعه خط سیاسی - ایدئولوژیک خود را درون این تشکلات به پیش برده و نه تنها سطح سیاسی توده ها را بطور عموم ارتقاء می دادند بلکه پیشروان طبقه کارگر را بعنوان انقلابیون حرفه ای - کسانی که بطور مستقیم تحت فرماندهی حزب یا سازمان کمونیستی قرار دارند - درون سازمان حزبی متشکل می کردند. فعالین کمونیست می بایست به مسائل تاکتیکی این تشکلات توجه می کردند لیکن هرگز آنرا بالای وظیفه اصلی خویش یعنی اشاعه خط حزب و سازماندهی حزبی قرار نمی دادند. می بایست به تشکیل و قوام سازمانهای توده ای کمک می شد اما هرگز این امر مهمتر از وظیفه تشکیل و ساختمان حزب قرار نمی گرفت. می بایست این نکته درک می شد که حزب کلیدی ترین تشکل پرولتاریاست و در مقابل آن سایر تشکلات، فرعی و موقت اند. باید فهمیده می شد که این تشکلات و این جنبشهای توده ای - هر چند گسترده و قدرتمند - در پروسه کلی کسب قهر آمیز قدرت سیاسی، حکم جریان فرعی را دارند که نیروی آگاه پرولتری باید تلاش کند این جریان فرعی را بدرون سیلابی که توانائی در هم شکستن سدهای ارتجاع را دارد، هدایت نماید.

همانگونه که تجربه جنبش شورائی ۵۷-۶۰ نشان داد، در دوران برآمدهای انقلابی و برپائی و گسترش مبارزات توده ها - مبارزاتی که عمدتاً مستقل از فراخوان یا عمل مستقیم عنصر آگاه به وقوع پیوسته و آغاز می شود - زمینه ظهور ناگهانی تشکلات توده ای در سطوح مختلف فراهم می شود. مبارزات توده ای - خواه سیاسی و خواه اقتصادی - از میان شکافهای تعمیق یابنده نظم حاکم سرریز کرده و بطور خودبخودی در شکل نهادهای ویژه مبارزاتی، تجسم تشکیلاتی می یابد. این اوضاع عینی شرایط مساعدی را پیشروی عنصر آگاه قرار میدهد که بتواند توده ها را در شمار عظیم به درون مبارزات انقلابی کشانده و سیر تحولات را در جهت انقلابی تسریع نماید. از سوی دیگر، مسلح نبودن به خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح و روشن و عدم درک روشن از جایگاه این مبارزات باعث می شود که عنصر آگاه در مقابل کشتش قدرتمند این جنبشهای خودبخودی کرنش کرده، خود را با سر به درون این جریان عمومی پرتاب نماید و سرانجام در گرداب پیچیدگیهای این مبارزات غرق شود. امروز که باز هم در آستانه یک غلیان توده ای در سراسر جامعه قرار گرفته ایم می باید از درسهای جنبش شورائی در خدمت روشن تر کردن خط کمونیستی در قبال جنبشهای توده ای و تشکلات توده ای استفاده نمائیم و جمع بندی صحیح از این تجربه مهم را راهنمای عمل قرار دهیم. ■

و موضوعات سیاسی می کردند. بروی این مسائل کارزار به راه می انداختند و بدین ترتیب نه تنها صفوف خود را تربیت می کردند بلکه با حضور قدرتمند سیاسی بر دیگر قشرها و طبقات ستمدیده نیز تاثیر میگذاشتند. علاوه بر دانشگاه - و بمراتب بیش از آن - کارخانه ها و مجامع عمومی شوراهای می باید به محل آموزش سیاسی - ایدئولوژیک و سخنرانی و جدل سیاسی تبدیل می شد. شوراهای کارگری می بایست کارزارهای سیاسی براه می انداختند و از توده های مردم برای شرکت در آن دعوت می کردند. باید شوراهای در دفاع از خلقهای تحت ستم و جنگ آنها، از جنبش زنان و غیره به مبارزه برمیخواستند. شورا می بایست علیه هر تباری از ظلم و ستم ارتجاع عکس العمل نشان میداد. می باید از دانشجویان انقلابی حمایت می کرد و برای قلع و قمع دستجات چماقداری که به مراکز فروش نشریات انقلابی حمله می کردند جنبشی را در میان کارگران دامن می زد و از این طریق صفوف خویش را برای نبردهای مهمتر و عظیم تر آماده می کرد. برخی از شوراهای سندیکاهای انقلابی، بالاخص در خوزستان، نمونه های ارزشمندی را در برخی از این موارد ارائه دادند اما این به روند غالب در حیات و فعالیت این تشکلات کارگری تبدیل نشد. مثلاً در آبادان و مسجد سلیمان تا شروع جنگ ایران و عراق حملات حزب الله به دهکده های فروش نشریات کمونیستی بطور توده ای درهم شکسته می شد و جو این شهرها در مقایسه با تهران و نقاط دیگر ماههای نخستین انقلاب را تداعی می کرد. معنای اعمال قدرت توسط شوراهای فقط می توانست این باشد و نه ایده اتوپیستی و رفرمیستی اعمال کنترل کارگران بر نهادهای اقتصادی و تولید و توزیع و مزد دهی بی آنکه ضرورت برقراری قدرت سیاسی پرولتاریا و متحدانش در میان باشد.

پرولتاریای آگاه می بایست تلاشی جدی برای پیوند جنبش انقلابی کارگران با سایر قشرهای تحتانی و ستمدیده به پیش می برد. می بایست از خواسته ها و مبارزات توده های عظیم نیمه پرولتر و دهقانان فقیر، از جنگ و مبارزه خلقهای کرد و ترکمن و عرب - که خارج از حصار کارخانه حضور داشتند و برخی نقش تعیین کننده در پیشبرد پروسه انقلاب بازی می کردند - حمایت فعال می کرد. پشتیبانی صرفاً لفظی تشکلات توده ای کارگران از برخی مبارزات انقلابی پاسخگوی این امر حیاتی نبود. برای برقراری رهبری طبقه کارگر در میان تمام قشرها و طبقاتی که با وی در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین همراهند، باید این چنین بر خورد کرد. می بایست برای تداوم کار تشکلات انقلابی کارگری در دورانهای کار مخفی، دورنما و برنامه روشن ترسیم می گشت. اگرچه تشکلات شورائی می بایست تا حد امکان به شکل توده ای به کار خود ادامه داده و از شرایط علنی بحد اکثر استفاده می کردند، لیکن هسته های مخفی کارگران پیشرو و آگاه که قابلیت سیاسی - عملی رهبری توده های انقلابی را داشتند، برای تضمین تداوم و حفظ استخوان بندی تشکل انقلابی در

زنگها برای که صدا در می آیند؟

خطاب به کمونیستها و پیشروان طبقه کارگر! رفقا!

دور نوبنی از مبارزات توده ای آغاز شده و جامعه ایران وارد یک گرهگاه تعیین کننده شده است. بحران نظام جمهوری اسلامی با عوامل بین المللی ترکیب شده و یک بحران سراسری شکل گرفته است. ما با دوره ای روبرو هستیم که سرنوشت سالهای آتی را رقم خواهد زد. خیزشهای دانشجویی اخیر و گسترش سریع آن در میان مردم نشانه تغییرات مهمی در روحیات توده ها و رشد روحیه تعرضی در میان بخشهایی از اهالی است. جهشی که در اوضاع سیاسی کشور صورت گرفته مسئله قدرت سیاسی را به موضوع کوچ و خیابان بدل کرده است. مهار و کنترل این وضعیت در دستور کار طبقات ارتجاعی و امپریالیستها قرار گرفته است. اما امور الزاما به دلخواه آنان جلو نخواهد رفت. عموما در چنین دوره هایی است که عمل انقلابی توده ای می تواند حساب و کتاب مرتجعین و امپریالیستها را بطور جدی بر هم زند و زمینه را برای تغییرات انقلابی در جامعه فراهم کند.

اینک جنبش کمونیستی ایران یکبار دیگر با فرصتها و خطرات بزرگ روبرو شده است؛ و درک صحیح از تحولات کنونی برای پیشروی این جنبش اهمیت بسیار دارد. از یکسو اعتلای جنبش توده ای فرصتها و امکانات بیسابقه ای را برای متحقق کردن وظایف کمونیستی، برای تبدیل شدن طبقه کارگر به طبقه ای آگاه و سازمان یافته و رهبر انقلاب، ایجاد کرده است؛ و از سوی دیگر، دشمنان پرولتاریا و خلق و در راس آنها رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا در کمین اند تا با ساختن بدیل های قلابی بار دیگر جنبش مردم را به بیراهه برند؛ مانع عمق و گسترش و پیشروی آن شوند و با برخی تغییرات ظاهری آنرا در میانه راه سقط کنند. این خطری جدی و واقعی است که در کمین جنبش انقلابی مردم نشسته است.

اما آن خطری که جنبش کمونیستی ایران را تهدید می کند، همانا شکست در پیوند خوردن با جریان نوین مبارزات توده ای و غفلت در تاثیر گذاری بر آن است.

امروزه متاسفانه گرایشهای زیانباری درون سازمانها و احزاب منتسب به جنبش چپ و کارگری ایران مشاهده میشود. وجود این گرایشهای مانع از آن میشود که اینها بتوانند فعالانه به استقبال فرصتهای انقلابی بروند و به قصد کسب پیروزی با

مصافهای بزرگ مبارزه طبقاتی روبرو شوند. در اینجا ما به برخی محدودیتهای جنبش چپ ایران باید برای رفعشان تلاش کند اشاره میکنیم. روشن است روی سخن ما با مارکسیست نمائیهایی که با خریدن به زیر پرچم سه رنگ سلطنت طلبان می خواهند توجه امپریالیسم آمریکا را جلب کنند نیست. بلکه روی سخن ما با آنانی است که کماکان دل در گرو رهائی طبقه کارگر و رهائی بشریت بطور کل دارند.

خیزش خرداد ماه زمینه ای شد تا برخی انحرافات کهنه و جان سخت اکونومیستی (البته در اشکالی نه چندان جدید) دوباره خود را نشان دهند. این انحرافات کدامند؟

- عدم درک اضطرار اوضاع و نادیده گرفتن نقش کمونیستها در تاثیر گذاری بر تحولات سیاسی جامعه!
- کم بها دادن به جنبش دانشجویی!
- نپرداختن به موضوع کسب قدرت سیاسی!

پاره ای از نیروها نقشی برای خود در رابطه با مبارزات سیاسی جاری نمی بینند. آنان تحت عنوان اینکه «این دوره کاری از دست ما بر نمی آید و باید تا دور بعدی صبر کنیم و خود را حفظ کنیم» در موقعیت بی عملی و ناتوانی قرار می گیرند. مسلما اوضاع پیچیده است، صف بندیهای طبقاتی مغشوش است و امپریالیسم آمریکا مستقیم و غیر مستقیم در اوضاع ایران دخالت میکند. اما این یک طرف ماجراست. سوی دیگر، ضعفها و محدودیت های دشمنان مردم است. در واقع ناتوانی در مشاهده ضعفهای اردوی دشمنان، باعث بروز گرایش پیش گفته و ندیدن فرصت های انقلابی گشته است. این گرایش فکر می کند امروز باید بنشیند و نظاره گر اوضاع باشد و پس از روشن شدن نتایج جدالهای جاری در جامعه به میدان بیاید و طبقه کارگر را رهبری کند. اما واقعیت آنست که طبقه کارگر تنها از طریق شرکت فعال در مهمترین مبارزات سیاسی جاری است که می تواند آگاه شود و در رقابت با دیگر نیروهای حاضر در صحنه نقش رهبری خود را بیابد. کسی که امروز کشت نکند فردا هم چیزی برای درو نخواهد داشت. این منطق مبارزه طبقاتی است. نمی توان صحنه مبارزات سیاسی مهم را به دست دیگران سپرد و انتظار داشت که فردا مورد قبول پرولتاریا و خلق قرار گرفت. بدون تلاش برای تاثیر گذاری در نبردهای امروز، آینده درخشان تدارک دیده نخواهد شد.

شکل دیگر بروز این گرایش اکونومیستی تحقیر جنبش دانشجویی است. این گرایش تحت عناوینی چون «فعالیت در بین دانشجویان بی فایده است، چرا که ربطی به انقلاب سوسیالیستی ندارد» یا «جنبش دانشجویی که به تنهایی نمی تواند رژیم را سرنگون کند»، «نباید انتظار زیادی از جنبش دانشجویی داشت، ظرفیتهای آن محدود است» در واقع به پتانسیلهای جنبش دانشجویی کم بها می دهد. این از مشخصه های کلاسیک

اکونومیستهاست که به نقش دانشجویان و روشنفکران انقلابی کم بها می دهند. درحالی که تجربه یک قرن جنبشهای آزادیبخش و انقلابی در ایران و کلیه کشورها نشان داده است که روشنفکران انقلابی - مشخصا دانشجویان مبارز - همواره نقش مهمی در آغاز یک جنبش انقلابی و به میدان کشاندن نیروهای اصلی انقلاب داشته اند. این واضح است که نه جنبش دانشجویی می تواند به تنهایی به پیروزی دست یابد و نه جنبش کارگری. بطور کلی هیچ جنبش توده ای و خودبخودی قادر به سرنگونی یک دولت طبقاتی نیست. البته محتمل است تحت شرایط خاصی جنبشهای توده ای موجبات تغییر یک رژیم را فراهم کنند. اما هیچگاه دولت طبقات ارتجاعی توسط خیزشهای خودبخودی توده ای از بین نرفته و نخواهد رفت. سرنگونی دولت های ارتجاعی نیاز به نقشه و برنامه آگاهانه دارد؛ و مسلما بسیج و سازماندهی پیشروترین عناصر از میان طبقات گوناگون خلق، بویژه دانشجویان و روشنفکران انقلابی، برای پیشبرد این نقشه و برنامه ضروری است.

اکثریت کارگران در زندگی روزمره خویش ارزش و اهمیت و نیاز به روشنفکران و دانشجویان انقلابی را درک می کنند. اما متاسفانه برخی که خود منشا روشنفکری و دانشجویی دارند به خاطر دید غلط شان حقایق را وارونه می بینند. آنان این واقعیت مثل روز روشن را فراموش می کنند که بخش بزرگی از کمونیستهای ایران از میان دانشجویان برخاسته اند و جنبش کمونیستی ما بسیاری از پیشروان و رهبران خود را از درون مبارزات دمکراتیک بسمت ایدئولوژی طبقه کارگر جلب کرد. امروز ما با قطبی شدن جنبش دانشجویی مواجهیم. چنین روندی تنها زمانی به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان، یعنی به نفع آرمانهای کمونیستی، تمام خواهد شد که کمونیستها فعالانه در این پروسه شرکت کنند. بنابراین کمک به پرورش سیاسی و ایدئولوژیک دانشجویان وظیفه هر کمونیست انقلابی است. چرا که امروزه بسیاری از کادرها و رهبران آتی جنبش کمونیستی ایران در این نبردهای خیابانی ظهور یافته و آبدیده می شوند.

خط اکونومیستی، جنبش دانشجویی و کلا جنبشهای ضد رژیمی غیر کارگری را در تقابل با جنبش کارگری قرار داده و آنها را مزاحمی برای جنبش خالص کارگری قلمداد می کند. این خط قادر نیست درک کند که جنبش دانشجویی، زنان، جوانان و دیگر جنبشهای توده ای جبهه های گوناگون یک نبرد مشترکند. اینها مبارزاتی هستند که طبقه کارگر و کمونیستها باید در آن فعالانه دخالتگری کنند تا بتوانند آنها را بسوی یک هدف مشترک و عالی یعنی انقلاب پرولتری هدایت کنند. کارگری که امروز به دفاع از دیگر جنبشهای توده ای برنخیزد، در آنها شرکت فعال نداشته باشد و برای تاثیر گذاری بر آنها تلاش نکند، هیچگاه آگاهی طبقاتی لازم و توان لازم برای رهبری

درباره شعار رفاندوم

«تا زمانی که مردم سعی نکنند در پس وعده و وعیدهای اخلاقی و سیاسی منافع طبقات را جستجو کنند در سیاست همواره قربانی خواهند شد.» - لنین

مدتی است که نیروهای سیاسی مختلف مشترکاً طرفدار شعار رفاندوم شده اند. از اطرافیان خاتمی گرفته تا طرفداران رفسنجانی و رضا پهلوی، از کسانی که خود را جمهوریخواه می دانند تا برخی گروههای چپ مانند «راه کارگر». اگر زمانی شعار «استقرار جامعه مدنی» آن عبارت مرموزی بود که یک طیف سیاسی معین تحت لوای آن گرد آمده بودند، امروزه شعار رفاندوم به آجیل مشکل گشای همانها بدل شده است.

بخشی از دوم خردادی های می خواهند لویج دو قلوبی خاتمی که بین مجلس و شورای نگهبان پاس کاری می شود را به رفاندوم بگذارند و برخی دیگرشان میخواهند ولایت فقیه را به رای گیری بگذارند. هاشمی رفسنجانی می خواهد برقراری رابطه با آمریکا را به رفاندوم بگذارد. رضا پهلوی به دنبال آنست که بازگشت سلطنت را به رفاندوم بگذارد. برخی دیگر میگویند قانون اساسی یا نظام جمهوری اسلامی را به رای بگذاریم. کسانی چون حشمت الله طبرزدی صحبت از رفاندوم ساختار شکن می کنند. پاره ای روشنفکران امثال باقر پرهام رفاندوم را وسیله ای برای آشتی ملی، کشاندن بخشهایی از حکومت به طرف خود و حل مسالمت آمیز بحران قدرت سیاسی در ایران می دانند و مدافع به رفاندوم گذاشتن انواع و اقسام شکلهای حکومتی اند. (۱) «راه کارگر» رفاندوم را تاکتیکی قلمداد می کنند که به سرنگونی رژیم کمک می کند.

قبل از اینکه به این بپردازیم که نیروهای طبقاتی متفاوت پشت شعار رفاندوم چه اهداف سیاسی را دنبال می کنند نخست ببینیم اصلاً رفاندوم چیست؟ آیا با رفاندوم می توان رژیم را عوض کرد؟ تجارب تاریخی چه چیزی را نشان می دهد؟ چرا امروزه این شعار فصل مشترک نیروهای طبقاتی مختلف شده است؟ و سرانجام در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی در صحنه ملی و بین المللی رفاندوم به عنوان یک شیوه «مبارزاتی» چه خطراتی برای مردم بار می آورد؟

نگاهی به رفاندوم و تاریخ آن در ایران
رفاندوم یا همه پرسی یعنی مراجعه به آرا و افکار عمومی برای رد یا قبول امری؛ در واقع وسیله ای است که یک سازمان یا دولت برای مشروعیت بخشیدن به امر یا سیاستی اتخاذ می کند. پاسخ به یک رفاندوم تا حد بسیار زیادی به چگونگی طرح پرسش و به سازمان برگزار کننده رفاندوم بستگی دارد؛ ساده تر بگوئیم به اینکه چه طبقه ای قدرت را در دست دارد وابسته است.

دارند که هیچ انقلابی بدون ایجاد ارتش خلق و نبود کردن ارتش طبقات حاکمه به پیروزی دست نیافته است؛ و هیچ دولت انقلابی بدون شکل گیری قوای مسلح انقلابی ایجاد نشده است. چرا که ارتش بخش عمده هر دولتی است. در جهان امروز نمی توان از سیاست و قدرت سیاسی صحبت کرد اما در مورد این مسئله اساسی سکوت کرد. دیگر نهادهای قدرت توده ای (مانند شورا، سندیکا، مجمع عمومی و...) اساساً تابع چگونگی شکل گیری ارتش طبقه کارگر است. «تصرف مستقیم قدرت» توسط توده ها اساساً در پروسه ایجاد ارتش مردمی و نابود کردن نهادهای مسلح دشمن شکل گرفته و تکامل می یابد. تا زمانی که کمونیستها و طبقه کارگر در ایران از نظر عملی به موضوع سازمان دادن قهر انقلابی پاسخ ندهند و نقاط قوت و ضعف خود و دشمن و رقبای طبقاتی و متحدین دور و نزدیک خود را در این رابطه در نظر نگیرند، قادر به رهبری مبارزات مردم نخواهند بود و نمی توانند مهر طبقه کارگر را بر تحولات آتی جامعه بکوبند. «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید»، اگر این حقیقت تاریخی درک نشود و بر پایه آن عمل نشود، نمی توان از نقش مستقل طبقه کارگر در نبردهای بزرگی که در پیش است سخنی گفت. ■

(۱) برای بحث بیشتر در این زمینه به مقاله «جنبش توده ای، تشکل توده ای - با نگاهی به جنبش شورائی ۶۰ - ۵۷ و تشکیلات پیشاهنگ» در همین شماره حقیقت رجوع کنید.

تمام مسائل سیاسی جامعه و تمام ستم های درون جامعه و مشکلات تمام قشرهای خلق به طبقه کارگر ربط مستقیم دارد. زیرا این ستم ها همه ریشه در نظام سرمایه داری دارند. رسالت طبقه کارگر آنست که کلیه ستم های موجود را محو کند. در واقع رهائی طبقه کارگر خود در گرو ریشه کن کردن همه اشکال ستم و استثمار است. کارگران مبارز و پیشرو باید تریبون سیاسی طبقه کارگر و تمام خلق باشند. کارگران مبارز باید وقتی نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم به سرکوب دانشجویان می پردازند یا اعتراض معلمان را به خاک و خون میکشند، عکس العمل جمعی کارگران را بر انگیزانند.

کارگران پیشرو این حرف لنین که بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است و این حرف مائو که مساله مرکزی عبارت است از تعیین تکلیف قدرت سیاسی از طریق قهر، را هرگز نباید فراموش کنند.

کردن انقلاب را کسب نمی کند. این بخشی از دینامیسم حرکت سیاسی طبقه کارگر است. هر اندازه جنبشهای سیاسی ضد رژیم گسترش یابد، و هر اندازه طبقه کارگر تلاش کند قشرها و طبقات مختلف را در این جنبشها متحد و رهبری کند، برای انقلاب و کسب قدرت سیاسی و اداره جامعه آینده بیشتر آماده خواهد شد.

منظور این گرایشات اکونومیستی از جنبش خالص کارگری نیز صرفاً پیشبرد مبارزه اقتصادی کارگران است. مبارزه ای که علیرغم اهمیتش، آن عرصه اصلی نیست که بتوان حول آن کارگران را با سیاست انقلابی آشنا کرد. مبارزه اقتصادی در بهترین و پیشرفته ترین سطح از چارچوب بورژوازی و چک و چانه زدن برای فروش نیروی کار فراتر نمی رود.

وجود همین گرایشات در سال ۱۳۵۷ عملاً طبقه کارگر را دنبال رو طبقات دیگر کرد و موجبات شکست انقلاب را بیار آورد. (۱) همان استدلال اکونومیستی که سال ۵۷ میگفت: «اگر کارگران را تشویق به ترک کارخانه کنیم آنوقت به محلات رفته و تحت رهبری خرده بورژوازی قرار خواهند گرفت!!» امروز به شکل بدتری در حال تکرار است. تو گویی اگر کارگران در کارخانه بمانند تحت رهبری کمونیستها قرار میگیرند!

چنین گرایشی علیرغم طرفداری از کارگران، طبقه کارگر را شایسته رهبری انقلاب، رهبری طبقات دیگر و کسب قدرت سیاسی نمی داند. آنجائی هم که طرفداران این گرایش صحبتی از کسب قدرت سیاسی می کنند، درک ساده و تک خطی از پروسه کسب قدرت توسط طبقه کارگر ارائه می دهند. می گویند طبقه کارگر از طریق تکامل مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی و تکامل اعتصابات سراسری به قیام مسلحانه می تواند قدرت را به دست گیرد. آنها بعنوان سند درستی پندار خود انقلاب ۵۷ را مثال می زنند. اما به این مسئله فکر نمی کنند که مدل انقلاب ۵۷ راه را برای کسب قدرت نیروهای مرتجع باز کرد نه برای طبقه کارگر. آیا نباید کمی در این باره فکر کرد؟

اکونومیستها آنجائی هم که می خواهند خلاقیتی به خرج داده و تفاوت راه خودشان را با مدل انقلاب ۵۷ نشان دهند، بار مبارزات اقتصادی کارگران را افزایش می دهند و به خیال خود راه انقلاب کارگری را روشن می کنند. آنها مرتباً در مورد «شورا بهتر است یا سندیکا؟»، «اول مجمع عمومی یا شورا؟»، «اول شورا یا مجلس موسسان؟» و شکلهای مختلف نهادهای قدرت، بحث و مشاجره می کنند و مقاله می نویسند. اما آنها درباره نقش سیاسی طبقه کارگر در جنبش کنونی و مسائل بسیار مهمی مانند محتوای قدرت پرولتری (از جمله محتوای ساختمان سوسیالیسم در پرتو تجارب انقلابی چین و شوروی) و مهمتر از همه در مورد اصلی ترین نهاد قدرت طبقه کارگر یعنی ارتش وی و چگونگی ایجاد آن صحبتی نمی کنند. آنها این حقیقت تاریخی را از نظر دور می

عموما موضوعاتی به رفراندوم گذاشته می شود که یا سرنوشت آن از قبل در صحنه عملی جدال طبقاتی روشن شده یا نیروی برگزار کننده آن توان و عزم کافی برای به اجرا گذاشتن سیاست مشخصی را گرد آورده است. از همینرو رفراندوم غالبا زمانی برگزار می شود که نتیجه آن از قبل برای برگزار کنندگان روشن باشد. یا عبارتی صریحتر و واقعی تر نتیجه هر رفراندوم را نیروی برگزار کننده آن - که از پشتوانه قدرت سیاسی و نظامی برخوردار است - تعیین می کند.

در نظامهای بورژوائی رفراندوم به هیچوجه بیان اراده سیاسی توده ها و اعمال حاکمیت توده ای نبوده و نیست و غالبا همانند کلیه کارزارهای انتخاباتی نقش فریبنده و همچنین منفعل کننده ای برای مردم دارد. (۲) این امر بویژه در دیکتاتوری های تحت سلطه ای مانند ایران که مردم از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک محرومند صدق میکند. اما حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری جهان هم انتخابات برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت بورژوازی و عملکردهای طبقه حاکمه است؛ و طریقی است که مردم را به نظام حاکم امیدوار می کند و به این توهم دامن می زند که تحت همین نظام می توانند به خواسته های خود برسند.

کلیه کسانی که رفراندوم را از مناسبات قدرت و مناسبات طبقاتی موجود، از رابطه حاکم و محکوم، سلطه گر و تحت سلطه جدا کرده و آنرا بعنوان عالی ترین شکل دموکراسی برای تعیین نظام یک کشور و دخالت مردم بر سرنوشت سیاسی خودشان قلمداد می کنند، یا عوامفریبند یا متوهم. با رفراندوم نمیتوان رژیم را سرنگون کرد و یا حتی تغییری جدی و عمیق در آن بوجود آورد. هیچ رژیمی در طول تاریخ با رای و رای گیری سرنگون نشده است. از همینرو از نظر کسانی که طرفدار سرنگونی و تغییرات واقعی در جامعه هستند، رفراندوم نمیتواند بعنوان یک استراتژی مناسب و یا بعنوان یک تاکتیک کارساز باشد. رفراندوم نه ابزار موثری برای پیشبرد مبارزه است و نه شکلی مناسب. رفراندوم از آن شکلهای مبارزاتی است که امروزه مردم را منفعل و متوهم می کند. متوهم می کند چرا که خرافه مسالمت جوئی با دشمنانی که تا به دندان مسلح هستند را دامن می زند. منفعل کننده است چرا که مردم را سر کار می گذارد و به جایی نمی رسد.

تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران نیز نقش و کارکرد واقعی رفراندوم را نشان داده است. آخرین رفراندوم را اسلامیهایی به قدرت رسیده تحت رهبری خمینی در فروردین سال ۵۸ برگزار کردند. زمانی که نظام سلطنتی در پی مبارزات دلیرانه مردم عملا به خاک سپرده شده بود، خمینی و دار و دسته اش که در پی بند و بست با امپریالیستها و سازش با ارتش به قدرت رسیده بودند و کنترل تمامی رسانه های گروهی و نهادهای اصلی قدرت را در دست گرفتند برای مشروعیت بخشیدن به نظام شان آن رفراندوم

کذائی را برگزار کردند. خمینی با حقه بازی به جای فراخوان تشکیل مجلس موسسان رفراندوم را جلو گذاشت. مقابل مردم عملا سؤال سلطنت یا جمهوری اسلامی را قرار داد و با این خدعه توانست نود و هشت و نیم درصد رای بیاورد. در حالیکه همان زمان اقلیت نیم درصدی که اساسا شامل کمونیستها و نیروهای انقلابی مانند «اتحادیه کمونیستهای ایران» بود حاضر به شرکت در آن عوامفریبی نشدند و تاریخ حقانیت عمل آنان را نشان داد. البته آن زمان هم رای مردم برای حکام اسلامی پشیزی ارزش نداشت و مدت زیادی طول نکشید که خمینی علنا اینرا اعلام کرد. در واقع شرکت مردم در آن رفراندوم سرپوشی بود برای خمینی و اطرافیانش که دستاوردهای انقلاب مردم ایران را به خون کشند.

محمد رضا پهلوی نیز در بهمن ماه ۱۳۴۱ یک رفراندوم برگزار کرد و اصول ششگانه «انقلاب سفید و انقلاب شاه و ملت» را به تصویب رساند. «انقلاب سفیدی» که مردم ایران را به خاک سیاه نشانند. آن رفراندوم در شرایطی برگزار شد که یک دهه قبل از آن شاه با کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد ۳۲ همه نیروهای انقلابی و مترقی را سرکوب کرد و سلطنت خود را از آتش خشم مردم نجات داد. پشتوانه اصلی رفراندوم شاه، قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا بود.

تنها رفراندومی که شاید برخی ها از آن به عنوان یک نمونه مثبت تاریخی یاد می کنند رفراندومی بود که مصدق در ماههای آخر حکومت خود برگزار کرد. موضوع آن رفراندوم انحلال مجلس طرفدار شاه بود. مصدق از این طریق می خواست مانعی که شاه ایجاد کرده بود را از میان بردارد. اگر چه مصدق توانست مجلس ارتجاعی را ببندد، اما طولی نکشید که ارتش شاه را رهبری و حمایت مستقیم آمریکا و انگلیس توسط یک کودتای نظامی حکومت مصدق را سرنگون کرد. آن تجربه نیز نشان داد که یکم، نیروئی می تواند رفراندوم برگزار کند که در قدرت باشد یا حداقل سهم و امکاناتی در قدرت سیاسی داشته باشد. دوم، حتی زمانی که با چنین شیوه های لیبرالی کوچکترین خراشی بر قدرت سیاسی مرتجعین بیفتد، آنان قوای مسلح خود را برای احیای قدرتشان به میدان می آورند. نتیجه آخرین نمونه برگزاری سمبلیک رفراندوم که در دانشگاه بوعلی سینا و علوم پزشکی همدان در اواخر اردیبهشت ماه امسال صورت گرفت خود گواه روشنی از بی حاصلی این روش مبارزاتی است. صندوقهای رای دانشجویان توسط بسیج دانشجویی و انصار حزب الله به آتش کشیده شدند. تازه موضوع آن رفراندوم انتخاب از میان سه قانون اساسی بود که تا کنون گردانندگان جمهوری اسلامی طی سالهای مختلف پیش برده اند. موضوع تغییر نظام جمهوری اسلامی نبود!

رفراندوم و نیروهای طبقاتی مختلف

علت اساسی اینکه امروز شعار رفراندوم توسط نیروهای طبقاتی مختلف سر داده می شود به

میدان آمدن توده ها است. حضور مردم را حتی مرتجع ترین نیروی های سیاسی نمی توانند نادیده بگیرند. تا آنجائیکه به تأیید یا نفی نظام جمهوری اسلامی بر می گردد رای و حکم تاریخ در اینمورد مدتهاست که صادر شده است. این رای توسط مردم در کوچه و خیابان، خانه و کارخانه و مزرعه و دانشگاه فریاد شده - یعنی در رفراندومی بس جدی تر - و امروز مردم با مبارزاتشان در تلاشند تا این رای را به اجرا گذارند. دقیقا به خاطر حضور مستقیم مردم در صحنه سیاست است که امروز حتی کسانی که هیچگاه نظر و رای مردم برای شان ارزشی نداشته طرفدار رای مردم و به اصطلاح «مشارکت سیاسی مردم» شده اند. هر یک به شیوه خود می خواهند به مردم «مشارکت سیاسی» اعطاء نمایند.

آنان تحت لوای رفراندوم می خواهند برای برنامه ها و منافع خودشان مشروعیت مردمی ایجاد کند و مردم را به دنبال خودشان بکشند. علیرغم تفاوتی که از نظر ماهیت طبقاتی میان این نیروها - بویژه نیروهای مرتجع بیرون و درون حکومت با دیگر نیروهای مدافع این شعار - موجود است و انگیزه ها و اهداف سیاسی هر یک از این نیروها از یکدیگر متفاوت است، اما نتیجه و تاثیر سیاسی و عینی این شعار بر حرکت مردم یکی بوده و چیزی نیست جز فرستادن مردم دنبال نخود سیاه. جریانات مرتجع حکومتی چون رفسنجانی و خاتمی می خواهند از طریق رفراندوم های پیشنهادی خود بر سهم شان در قدرت سیاسی بیفزایند ولی هدف عمده آنها رو به خارج است. آنان می خواهند به امپریالیسم آمریکا بقبولانند که در میان مردم هواخواه دارند و کماکان بهتر از همه می توانند به وظیفه نوکری خود در زمینه مهار و کنترل و سرکوب مردم عمل کنند. رفسنجانی می خواهد به آمریکا بگوید که کماکان باید روی او حساب شود. دوم خردادها از این طریق می خواهند مردم را به سیاهی لشگر خود بدل کنند و امتیازاتی از جناح رقیب بگیرند.

رضا پهلوی با شعار رفراندوم می خواهد ماهیت ارتجاعی و ضد دموکراتیک خود و دودمان سلطنت پهلوی را بیوشاند. سلطنتی که «موهبتی الهی» قلمداد می شد و تحت آن جواب مردم همواره توپ و تانک و کودتا و زندان و کشتار بود. امروزه سلطنت طلبان تحت عنوان احترام گذاشتن به رای و رای گیری، مشخصا با به رای گذاشتن سلطنت می خواهند پاره ای از روشنفکران متزلزل و خود فروخته را جلب کرده و حجابی دموکراتیک بر چهره ماهیتا ضد دموکراتیک و ضد مردمی خود بکشند. آنها می خواهند این اجازه را به مردم بدهند که از میان مرده ها حق انتخاب داشته باشند: انتخاب میان نظام مرده سلطنت یا نظام در حال مرگ جمهوری اسلامی! امثال رضا پهلوی بخوبی می دانند که آنها زمانی شانس دوباره به قدرت رسیدن را دارند که سوار بر تانکها و زره پوشهای آمریکائی وارد ایران شوند. البته اگر آمریکا بخواهد و جای شان توسط نیروهای امثال مجاهدین و دیگران رزرو نشده باشد. رای مردم و رفراندوم برای آنها و برای اربابانشان پشیزی ارزش ندارد.

رفراندوم: تاکتیکی نادرست!

در این میان برخی از نیروهای چپ مانند «سازمان انقلابی کارگران ایران» (راه کارگر) که خود را سرنگونی طلب می نامند نیز بر بوق رفراندوم می دمند. آنها رفراندوم را بعنوان تاکتیک و هدفی کوتاه مدت برای نزدیک کردن «نقطه جوش» یعنی سرنگونی رژیم می دانند. تاکتیکی که از نظر آنان متناسب با آرایش قوای سیاسی موجود و موقعیت کنونی جنبش توده ای می باشد. از نظر آنها این تاکتیک در شرایطی که تناسب قوا به نحو قاطعی به نفع مردم عمل نمی کند و مردم نمی توانند مستقیماً سرنگونی رژیم را طرح کنند، بهانه بدست دشمن برای سرکوب مردم نمی دهد. (۳) «راه کارگر» تحت عنوان همراهی با مردم و همراهی با «نا توانی و ضعف مردم» در واقع راست روی و ضعف خود را توجیه می کنند.

یکم، هیچگاه سیاست و تاکتیکی چون رفراندوم که منبع اشاعه توهّمات نسبت به رژیم و نحوه سرنگونی آن است، مردم را به «نقطه جوش» نمی رساند. بدون طرح شعار سرنگونی انقلابی رژیم از پائین و توسط مردم نمی توان سیاستی انقلابی را دنبال کرد. با پاشیدن آب سرد بر روحیات انقلابی نمی توان به نقطه جوش رسید.

دوم، بدیهی است که بخشهای مختلف مردم، همه با هم و در یک لحظه به «نقطه جوش» نمی رسند. مردم به قشرها و طبقات مختلف و به پیشرو، میانی و عقب مانده تقسیم می شوند. زمانیکه بخشهای پیشرو جامعه در آتش بی صبری انقلابی می سوزند لایه های عقب مانده تازه به حرکت در می آیند. این اولیه ترین درس از فرایند تکامل انقلابات است که قشرهای مختلف و گرایشات گوناگون یکی پس از دیگری و با فواصل ناگزیر به نتیجه واحد می رسند. منطق تحولات عینی به طور روزانه به هیچ عنوان بر منطق جریانهای فکری توده ها منطبق نیست. اختلاف موجود میان سطح آگاهی و حالت روحی قشرهای مختلف مردم فقط در میدان عمل از میان می رود. قشر پیشرو افراد مردد را به دنبال می کشد و مخالفان را منزوی می کند. با روشهای پارلماناریستی چون رفراندوم که فقط در یک لحظه واحد انجام می گیرند بهیچوجه نمی توان به تضاد چگونگی تکامل روحیات انقلابی میان بخشهای مختلف جامعه و رشد ناموزون آن پاسخ داد. در بهترین حالت تاکتیک رفراندوم روحیات انقلابی بخشهای پیشرو را به پس می راند.

سوم، بر خلاف ادعای «راه کارگر» در مورد اینکه جنبش ضعیف است و به این خاطر بایستی شعارهای غیر مستقیم طرح کرد، بخش وسیعی از توده ها بویژه اکثریت دانشجویان از تعلل و راست رویهای موجود و غلبه چنین شعارها و استراتژی های راست به ستوه آمده و بسیاری می پرسند مگر همین شماها نبودید که با انتخاب خاتمی تحت عنوان «نه بزرگ» از ما خواستید که به دوم خردادها امید بندید؟ اینک که بخشهای وسیعی از جنبش دانشجویی با صراحت بیشتری علیه خاتمی شعار می دهند، باز این قبیل جریانات با شعار رفراندوم به جای رادیکالیزه کردن جنبش مردم به

برای نیروهای میانی جامعه، امثال ملی - مذهبی ها یا برخی ملیون جمهوریخواه، رفراندوم وسیله ای است برای وادار کردن بخشهایی از حکومت برای ائتلاف با آنان و مهمتر از آن جلوگیری از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب قهری و از پائین. آنان با «رای» و «قانون گرائی» می خواهند جمهوری اسلامی را وادار به کناره گیری یا اصلاح کنند. این همان سیاست مسخره و خنده داری است که شش سال آزرگار بی ثمری خود را نشان داده. تا کنون هیچ رژیمی برای برکناری خود رفراندوم برقرار نکرده است. حتی آنانی که خواهان اصلاح رژیم جمهوری اسلامی و به رفراندوم گذاشتن ولایت فقیه و در واقع کنار گذاشتن خامنه ای از قدرت هستند اول از همه باید اجازه اش را از شخص خامنه ای بگیرند. چرا که طبق تغییراتی که در سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی صورت گرفته مراجعه به آرا عمومی که در اصل پنجاه و نهم قانون اساسی ایران پیش بینی شده بود، توسط اصل یکصد و هفتاد و هفتم تحت عنوان «بازنگری قانون اساسی» محدود شد. طبق آن اصل رجوع به همه پرسی شامل اصلاح قانون اساسی نمی شود و تشخیص موارد ضروری اصلاح قانون اساسی به رهبر و مشورت ولی فقیه با مجمع تشخیص مصلحت نظام سپرده شد. یعنی تا زمانیکه خامنه ای از اریکه قدرت به زیر کشانده نشود و قانون اساسی جمهوری اسلامی ملغی نشود هیچ رفراندومی برای کنار گذاشتن ولایت فقیه میسر نیست.

اگر مرتجعین در قدرت و خارج از قدرت رفراندوم را از آنرو طرح می کنند که مانع از انشقاق تر و تمیز و قاطع میان صف انقلاب و ضد انقلاب شوند. نیروهای سازشکار و فرصت طلبی چون نیروهای ملی مذهبی و جمهوریخواهان از آنرو طرفدار این شعارند که می ترسند توده های مردم با انرژی و ابتکار خود رژیم را سرنگون کنند. آنها از توده های مردم هراسناکند چون می دانند که کارگران و دهقانان و جوانان و زنان مانند مواد انفجاری هستند که هر آن مانند خیزشهای شبانه خرداد ماه می توانند منفجر شوند و روندی براه افتد که به نفع کمونیستهای انقلابی باشد. یعنی کسانی که خواهان تغییرات بنیادین و رادیکال جامعه هستند. سازشکاران فرصت طلب می خواهند نه سیخ بسوزد نه کباب. آنان هراس دارند که نظم موجود به هم بخورد و می خواهند از طریق آشتی دادن نیروهای کاملاً متضاد، از طریق آشتی دادن جنایتکار و قربانی مفری برای خود بیابند.

اینان با اختراع رفراندوم تحت عنوان «شکلی از دمکراسی مستقیم توده ای» می خواهند شکلی مصنوعی از مشارکت مردمی ایجاد کنند. امری که خودشان هم اینجا و آنجا برخی مواقع از آن بعنوان «مشارکت محدود» نام می برند. فصل مشترک میان رفراندومی های مرتجع با نیروهای سازشکار و فرصت طلب خارج از قدرت در این است که جملگی معتقدند مردم ایران آماده «مشارکت نامحدود» نیستند و باید قطره قطره چیزی در حلقوم آنان چکاند تا پر رو و زیاده خواه نشوند.

آن روح رخوت و انتظار می دمند. جنبش کنونی ضعیف نیست بلکه مثل هر جنبش توده ای دارای قدرت و ضعف نسبی است. آنچه که موجب تشدید ضعفهایش می شود، اتخاذ شعارهای راستی چون رفراندوم و امید به تغییر توسط بالائی ها است.

چهارم، با مرحله مرحله کردن ساختگی و بی پایه نمی توان بر مضمون یک سیاست راست روانه سر پوش گذاشت. این چه سیاستی است که فصل مشترک با کلیه جریانات راست درون جامعه دارد؟ این چه شعار تاکتیکی است که آب به آسیاب نیروهای طبقاتی قدرتمندتر درون جامعه می ریزد؟ سرانجام این چه شیوه ای است که طبق ادعای طراحانش مردم حول آن بسیج می شوند و بعد زمانی که معلوم نیست کی فرا می رسد به مردم گفته می شود این دیگر شعار ما نیست و باید بدور انداخته شود چون که حالا وقت کار دگر است؟ روشن است که کسانی که توسط چنین شعارهایی مسخ و منفعل شده باشند در آن موقع هم حال انجام کار دگر را نخواهند داشت و دنبال آسانترین راههایی که دیگر نیروهای قدرتمندتر در صحنه جلو می گذارند خواهند افتاد.

رفراندوم: فصل مشترکی سرشار از خطر و زیان

در شرایط امروز شعار رفراندوم نه تنها ذره ای آمال و خواست توده های مردم و واقعیات عینی مبارزه طبقاتی را منعکس نمی کند بلکه می تواند نقش مخرب و زاینباری ایفاء کند. شعار رفراندوم پتانسیل آنرا دارد که به فصل مشترکی میان پلاتفرم های سیاسی مختلف تبدیل شود و حول آن ائتلاف سیاسی گفته و ناگفته ای (رسمی یا غیر رسمی) شکل گیرد. همانند ائتلافی که دوره انتخاب خاتمی حول شعار «استقرار جامعه مدنی» شکل گرفت. ائتلاف سیاسی ننگینی که نتیجه ای جز فریب توده ها و دامن زدن به روحیه صبر و انتظار و فرصت دادن به دشمنان مردم نداشت. ۴ علت نادرست بودن شعار رفراندوم فقط در این نیست که شعاری آشتی جویانه و مسالمت جویانه است، به توده های مردم متکی نیست و به دشمنان مردم فرصت بازسازی می دهد. خطر آنجاست که تقریباً کلیه جریانات طرفدار این شعار خواهان انجام رفراندوم تحت نظارت سازمان ملل که آلت دست امپریالیستهاست، هستند. یعنی خواهان کشاندن پای نیروی خارجی به ایران هستند. آنان به پشتوانه قدرت سیاسی و نظامی امپریالیستها می خواهند جمهوری اسلامی را بر کنار کنند و با رفراندوم بدان مشروعیت حقوقی بخشند. آنچه اکثریت نیروهای طرفدار رفراندوم را به فراخواندن سازمان ملل و آ می دارد ترسشان از انقلاب و شیخ از هم گسیختگی دولت در ایران است. فراخوان رفراندوم تحت نظارت سازمان ملل آن هم در شرایطی که خاورمیانه عرصه تاخت و تاز نظامی امپریالیستهای آمریکائی و اروپائی است، معنائی جز دعوت امپریالیستها به اشغال ایران و تداوم سلطه امپریالیسم اینبار به شکل مستقیم ندارد. ادامه در صفحه ۱۰

بازار: تکخال گنجی؟!

نقدی بر کتاب

«مانیفست جمهوری خواهی»

اکبر گنجی بخش چهارم

در این بخش چهارم و پایانی از نقد کتاب «مانیفست جمهوری خواهی» نوشته اکبر گنجی به مساله بازار خواهیم پرداخت و نشان خواهیم که بر خلاف ادعای گنجی، «بازار» راه نجات جامعه ایران از استبداد سیاسی و فقر اقتصادی نیست. بلکه از مسببین اصلی آن است. بر خلاف ادعای گنجی، این طبقه بورژوازی نیست که می تواند ایران را از عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی برهاند. در عصر کنونی، فقط طبقه کارگر می تواند این روند را بسرانجام پیروزمند برساند. طبقه بورژوازی ایران نشان داده است که نه چنین نقشی دارد و نه می تواند داشته باشد.

پیش شرط گذار به دموکراسی

گنجی در فصل چهارم کتاب خود تحت عنوان «علل اجتماعی و دلایل معرفتی ظهور دموکراسی و شرایط ایران» ادعاهای فصل اول کتاب خود را پس می گیرد، شعار «جمهوری ناب» و «دموکراسی» را کنار می گذارد و آب پاکی روی دست شیفتگان خود می ریزد. وی می گوید: «احتمال دموکراتیک شدن کشورهای فقیر بسیار ضعیف است... گذار کشورهای سطح متوسط توسعه اقتصادی به دموکراسی ضعیف است» و تاکید می کند که: «آنچه در فصل اول درباره ویژگیهای جمهوری تمام عیار گفته شد، مربوط به آرمان دموکراسی است نه واقعیت دموکراسی که با آرمان فاصله دارد و به سوی آن روان است.»

در این فصل او از عوامل مختلف بعنوان پیش شرطهای برقراری دموکراسی در ایران نام می برد. مثلا از نظر او یکی از پیش شرطها این است که نیروهای نظامی و انتظامی توسط مقامات منتخب کنترل شوند. با این حساب به نظر آقای گنجی نیروهای انتظامی که توسط خاتمی کنترل می شوند، خیلی دموکراتیک هستند. یا در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی به دلیل آنکه سپاه پاسداران تحت کنترل یک مقام منتخب بود، دموکراسی در ایران غوغا می کرد. به نظر او یکی دیگر از پیش شرطها «فقدان کنترل خارجی غیر دموکراتیک است.» توجه کنید که تاکید او بر روی «غیر دموکراتیک» است و نه «کنترل خارجی». بعد اضافه می کند: «طی دو دهه اخیر... خطر کنترل خارجی ضد دموکراتیک تا حدود بسیاری کاهش یافته است.» و کمی جلوتر اطمینان می دهد: «چنین خطری بهیچوجه نیست.» او حتا پس از اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و استقرار دموکراسی سرنیزه و تحقیر و تجاوز در عراق، حرف

خود را پس نگرفته است. شاید بخاطر اینکه تجاوز نظامی به عراق و اشغال آنرا «دخالت خارجی دموکراتیک» می داند.

اما از میان همه پیش شرطها، «وجود اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار» را مادر بقیه پیش شرطها می داند. وی معتقد است بازار داروی شفا بخش همه دردهای ایران است. پیش فرض گنجی آن است که اقتصاد بازار، آزاد است، ثروت و دموکراسی به بار می آورد! گنجی طی وعظی طولانی و پر حرارت در مورد محاسن بازار، می گوید: «اقتصاد بازار موجد چندگانگی در قدرت، ثروت و منافع می شود که اینها جای پای تنوع و رقابت در سیاست را محکم می کنند و مانع از انحصارگرایی در قدرت و منافع می گردند. اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار، احساسی از خودمختاری و استقلال شخصی را پدید می آورد که ارزش دموکراتیک بنیادینی است.» او تاکید می کند که عامل و ناقص این خوشبختی ها و «جمهوری دموکراتیک» طبقه ای است به نام بورژوازی. وی می گوید: «جامعه تجاری (جامعه ای که بخش بزرگ تولید، توزیع و مبادلات خود را از طریق بازارهای کمابیش بهبود یافته انجام می دهد) مبنای اساسی و اجتناب ناپذیر جمهوری دموکراتیک است.»

با این حرفهای گنجی سوالی که بلافاصله به ذهن می رسد این است که مگر در جمهوری اسلامی، «چندگانگی در قدرت، ثروت و منافع» وجود ندارد؟ نه تنها در درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی این چندگانگی موجودست بلکه مهمتر از آن میان هیئت حاکمه جمهوری اسلامی و اعوان و انصار آنها در یکسو، و اکثریت مردم ایران در سوی دیگر، چندگانگی در زمینه قدرت، ثروت و منافع بسیار زیاد است. اما هیچ یک از خوشبختی هائی که گنجی از آن نام می برد نصیب مردم ایران نشده است. بنابراین، لاف و گزاف بس است! بهتر است بر پایه واقعیتهای این جهانی و بطور علمی ادعاهای گنجی را بررسی کنیم.

بازار چیست:

برای اینکه سر از کار امامزاده گنجی (یعنی بازار) در آوریم بهتر است آن را بشناسیم. برای شناختن این معبود گنجی باید چند حقیقت اساسی در مورد آن را روشن کرد:

بازار یک نهاد خنثی و بی طرف نیست بلکه مناسبات معینی است که میان انسانها در حیطه فعالیت اقتصادی بوجود می آید.

بازیرگان اصلی بازار خریداران و فروشندگان یک کالای منحصر بفرد بنام **نیروی کار انسان** هستند. بازار **آزاد** افسانه است. بازار سرمایه داری همیشه مبتنی بر انحصار سرمایه دار بر ابزار تولید و معاش و محصول تولید از یک طرف، و محرومیت کارگر از هرگونه کنترل بر ابزار تولید و معاش و محصول تولید، از سوی دیگر است.

بازار، در مناسبات میان سرمایه داران نیز موجد انحصار است.

بازار تاریخ دارد

بازار یعنی مبادله کالاهای مختلف. افرادی که صاحب کالاهای مختلفند به مبادله آنها با یکدیگر می پردازند. بازار در ابتدای ظهورش آن هیولائی که امروز می بینیم نبود. یک مبادله ساده، یک تقسیم کار ساده میان تولید کنندگان فرآوردهای مختلف بود. این فرم ساده ی **مبادله کالائی** بود. این شکل ساده را امروز در میان عشایر و واحدهای اجتماعی دور افتاده و منفرد می توان مشاهده کرد. دو رخداد مهم بازار را تبدیل به آنچه امروز هست کرد. **رخداد اول**، تبدیل شدن نیروی کار به کالا. یعنی دهقان وابسته به زمین و ابزار تولید تبدیل به کارگری شد که فقط صاحب نیروی کارکردن است و نیروی کارش تنها کالائی است که می تواند در بازار مبادله کند. این یک کالای منحصر بفرد است چون وقتی که بکار انداخته می شود، بیش از قیمتی که بابت خرید آن پرداخته شده است، ارزش می آفریند و برای خریدار خود **سود** تولید می کند. وقتی که نیروی کار جامعه **عمدتا** به کالا تبدیل شد، یعنی وقتی که دهقان و تولید کنندگان خرد، کاملا از زمین و ابزار تولید جدا و تبدیل به کارگر آزاد از قید زمین و ابزار تولید شدند و ابزار تولید و زمین در دست اقلیت کوچکی متمرکز شد، بازار به یک بازار سرمایه داری تبدیل شد. طبقه کارگر و بورژوازی، اینگونه بوجود آمدند.

بازار فرمانده دارد و فرمانده آن سود است

اگر خرید نیروی کار کارگر و بکار انداختن آن در روند تولید، برای بورژوازی سودآور نباشد، کارگر بیکار می ماند. اگر تولید فرآورده معینی (مثلا گندم، چاپ کتاب و غیره) سودآور نباشد، بازار مانع تولید آن می شود چون بازار در کار تولید پول است و نه چیز دیگر.

در بازار، مناسبات میان سرمایه داران، مناسبات قدرت است. آنها مجبورند با هم تقسیم کار کنند اما مناسبات شات عمدتا رقابتی و از میدان بدر کردن یکدیگر است. برای همین روند تولید با رقابتهای خرد کننده و هرج و مرج پیش می رود. اگر یک سرمایه دار سودآوری کافی نداشته باشد فرمانده، آن را از بازار بیرون می کند یا به دهان سرمایه های دیگر پرت می کند که بلعیده شوند. سرمایه های بزرگ و انحصارات اینگونه بوجود می آیند.

آزادی برای بورژوازی در اساس یعنی خرید و فروش آزادانه نیروی کار کارگر. اما نظام فئودالی مانع این خرید و فروش آزادانه نیروی کار می شد. زیرا فئودالها فقط با زنجیر کردن تولید کنندگان مستقیم (دهقانان) به زمین خود می توانستند ثروت اندوزی کنند. طبقه بورژوازی برای کسب آزادی (یعنی آزادی استثمار کارگری که از قید زمین و اجبار فئودال آزاد است) دست به انقلابات بزرگ علیه فئودالها زد تا بتواند قدرت سیاسی را کسب کند و با استفاده از آن نظام اقتصادی سرمایه داری را بر جامعه غالب کند. این انقلابات و غلبه سرمایه داری برای اولین بار در قرن هفده و هیجده در اروپا اتفاق افتاد. چنین

تئوری گنجی این است: «مهم ترین تکیه گاه اقتدارگرایی... اقتصاد دولتی است. آزاد سازی اقتصادی و غیر دولتی کردن نظام اقتصادی شرط لازم برای حرکت به سوی یک نظام سیاسی آزاد است.»

این تئوری بر هیچ یک از واقعیات جهان منطبق نیست و غلط اندر غلط است.

یکم، اقتصاد سرمایه داری (یا اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار) هم اشکال دولتی دارد و هم خصوصی. اقتصاد نفتی ایران یک انحصار دولتی است اما بر مبنای قوانین، نیازها و فرامین بازار جهانی کار می کند. این امری روشن است و نیاز به تئوری بافی ندارد، همه آنرا می دانند. بعضی از واحدهای اقتصادی در کشورهای سرمایه داری غربی دولتی اند. اما اینها نیز جزئی از اقتصاد سرمایه داری و مبتنی بر بازارند. اصلا مهم نیست که یک نهاد مالی و اقتصادی شکل دولتی دارد یا خصوصی. اگر تولید بر پایه استثمار کارگر و تصاحب ارزش اضافه تولید شده توسط کارگر باشد، اگر هدف از تولید بدست آوردن سود باشد، اگر محصول تولید توسط نهادی غیر از تولید کنندگان مستقیم تصاحب شود، فرقی نمی کند که این نهاد یک وزارتخانه دولتی است یا محسن هاشمی. در هر حالت مبتنی بر استثمار کارگر و انباشت سود و تابع فرامین بازار است.

دولتی بودن بخشهایی از اقتصاد بخودی خود به معنای آن نیست که مبتنی بر قوانین بازار نمی باشد. اصلا اقتصاد دولتی در ایران را کشورهای سرمایه داری امپریالیستی غرب بنیان گذاشتند. علتش هم آن بود که غربیها می خواستند با انجام تغییر و تحولات اقتصادی و سیاسی بزرگ، ایران را در نظام اقتصاد جهانی خود ادغام کنند و برای اینکار نیاز به یک دستگاه متمرکز و فوق العاده انحصاری (چه در عرصه سیاست و چه اقتصاد) داشتند. «سازمان برنامه و بودجه» رژیم محمد رضا پهلوی را دولت آمریکا (پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) بنیان گذاری کرد و تا مدتها متخصصین آمریکائی آنرا مستقیما اداره می کردند. اصلاحات ارضی در کشاورزی، وارد کردن صنایع معروف به «صنایع جایگزینی واردات» در دهه ۱۳۴۰ را این اداره تحت نظارت دولت آمریکا و انحصارات مالی **بازار جهانی** سرمایه پیش برد. امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی یک سرمایه داری انحصاری در ایران بوجود آوردند که در ادبیات مارکسیستی به آن **سرمایه داری بوروکراتیک** می گویند. این سرمایه انحصاری در زمان سلطنت محمد رضا پهلوی در اشکال حقوقی متفاوت (دولتی و بنیادی و خصوصی) موجود بود و در جمهوری اسلامی هم به این اشکال موجود است. انحصارگری این سرمایه، زاده «دولتی» بودن مالکیت حقوقی آن نیست. این سرمایه داری انحصاری به یمن رشته های پیوندش با بازار جهانی سرمایه و به یمن استفاده اش از نیروی کار فوق العاده ارزان ایران (که به دلیل استفاده گسترده از شیوه استثمار نیمه فئودالی در اقتصاد، برای سرمایه بوروکراتیک ارزان تمام می شود) بوجود می آید و تقویت می شود. بله! این سرمایه انحصاری چه در شکل دولتی یا خصوصی،

مستعمره نیمه فئودالی محض ایران است و نه نسخه ای برای گسست از آن و پیشرفت کردن.

ایران و اقتصاد بازار

گنجی می گوید وجود «اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار» پیش شرط دموکراسی است. اما واقعیت آنست که چنین اقتصادی هم در جمهوری اسلامی موجود است و هم تحت رژیم شاه موجود بود اما در هیچ یک از این رژیمها ما جز استبداد و خودکامگی چیزی ندیدیم. در هر دو شاهد بی حقوقی سیاسی مفرط اکثریت مردم و گسترش فاصله میان غنی و فقیر، سرخوردگی و سرکوب آمال و آرزوها و استعدادهای بوده ایم. اقتصاد نفتی ایران، اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار است. اقتصاد قرضی ایران (بدهی های ارزی ایران به بازار جهانی به دهها میلیارد دلار رسیده است) اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار می باشد. سیاستهای کلان اقتصاد ایران که در شکل برنامه های پنج ساله دولت ارائه می شود، بر پایه قوانین و نیازها و منافع «اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار» تعیین می شوند. طبق اعتراف مقامات جمهوری اسلامی: «لوايح بودجه بر مبنای معیارهای بانک جهانی تدوین می شود.» (به نقل از آفتاب یزد، ۲۸ اسفند ۱۳۸۱). این سیاستها توسط «صندوق بین المللی پول» که رئیس روسای اقتصاد جهانی بازار است، از مقرر آن در واشنگتن، تعیین شده و به امضای دولتمردان ایران می رسد. این تنها چیزی است که در نیم قرن گذشته در ایران دچار هیچ تغییری نشده است. **از زمان سلطنت محمد رضا پهلوی تا سلطنت خمینی و خامنه ای اینطور بوده است.** تمام سیاستهای اقتصادی که تحت نام «تعدیل ساختار اقتصادی» و «خصوصی سازی» از زمان رفسنجانی تا کنون پیاده شده و کماکان می شوند، همه سیاستهای «اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار» است. سیاست «تعدیل ساختاری» رفسنجانی برای خدمت به بازار بود. زیرا هدف مرکزی اش ارزان کردن نیروی کار در ایران و بالا بردن نرخ سود سرمایه های خارجی و داخلی بود. با پیاده کردن این سیاستها که تا امروز ادامه دارد، سطح معیشت اکثر مردم ایران بطرز هولناکی سقوط کرد. اگر در سال ۵۶ یک کارمند با نصف حقوقش می توانست کرایه خانه بدهد الان کرایه خانه اش حداقل دو برابر حقوقش را می برد. روزانه صدها کودک بدلیل سوء تغذیه می میرند. بسیاری از کارخانه ها یکسال و بعضا دو سال است که حقوق کارگران را نداده اند. کارگران موقتی استخدام می شوند و هزار هزار اخراج می شوند. بازار از این آزادتر نمی شود! بدون محدودیت و با افسار گسیختگی تام.

اقتصاد دولتی دشمن بازار نیست

اقتصاد ایران اقتصاد مبتنی بر بازار است. اما چرا گنجی آن را انکار می کند؟ استدلالش چیست؟ استدلالی ندارد بلکه یک پیش فرض دارد. پیش فرض او این است که هر اقتصادی دولتی باشد، مبتنی بر بازار نیست و هر اقتصادی غیر دولتی باشد مبتنی بر بازار و مبشر آزادی سیاسی است!

انقلاباتی هیچ گاه در شرق رخ نداد. عمده ترین مانع تاریخی این امر در **دو قرن** گذشته، مربوط به نقطه عطف بزرگ دیگر در زندگی بازار است.

رخداد دوم، سرمایه داری از مرزهای کشورهای منفرد غرب گذشت و به ضرب قدرت اقتصادی و ارتشهای مدرن خود کشورهایی که هنوز سرمایه داری در آن غلبه نکرده بود را زیر سلطه کشید و اقتصاد آنها را در یک اقتصاد واحد جهانی ادغام کرد. بدین ترتیب بازار **واحد تولید و مبادله** جهانی بوجود آمد. این روند، در اواخر قرن نوزدهم کامل شد. با جهانی شدن مدارهای تولید، تولید در مقیاس جهانی تبدیل به تولید اجتماعی شد. یک طبقه کارگر واحد یا **پرولتاریای جهانی**، بوجود آمد. هر چه تولید اجتماعی تر شد، کنترل روندهای تولید و تصاحب محصول آن **خصوصی تر** شد. بازار جهانی تولید و مبادله به زیر سلطه انحصاری چند بلوک سرمایه انحصاری بین المللی افتاد. این تغییر بزرگی در جامعه بشری بود. با این تغییر، انقلابات بورژوائی به لحاظ تاریخی کهنه شدند و جای خود را به انقلابات پرولتری دادند. عصر به عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری تبدیل شد.

هرچند سرمایه داری امپریالیستی تمام اقتصادهای عقب مانده کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را در یک نظام اقتصادی جهانی ادغام کرد اما نظام سرمایه داری خود را به آنها بسط نداد. بلکه با استفاده از موقعیت عقب مانده شان آنها را بصورت تابع، در خدمت به اقتصادهای کشورهای سرمایه داری غرب در این نظام جهانی سازماندهی کرد. در این اقتصاد جهانی که هم مدرن است و هم مبتنی بر بازار، یک تقسیم بندی یا شکاف اساسی موجود است. شکاف میان کشورهای سرمایه داری پیشرفته (آمریکا، اروپا، ژاپن) از یکسو و بقیه کشورهای آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا از سوی دیگر. این شکاف، منبع سودآوری عظیم برای سرمایه بوده و بخشی از نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی، است. کشورهای سه قاره آسیا، آمریکای لاتین، آفریقا در واقع نیمه مستعمره کشورهای دسته اول هستند. فئودالیسم در آنها ریشه کن نشده، اقتصادهایشان معوج، ناقص الخلقه و بیمار است.

از اینجای تاریخ بازار به بعد، هر چه آزادتر شدن بازار جهانی شکاف میان این دو دسته کشور را عمیق تر می کند. از اینجا به بعد «اقتصاد آزاد» و «آزادی» برای بورژوازی یعنی دسترسی بلامانع به هر گوشه جهان، به هر رشته اقتصادی، به هر فرد این کره خاکی، به هر ثروتی که تولید می شود. «آزادی» یعنی قابل خرید و فروش کردن همه چیز و هر کس. منجمله هوایی که انسانها تنفس می کنند. بازار آزاد یعنی این و استفاده از جنگ و سرکوب جزئی لاینفک از آن است. اگر کسی تا بحال اینرا نمی دانست به اشغال عراق نگاه کند.

خصلت «بازار آزاد» و «اقتصاد آزاد» در عصر سرمایه داری امپریالیستی را باید خوب درک کرد تا به این حقیقت پی برد که نسخه «بازاری» گنجی و روشنفکرانی که برای «بازار» مدیحه سرائی می کنند، برای طولانی تر کردن زندگی جامعه نیمه

جهان رخت بر بسته است. تجاوز خارجی را مردم ما هر روز که به بازار میروند تا مواد غذایی شان را با قیمت دلار بخردند حس می کنند و تجاوز خون آسمان ایرانی را هنگام دریافت حقوق های ریالی شان.

اقتصاد رقابتی

یک بخش دیگر از آگهی تبلیغاتی گنجی در مورد بازار سرمایه داری این است که اقتصاد در دنیای مدرن، اقتصاد رقابتی است و دولت خادم مردم است. وی می گوید: «در دنیای مدرن دولت خادم مردم و مردم صاحبان حق اند زیرا مردم نسبت به دولت استقلال اقتصادی دارند و دولت از این لحاظ وابسته به مردم است... برای رسیدن به این هدف تنها یک راه وجود دارد و آن اقتصاد آزاد رقابتی است.»

این احکام گنجی هم بهیچ کجای دنیای کنونی نمی خورد. دولتها در کشورهای سرمایه داری غرب (یا «دنیای مدرن») دولتهای طبقه سرمایه داری و در خدمت آنها هستند و نه خادم مردم. اشتغال و معیشت مردم در دست این سرمایه داران و دولت است.

گنجی راست می گوید که اقتصاد در دنیای مدرن اقتصاد رقابتی است. اما یک چیز را نمی گوید؛ و آن اینکه بزرگترین دهشتهای یک قرن گذشته توسط این رقابت آفریده شده است. رقابت اقتصادی میان خود کشورهای سرمایه داری امپریالیستی منجر به دو جنگ جهانی با میلیونها کشته و ویرانی های توصیف ناپذیر شده است.. رقابت اقتصادی سرمایه داری موجب شده است که کره زمین دچار بزرگترین نابودی محیط زیستی ۶۵ میلیون سال گذشته شود. تاریخ اینان مملو از جنگهای خونین برای تصاحب زمین و مواد خام مستعمرات و نیمه مستعمرات بوده است. اگر تفکرات برده وار در مورد رابطه خویشاوندی میان اقتصاد بازار و دموکراسی سیاسی را کنار بگذاریم می بینیم که «اقتصاد بازار آزاد» جهان توسط یک مشت از سری ترین نهادها اداره می شود: صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و غیره. هیچ کس هم آنها را با رای انتخاب نکرده است. اصلا اکثر مردم دنیا و ایران اسمشان را هم نمی دانند. یک درصد از مردم دنیا هم به آنها نگفته است که به نیابت از ما تصمیم بگیرد. حتی یک دهم درصد از مردم دنیا چیزی در باره آنها، سیاستهایشان، عقایدشان و نیاتشان نمی داند. تمام تصمیماتشان در نهان گرفته می شود. اقتصاد جهان توسط یک مشت بانکدار حریص و مدیران شرکتهای معظم سرمایه داری اداره می شود که کسی به آنها رای نداده است.

دولتهای خودکامه و مستبد در کشورهایی مثل ایران را همین ها می سازند و سر پا نگاه می دارند. تمام قتل عامهای سال شصت و شصت و هفت زندانیان سیاسی ایران با علامت تائید اینها پیش رفت. بازار آزاد سرمایه داری مجبور است چنین دولتهایی را در کشورهای فقیر و کم توسعه یافته حاکم کند. زیرا شکاف طبقاتی و نابرابری در ابعادی

توزیع کننده درآمدهای نفتی شده و بدین ترتیب بالای سر مردم قرار می گیرد و مستبد و انحصارطلب می شود. گنجی می گوید: «ساختار اقتصاد ایران به ویژه با وجود درآمدهای نفتی، هر دولتی را با هر شکل سازمانی به فعال مایشاء سیاسی - اقتصادی تبدیل می کند.»

گنجی ادامه داده می گوید: «تا زمانی که مالکیت رانت نفت در دست دولت است دولت کارفرما باقی می ماند و توزیع کننده رانت، بنابراین یکی از پیش شرطهای مهم این که واقعا به سوی آزادی اقتصادی و سپس آزادی حرکت کنیم این است که به نوعی نقش نفت عوض شود... این گیر تاریخی (نفت) اصولا اجازه نمی دهد نقش دولت کم شود و به سوی اقتصاد بازار حرکت کنیم.»

اما گنجی تاریخ را وارونه می کند! او نمی بیند که نفت و دولت بزرگ در ایران عوامل بازارند!

گیر تاریخی ایران این نیست! آن ساختار اقتصادی که موجب استبداد سیاسی و اقتصادی در ایران می شود، نفت نیست. بلکه ساختار نیمه فئودالی نیمه مستعمره حاکم بر ایران است. این ساختار از طریق سرمایه داری امپریالیستی و حاکمیت سرمایه داران و ملاکان بزرگ به جامعه ما تحمیل می شود. البته که نفت، اهرم مهمی در دست آنان است. برای همین در نگاه اول بنظر می آید که قاتل، نفت است. اما نفت در واقع آلت قتاله است. «رانت» واقعی که در دست دولتمردان و سرمایه داران بزرگ ایران است، نفت نیست. بلکه رابطه شان با سرمایه داری جهانی (قدرتهای امپریالیستی) است. اینان به نیابت از سرمایه داری جهانی بر بازار کار، بازار زمین و بازار منابع زیرزمینی ایران سلطه دارند. دولت ایران به نیابت از سوی کسانی که بر نفت جهان انحصار دارند، نفت ایران را اداره می کند. اقتصاد ایران بخشی از اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی است. یکی از واحدهای اقتصادی آن است که با شیوه های استثمار سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری از آن ثروت می اندوزند. انحصار «آقایان و آقازاده ها» بر شریان مالی و اقتصادی ایران یکی از تیلورات کارکرد اقتصاد بازار است و نه بر خلاف میل و عملکرد آن. خانواده رفسنجانی و خانواده شولتز (از خانواده های سرمایه دار و هیئت حاکمه آمریکا) شرکای تجاری هستند. این مکنندگان خون کارگران و دهقانان ایران خود محصول بازارند.

گنجی می گوید، «اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار، احساسی از خودمختاری استقلال شخصی را پدید می آورد.» بله آقای گنجی! بازار فقط برای طبقه شما (طبقه بورژوازی) و «آقازاده ها» احساسی از خودمختاری و استقلال شخصی» به بار می آورد، برای اکثریت مردم ایران چیزی از خودمختاری و استقلال شخصی برجای نمی گذارد. این بازار، حتی به جسم فرزندان خردسال ایران نیز رحم نمی کند و آنان را در بازار فحشا خرید و فروش می کند و کودکان را هنوز پا به سن نگذاشته به بردگی در مزارع و کوره پزخانه ها و مشقت خانه ها می برد. آقای گنجی! این بازار خون آشام بی آبروتر از آن است که بتوان با سرودن اشعار رمانتیک در وصف آن، زیبایش جلوه داد. به ما نگوئید که «نگران نباشید دخالت خارجی ضد دموکراتیک» از این

بسیار مستبد است و استبداد آن اول از همه نصیب خیل وسیع کارگران و دهقانان فقیر و بی زمین ایران می شود. این سرمایه با استفاده از شیوه های استثمار ماقبل سرمایه داری سودآوری خود را بالا نگاه می دارد و در بازار جهانی رقابت جوئی می کند. استبداد این سرمایه شامل حال تولید کنندگان کوچک و سرمایه داران متوسط ایران هم می شود. زیرا اینها زیر فشار خرد کننده این سرمایه انحصاری مرتبا کوچکتر شده و در شمار وسیع ورشکست می شوند و زیر این فشار خواب «بازار آزاد» و «اقتصاد رقابتی سالم» را می بینند. در واقع تئوری های اقتصادی عامیانه گنجی برای جلب نظر این قشر از قربانیان جمهوری اسلامی و روشنفکران خرده بورژوازی متعلق به این طبقه است. اینان وقتی که اسم «اقتصاد بازار آزاد» را می شنوند دلشان قنچ می زند.

با وجود آنکه اقتصاد ایران توسط نظام جهانی سرمایه داری پایه گذاری شده است، اما نهادهای اقتصادی بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بازهم شکایت می کنند که هنوز اقتصاد ایران به اندازه کافی «آزاد» نیست. منظور اینان از «آزاد» نبودن اقتصاد چیست؟ آیا منظورشان این است که چرا انحصارات ایران دولتی است یا آقازاده های بهرمانی و طبسی و یزدی و رفیق دوست و طاهری و غیره بیش از اندازه بزرگ و انحصاری شده اند؟ خیر بهیچوجه. آیا منظورشان این است که اداره شرکت نفت و توزیع درآمد آنرا باید از دولت گرفت و به کارگران شرکت نفت بسپارید؟ استغفرالله! منظور اینان خیلی ساده است! آنها به دولت ایران می گویند یاالله هر سدی را که مانع ارزانتر شدن نیروی کار برای افزایش سودآوری سرمایه بوروکراتیک و سرمایه های خارجی است، بردار! هر سدی را که مانع اتباع ارزان زمین و منابع زیرزمینی در ایران است بردار! در واقع بحث بر سر «ارزان کردن» است و نه «آزاد کردن». مزد بخور و نمیر، بدون مزیای و ساعات کار ثابت و بدون بیمه از صندوق بین المللی پول نمره مثبت می گیرد. زیرا نرخ استثمار را به حداکثر می رساند. هر سیاستی که دهقانان را ورشکسته کرده و موجب تمرکز زمین در دست عده قلیلی می شود، از صندوق بین المللی پول نمره مثبت می گیرد. خصوصی کردن تمام نهادهای خدماتی مانند آموزش و پرورش، بهداشت و غیره از صندوق نمره مثبت می گیرد چون هزینه های نیروی کار را کم می کند. در ازای این نمره های مثبت، نهادهای مالی جهان به دولت ایران وام می دهند. این وام در واقع سرمایه گذاری مشترک با سرمایه بوروکراتیک انحصاری ایران است. بنابراین منظورشان افسار گسیخته تر کردن بازار کار، بازار زمین و بازار منابع طبیعی ایران است. بازار از این آزادتر در خودآمریکا و اروپا هم نیست!

نفت:

یک شق دیگر تئوری گنجی این است که دولتی بودن اقتصاد نفتی ایران موجب استبداد سیاسی و اقتصادی در ایران می شود چون دولت کارفرما و

که در تاریخ بیسابقه است به این کشورها تحمیل می‌کند. بنابراین مجبور است که تنش و تخاصم میان فقیر و غنی را با راه انداختن ماشین سرکوب پر کند. بازار مدرن، به دارودسته‌های بیرحم و باج بگیر مانند دارودسته حکام اسلامی و رژیم شاه نیاز دارد.

آزادی اقتصادی: فقر و استبداد سیاسی

یکی دیگر از ادعاهای گنجی آن است که «آزادی اقتصادی» (یا غیر دولتی شدن رشته‌های اقتصادی و دادن آن به بخش خصوصی) موجب «آزادی» سیاسی هم می‌شود.

قبلا دیدیم که منظور گنجی از «آزادی اقتصادی»، غیر دولتی کردن اقتصاد است. اما این «آزادی اقتصادی» در جمهوری اسلامی از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی آغاز شد. اهم نکات برنامه «خط مشی کلان اقتصادی» که در دوران رفسنجانی تدوین شد این «آزاد سازی اقتصادی» را توضیح می‌دهد. آنچه از این آزاد سازی اقتصادی نصیب مردم ایران شد را همه می‌دانند: یک قشر کوچک از اعوان و انصار رژیم ثروتهای افسانه‌ای بدست آوردند و در مقابل بیکاری ابعاد غول آسا به خود گرفت؛ دهقانان ورشکسته شده و میلیونها به شهرها سرازیر شدند. نیروی کار بطور بیسابقه ای ارزان شد. این ارزان کردن از چند طریق انجام شد: از طریق بی ارزش کردن ریال بطوریکه دلار از شصت تومان به هشتصد تومان رسید. به این ترتیب قدرت خرید مردم به حدود یک دهم رسید. حذف یارانه‌ها (سوسیدها) راه دیگر ارزان کردن نیروی کار بود. شل کردن قوانین مربوط به اخراج بر روی حقوق‌ها فشار نزولی آورد. «آزاد سازی» و خصوصی سازی به رقابت بیرحمانه در بازار کار دامن زد. بطوریکه در برخی نقاط ایران کارگران و کودکان با شرایط نیمه بردگی استثمار می‌شوند. اینها گوشه‌ای از مواهب اقتصاد بازار برای مردم ایران بوده است.

آزاد سازی اقتصادی رفسنجانی به یک رشد اقتصادی موقت در پاره‌ای از بخشهای اقتصاد، منجر شد. همانطور که تحت رژیم سلطنت محمدرضا پهلوی، در اواخر دهه چهل و اوائل پنجاه، شاهد رشد اقتصادی موقتی و قسمی بودیم. اما هیچیک از اینها ذره‌ای از استبداد سیاسی در ایران نکاست و اکثریت مردم در بی حقوقی سیاسی مفرط باقی ماندند. رشد اقتصادی در هیچ یک از کشورهای موسوم به بربهای آسیا منجر به دموکراسی نشد. از دهه ۱۹۸۰ تا اواسط دهه ۱۹۹۰ در کشورهایی مانند مالزی و تایلند و اندونزی رشد اقتصادی بیسابقه‌ای شد. بطوریکه تبلیغات امپریالیستها در مورد آنها گوش را کر می‌کرد. این رشد آنقدر زیاد بود که به آنها لقب «بربهای آسیا» دادند. اما این رشد اقتصادی به هیچوجه راه به روی دموکراسی نگشود. بلکه همان دارودسته‌هایی که افسار قدرت را داشتند هنوز هم دارند. فقط در اندونزی پس از اینکه توده‌ها سر به طغیان برداشتند، رژیم خودکامه سوهارتو زیر آماج

و ضربات جنبش‌های توده‌ای سقوط کرد و جایش را به دیگران داد. گنجی می‌گوید، «جامعه تجاری (جامعه‌ای که بخش بزرگ تولید، توزیع و مبادلات خود را از طریق بازارهای کمابیش بهبود یافته انجام می‌دهد) مبنای اساسی و اجتناب ناپذیر جمهوری دموکراتیک است.»

یک دروغ محض! تمام دیکتاتوری‌های سلطنتی، جمهوری و یا نظامی در کشورهای خاورمیانه را جامعه تجاری نفتی «که بخش بزرگ تولید، توزیع و مبادلات» نفت جهان را «از طریق بازارهای کمابیش بهبود یافته انجام می‌دهد» بوجود آورده و بر سر قدرت نگاه داشته است. کمپانیهای عظیم کشت و صنعت آمریکائی که از موز تا قهوه و نیشکر آمریکای لاتین را سازمان می‌دهند در هیچ یک از آن کشورها جمهوری دموکراتیک بوجود نیآورده اند. به نفع شان نبوده که بوجود آورند. خودکامگان خاورمیانه و نظامیان آمریکای لاتین همه وابسته به «جامعه تجاری» جهانند. از انگلستان «جامعه تجاری» محترم و شریف آقای گنجی خون می‌چکد و نه هنر اقتصاد و سیاست.

اقتصاد سوسیالیستی

در دفاع از اقتصاد بازار، گنجی به «توزیع عادلانه ثروت» حمله می‌کند. البته وی حق دارد. چون هدف اقتصاد بازار انباشت ثروت در دست عده‌ای قلیل است و نه توزیع آن. گنجی از روشنفکران مارکسیست ایران عیب می‌گیرد و می‌گوید: «اکثر روشنفکران ایرانی به سنت چپ وابسته اند و عدالت اجتماعی (عدالت توزیعی) را وحی منزل می‌دانند.» چیزی که گنجی بعنوان عیب روشنفکران چپ می‌بیند، در واقع شرف و افتخار آنان است. روشنفکران چپ یا مارکسیست که عدالت اجتماعی را «وحی منزل» می‌دانند در کنار اکثریت محروم و بی حقوق مردم ایران و همسو با منافع و آمال آنان باقی ماندند. این کیفیت است که **حتا یک نفر** از روشنفکران وابسته به جمهوری اسلامی (از هر دو جناح) **هرگز** دارا نبود. آن روشنفکران ایرانی که بازار را «وحی منزل» می‌دانستند سر از آخور عسگر اولادپها و طیبسی‌ها و رفسنجانی‌ها در آوردند و خوبست یادآوری کنیم که یکی از وجوه اشتراک عمیق و قوی میان گنجی‌ها و عسگر اولادپها در همین است.

تبلیغات گنجی در مورد بازار گاه به حد کمدی می‌رسد. وی یک سوال بازاری طرح می‌کند که: «آزادی بهتر است یا تساوی؟» انسان به یاد موضوع انشاء مدرسه، «علم بهتر است یا ثروت»، می‌افتد که با این هدف تنظیم شده که شاگردان بنویسند: «البته که علم بهتر است!» اما هر شاگرد مدرسه‌ای که صاحب مقداری آگاهی اجتماعی است می‌نویسد: «در کشور ما همه چیز، منجمله علم، راه فقط با پول می‌توان کسب کرد». تجربه روزمره به مردم می‌آموزد که در جامعه طبقاتی که به غنی و فقیر تقسیم شده است، قدرت سیاسی و آزادی سیاسی از آن اغنیاست.

گنجی یک تعریف باسمه‌ای از تفاوت نظام «دموکراسی» و «سوسیالیستی» می‌دهد و می‌گوید: «دموکراسی اصولا با منشاء قدرت سروکار دارد و لیبرالیسم با توزیع قدرت و سوسیالیسم با توزیع ثروت.»

بعد از اینکه چنین تعریفی را ارائه داد، حکم می‌دهد که «آزادی سیاسی» از «تساوی» بهتر است! ببینید چه می‌گوید: «کارل پوپر (۱) یکی از لیبرالهایی است که بشدت نسبت به نابرابریهای اقتصادی فقر و فلاکت اکثریت مردم و قدرت سیاسی ثروتمندان حساس بود و لذا از نوعی از «مداخله‌گری» دولت حمایت می‌کرد. اما همو می‌نویسد: ... زمان لازم بود تا من دریابم که آنچه می‌خواستیم رویای زیبایی بیش نیست و آزادی مهمتر از تساوی است و هر نوع کوششی جهت استقرار تساوی، آزادی را به خطر می‌افکند...»

تئوری گنجی چیست؟ یکم، گنجی در عین حال که اعتراف می‌کند در نظام سوسیالیستی «توزیع ثروت» یا «تساوی» برقرار است، اما اینطور القاء می‌کند که برقراری عدالت اجتماعی با آزادی سیاسی مانع الجمع اند و در سوسیالیسم، دموکراسی یا آزادی سیاسی موجود نیست. این تئوری غلط اندر غلط است. دوم، گنجی نقل قولی از پوپر می‌آورد که تبیین پوپر از تجربه سوسیالیسم در شوروی سابق و کشورهای بلوک شرق است. با این نقل قول در واقع می‌خواهد یک جمع‌بندی قلابی از علل شکست سوسیالیسم در شوروی را جا بیندازد. گویا علت بوجود آمدن اختناق سیاسی در شوروی و کشورهای بلوک شرق این بود که دولت برای ایجاد تساوی (توزیع ثروت) دخالتگری کرد، و به این ترتیب مردم را بخود وابسته کرد و با استفاده از این اهرم آزادی‌های سیاسی را لگد مال کرد.

جمع‌بندی گنجی قلابی است. اما، موضوع مورد بحث مهم است. زیرا جمع‌بندی از تجربه ساختمان سوسیالیسم در قرن بیستم، به بحث در مورد آینده جامعه ما و بطور کلی آینده جامعه بشری ربط دارد. بخصوص امروز، اوضاع سیاسی جامعه ما این بحث را طلب می‌کند. زیرا سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی و نظام اقتصادی - اجتماعی آن موضوع روز جامعه ماست. وقتی که پرتاب کردن یک نظام سیاسی و اقتصادی به زباله دان موضوع روز است، بحث بر سر بدیل‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دیگر هم به موضوع روز تبدیل شده و از ضرورت خاصی برخوردار می‌شود. علت آنکه گنجی به این موضوع (حتا در همین شکل باسمه‌ای و بازاری) می‌پردازد، مربوط به آن است که چنین ضرورتی را در جامعه می‌بیند و می‌خواهد قبل از اینکه این ضرورت جواب درست بگیرد، جواب قلابی برای آن فراهم کند. این کار گنجی با روش یا شیوه «دوم خردادی» وی کاملا خوانائی دارد: تهیه جوابهای جعلی برای مسائل واقعی!

در سی سال گذشته، جمع‌بندی از تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین (بخصوص شوروی) از مسائل بسیار حیاتی و تعیین کننده جنبش کمونیستی بین المللی و جنبش کمونیستی ایران

سیاسی را بر اکثریت جامعه تحمیل کنند. درک این مساله برای درک خصلت سوسیالیسم، جمعیتی صحیح از تجارب گذشته و بالاخره پیشبرد موفقیت آمیز جوامع سوسیالیستی آینده حیاتی است.

در سوسیالیسم «تساوی» از طریق «دخالته دولت» و یا «توزیع ثروت» برقرار نمی شود بلکه از طریق بکار بستن اصل «هر کس به اندازه کارش» برقرار می شود. یعنی هر کس به اندازه کارش می خورد. هیچ کس نمی تواند از کار دیگری بهره مند شود چه برسد به اینکه از این طریق ثروت انباشت کند. سوال «آزادی یا تساوی» در سوسیالیسم اصلا طرح نمی شود چون سوسیالیسم را فقط انسانهای آگاه و آزاد می توانند بسازند. با این وصف سوسیالیسم بدون تناقض و مبارزه طبقاتی علیه گرایش به احیاء سرمایه داری پیش نمی رود. برای همین برانگیختن توده های مردم برای نقد کردن و حمله به جوانب تاریک جامعه، بخشی از دینامیسم و پویایی سوسیالیسم است. سوسیالیسم بدون دخالت و آگاهی سیاسی اکثریت توده های مردم ساخته نمی شود و بوجود نمی آید و کار نمی کند. سوسیالیسم و جمعیتی از تجارب قرن بیستم موضوعی بسیار حیاتی برای پیش برد موفقیت آمیز یک انقلاب واقعی در ایران است. وظیفه کمونیستهاست که با جمعیتی های قلابی، سطحی و تحریف شده که از این تجربه داده می شود (چه از سوی امثال گنجی ها و چه از سوی جریانات به اصطلاح چپ که سابق بر این طرفدار شوروی سرمایه داری بودند و امروز جمعیتدیهائی شبیه گنجی می کنند) مقابله کنند.

ایران به یک انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی نیاز دارد

سلطه امپریالیسم و سرمایه انحصاری بوروکراتیک و وجود فئودالیسم در زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی و فرهنگی ایران، مانع از آن شده است که ایران تغییر و تحولات بورژوازی (از آن نوع که در قرن هفده و هیجده میلادی در کشورهای اروپائی رخ داد) را بطور کامل از سر بگذرانند. طبقه بورژوازی مستقل و ملی ایران هرگز نتوانست رشد کند تا بتواند همانند بورژوازی قرن هفده و هیجده اروپا، انقلابات بورژوازی کند. اما با نفوذ امپریالیسم در ایران و رشد سرمایه داری، طبقه کارگر بوجود آمد. روشنفکران مدرن بوجود آمدند که بخش بزرگی از آنان با طبقه کارگر سمت گیری می کنند. عصر جدیدی بوجود آمد و با خود امکان راه حل جدید را پدید آورد.

ایران نیازمند انقلاب دموکراتیک است تا مسائل بجای مانده از عصر کهن را حل کند. فئودالیسم را در زیربنای اقتصادی و فرهنگ جامعه ریشه کن کند، نابرابری ملل را از میان بردارد، زنجیرهای انقیاد زنان را بگسلد و دست امپریالیسم را از سیاست و اقتصاد ایران قطع کرده و سرمایه انحصاری بوروکراتیک را نابود کند. اما این انقلاب دموکراتیک نمی تواند توسط طبقه بورژوازی ایران پیش برده شود. زیرا طبقه بورژوازی بزرگ ایران

که تنها پرولتاریا و هواداران دولت سوسیالیستی از آزادی بیان برخوردار خواهند بود. دیکتاتوری پرولتاریا، بر خلاف سیاست خلع ید که در مورد بورژوازی به اجراء می گذارد، در ارتباط با خرده بورژوازی و قشر روشنفکران مخالف دولت سوسیالیستی سیاست همزیستی و مبارزه درازمدت در پیش می گیرد. تحت سوسیالیسم، بحث و مخالفت سرکوب نمی شود بلکه نقش مهمی در زندگی سیاسی و ایدئولوژیک جامعه سوسیالیستی بازی می کند. (به برنامه حزب کمونیست ایران مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، بخش مربوط به «آزادی بیان و مساله مخالفت» رجوع کنید)

در سوسیالیسم بزرگترین حق اکثریت مردم حق حاکمیت سیاسی و دخالت در امور دولت است. سوسیالیسم «دخالتهگری دولتی» نیست. بلکه «دخالتهگری توده ای» است. بدون این دخالتگری گسترش یابنده، در سطح محلی و سراسری، در زمینه سیاست، اقتصاد، فرهنگ، دموکراسی سوسیالیستی توخالی می شود. ممانعت از توخالی شدنش، مساله ای است که با تناقض، مبارزه طبقاتی حاد و تلاطمات سیاسی و انقلابی پیش می رود. زیرا دولت سوسیالیستی، از یکسو، ابزار دست طبقه کارگر و اکثریت جامعه برای پیشبرد منافعشان است، اما از سوی دیگر، حتا در سوسیالیسم دولت یک ارگان تخصصی است و در بطن خودش گرایش به بیگانه شدن از توده ها را می پروراند. بطور کلی سوسیالیسم نه به لحاظ سیاسی و نه اقتصادی، بی تناقض نیست. زیرا یک جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیسم است. هم تمایزات طبقاتی در آن تولید و بازتولید می شود و هم دولت گرایش به بیگانه شدن از توده ها پیدا می کند. سوسیالیسم جامعه ایست که هنوز در آن تمایزات و تفاوت موجود است. هنوز میان کارگر و مهندس، زن و مرد و کادر حزبی و توده ها تفاوت است. این معضلی است که تحت سوسیالیسم با انجام انقلاب در انقلاب، حل می شود. در سوسیالیسم هنگامی که پیشرفت و دگرگونی لازم است نارضایتی بیرون می زند. نارضایتی کارگران از مدیران، جوانان از دیدگاه های محافظه کارانه کادرهای حزبی، زنان از نابرابری و غیره. این نارضایتی ضرورت و امکان دست زدن به انقلابات مکرر در چارچوب همان جامعه سوسیالیستی و برای تر و تازه کردن آن را پیش می آورد. چنین انقلابی مشخصا در دوران چین سوسیالیستی، تحت رهبری مائوتسه دون و در شکل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی پیش برده شد. بدون بررسی این تجربه نمی توان به ماهیت حاکمیت سیاسی در سوسیالیسم و دینامیسم های آن پی برد.

اگر در چارچوب جامعه سوسیالیستی، انقلاب ادامه دار پیش نرود، نیروهای بورژوازی رشد زیاد کرده و می توانند قدرت سیاسی را کسب کنند و سرمایه داری را مجددا احیاء کنند و به تبع آن بی حقوقی

بوده است. مهمترین واقعه ای که در تاریخ این دو کشور سوسیالیستی اتفاق افتاد این بود که در مرحله معینی از تکاملشان یک طبقه بورژوازی نوین در آنها بوجود آمد و قدرت سیاسی را گرفت و سرمایه داری را احیاء کرد. این اتفاق در شوروی در اواسط دهه ۱۹۵۰ رخ داد و در چین در سال ۱۹۷۶. زمانی که سرمایه داری در این کشورها احیاء شد تمام خصلت دموکراسی، آزادی های سیاسی، عدالت اجتماعی و تمام مسائل مربوطه زیر و رو شد. پس از احیاء سرمایه داری هر دوی این کشورها مجددا به جوامعی ستمگرانه و استثمارگرانه تبدیل شدند. نه تنها حقوق سیاسی اولیه طبقه کارگر و زحمتکشان لگد مال شد بلکه به لحاظ اقتصادی نیز شکاف و تمایزات طبقاتی بسرعت احیاء شد. تجربه پیروزمند ساختمان سوسیالیسم در این دو کشور و شکست آنها مفصلا توسط کمونیستهای جهان (و مشخصا حزب ما) مورد بحث و کنکاش قرار گرفته است. بنابراین، در این جا سخن را کوتاه می کنیم. فقط تاکید می کنیم که بررسی تاریخ سوسیالیسم و عملکرد آن بدون توجه به این نقاط عطف غیر ممکن است. جمعیتی از این تجربه که مهمترین تجربه بشر در قرن بیستم بود را نمی توان به نمایندگان بازار واگذار کرد!

و اما رابطه میان سیاست و اقتصاد در سوسیالیسم چیست؟ خیلی ساده است: ساختن اقتصاد سوسیالیستی، بدون آزاد شدن طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان امکان ناپذیر است. برای همین **سوسیالیسم اول از همه با کسب قدرت سیاسی سر و کار دارد.** بدون تغییر در تناسب قدرت هیچ تغییری در تناسب ثروت هم ایجاد نمی شود. برای سوسیالیسم، اولین و بزرگترین ثروت خود انسان است. انسان است که ثروت تولید می کند. وقتی که یک عده قلیل حاصل دسترنج اکثریت را تصاحب می کنند، آنگاه است که اکثریت مردم به نیازمندی و فقر می افتند. سوسیالیسم با اتکاء به آزادی و شادابی و سر زندگی انسانها و با شکوفا کردن قدرت خلاقه آنان، نیازهای مادی جامعه را تولید می کند. درست بر خلاف سرمایه داری و بازار.

حاکمیت سیاسی طبقه کارگر در سوسیالیسم دیکتاتوری پرولتاریا هم خوانده می شود. سوسیالیسم از دیکتاتوری خواندن خود عار ندارد چون با صراحت نقاب از عوامفریبی بورژوازی که دولت خود را «دموکراسی برای همه» می خواند بر میدارد. زیرا دولت هیچ نیست مگر ابزار سلطه و تحمیل اراده یک طبقه بر طبقه دیگر. این حقیقت هم در مورد دولت بورژوازی صادق است و هم در مورد دولت سوسیالیستی. سوسیالیسم، «دموکراسی برای همه» نیست بلکه دموکراسی برای اکثریت مردم است. ابزار تحمیل اراده طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان بر طبقه بورژوازی است. با برقراری سوسیالیسم طبقه بورژوازی به لحاظ سیاسی و اقتصادی خلع ید می شود و به وی امکان احیاء نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه داری داده نمی شود. اما دیکتاتوری پرولتاریا به معنای آن نیست

دفتر تحکیم وحدت

دفتر سرکوب و تفرقه!

پس از سالها سکون در دانشگاهها از تیر ماه ۱۳۷۸ شاهد اوجگیری مبارزات دانشجویی علیه سرکوب و استبداد سیاسی هستیم. طی این چند سال مرتباً نام انجمن‌های اسلامی دانشجویان و دفتر تحکیم وحدت را شنیده ایم، بویژه اینکه برخی از رسانه‌ها سعی می‌کنند آنها را بعنوان یگانه جریان موثر دانشجویی وانمود کنند. جریانات و افراد دوم خردادی و بطور خاص دفتر تحکیم وحدت با شناسنامه‌های کوتاه مدت چند سال اخیرشان در صحنه هستند و سعی کرده‌اند تاریخچه گذشته خود را کاملاً از دسترس نسل کنونی دانشجویان دور یا پنهان نگاه دارند. هدف از این نوشته بررسی تفکر و عملکرد این تشکل است. انجمن اسلامی دانشجویان و اتحادیه آن بنام دفتر تحکیم وحدت جریانی وابسته به دولت اسلامی بوده و اساساً محملی برای تعلیم و تربیت کادرهایی است که بعداً بتوانند نهادهای دولتی را بچرخانند. تاریخچه برای بسیاری از اعضا آن، دفتر تحکیم سکوی پرشی برای رسیدن به مقامات دولتی بوده است. حتی اشتغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام صرفنظر از هدف عوامفربانه آن وسیله‌ای برای وارد شدن به قدرت بود. هدف از نوشته حاضر این است که نشان دهیم خط و تفکر امروز این جریان ریشه در تفکر و ایدئولوژی گذشته آنان دارد. آنان توسط مرتجعین تازه به قدرت رسیده اسلامی پایه گذاری شدند، لذا برای فهم مواضع امروز این جریان باید نگاهی به تاریخچه آنان بیاندازیم.

xxxx

در رژیم گذشته (پهلوی‌ها) مبارزات دانشجویان نه فقط علیه رژیم شاه بود بلکه این مبارزات نقش مهمی در شکل‌گیری سازمان‌های انقلابی و چپ داشت. مهمتر اینکه نقش پیشرو جنبش دانشجویی در این دوره مدیون مرزبندی روشن و واضح علیه قدرت سیاسی ارتجاعی و امپریالیسم و بطور مشخص امپریالیسم آمریکا بود. نقش کمونیستها در سرنگونی رژیم شاه موجب شد در سال‌های متعاقب انقلاب هزاران هزار دانشجو و معلم و استاد به نیروهای کمونیست و انقلابی پیوسته و تشکلات گوناگون دانشگاهی مرکز فعالیت‌های آنان شود. مرتجعین اسلامی وحشت زده از پایه‌گیری نیروهای انقلابی که مرتباً سعی در ارتقا آگاهی مردم و افشای دزدان انقلاب داشتند، نقشه ریختند تا این عرصه را هم در کنترل خود در آورند و این چنین بود که هجوم سیاسی خود را تحت نام «انقلاب فرهنگی» توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی علیه دانشجویان مبارز و چپ در اردیبهشت ۱۳۵۹ سازمان دادند. در راس این هجوم سیاسی، شورایی متشکل از عبدالکریم سروش، جلال‌الدین فارسی، شمس‌آل احمد و ربانی املشی قرار داشت که مسئولیت رهبری ناپود کردن و برچیدن نهادهای دانشجویی و سرکوب دانشجویان را به عهده گرفت.

سوسیالیستی گذر کند و مانع از آن شود که سرمایه‌داری در ادامه تکامل خود قطب‌بندی طبقاتی جدیدی بوجود آورد و جامعه را دوباره به عقب و به جامعه‌ای که استثمار انسان از انسان قطب‌راهنمای آن است، ببرد. تجارب قرن بیستم ثابت کرده است که تنها راه رهایی کشورهای تحت سلطه‌ای مانند ایران در گرو انجام انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی تحت رهبری طبقه کارگر است. گسست ایران از عقب‌ماندگی سیاسی و اقتصادی فقط از این طریق امکان‌پذیر است. تجربه شکست انقلاب مشروطه در ایران، و تجربه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در چین، نشان داد که در قرن بیستم چاره‌جویان عقب‌مانده فقط همین است. هر راه دیگری محال و خیالی است.

زیرنویس:

^۱ کارل پوپر یک فیلسوف غربی است که پیغمبر روشنفکران دوم خردادی است و اولین بار سرش او را به اینها معرفی کرد.

این خواسته‌های دموکراتیک فوری،

پرچم راهگشای مبارزات مردم است!

مجازات آمران و عملان اصلی

جنایات جمهوری اسلامی مشخصاً

کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و

قتل‌های زنجیرهای

الغای قانون اساسی جمهوری اسلامی

و کلیه قوانین ارتجاعی و نابرابر

شرعی و مدنی

جدائی دین از دولت

الغای دین رسمی؛ آزادی لامذهب

بودن و انتخاب مذهب

دست دین از آموزش و پرورش و

قضاوت و قانون گذاری کوتاه‌باد!

برچیده شدن گشت‌های ویژه

سرکوب زنان و جوانان

آزادی زندانیان سیاسی

لغو حجاب اجباری برابری کامل

زن و مرد

دست آمریکا از ایران کوتاه

عمدتاً بدست سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی و از طریق بازار جهانی بوجود آمده و خود مانعی است در مقابل دموکراتیزه کردن سیاست و اقتصاد و فرهنگ در ایران. طبقه بورژوازی متوسط (یا ملی) ایران نیز تاریخاً ثابت کرده که قادر به رهبری این تحولات نیست. از انقلاب مشروطه تا کنون خلقهای ایران برای اینگونه تحولات بورژوازی مبارزه کرده‌اند. اما جنبش آنها همواره در یک مرحله در جا زده است. زیرا این بورژوازی متوسط یا قادر به رهبری آن نبوده و یا از طریق همدست شدن با طبقات حاکمه به آن خیانت کرده است. در انقلاب ۱۳۵۷ شاهد چنین اتحاد نا میمونی بودیم. نمایندگان سیاسی بورژوازی متوسط ایران به طبقات ارتجاعی (که توسط خمینی و دارودسته اش نمایندگی می‌شد) و امپریالیستهای غرب کمک کردند که یک رژیم ارتجاعی دیگر بجای رژیم شاه بنشینند و انقلاب مردم را سرکوب کند. این بورژوازی خود همواره از طبقات ارتجاعی جامعه و امپریالیستهای تی‌پا می‌خورد و زیر فشار انحصار سیاسی و اقتصادی آنان به نفس نفس می‌افتد. اما بندهای گسترده اش با سرمایه‌داری جهانی و طبقات ارتجاعی جامعه مانع از آن می‌شود که برای یک انقلاب دموکراتیک مبارزه کند. به این دلایل تاریخی رسالت به سرانجام رساندن انقلاب دموکراتیک نیز بر دوش طبقه کارگر افتاده است. انقلاب دموکراتیک ایران برای اینکه به پیروزی برسد باید با الزامات عصر جدید و انقلابات پرولتری هماهنگ باشد و به مثابه جاده صاف کن استقرار سوسیالیسم عمل کند. یعنی انقلاب دموکراتیک نوین باشد. تنها انقلاب دموکراتیکی که می‌تواند استبداد سیاسی و اقتصادی امپریالیستهای مرتجعین را سرنگون کند، انقلاب دموکراتیک نوین است. جنبش آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه مردم ایران تنها زمانی شانس پیروزی خواهد داشت که با نیازهای انقلاب در عصر کنونی همراه شود و تکامل پیدا کند. این تکامل هیچ نیست مگر اینکه طبقه کارگر رهبری انقلاب را بدست گیرد. انقلاب دموکراتیک نوین بلافاصله قدرت سیاسی سرمایه‌داران و ملاکان وابسته به امپریالیسم را سرنگون می‌کند و قدرت سیاسی طبقه کارگر در اتحاد با طبقات خلقی دیگر را برقرار می‌کند. انقلاب دموکراتیک نوین در ظرف چند سال و نه چند دهه، زندگی اکثریت جامعه را این‌رو به آن‌رو می‌کند. بقایای فئودالیسم را از میان بر می‌دارد و زیربنای اقتصادی جامعه را احیاء می‌کند. کشور را از طریق رشد کشاورزی و صنایع مستقل برای رفع نیازهای اساسی اکثریت مردم، خودکفا می‌کند. فرهنگ و سنتهای کهنه و خرافاتی، مذهبی و مردسالارانه را از جامعه می‌زداید و فرهنگ پیشرو و مترقی و جهانی را تکامل می‌دهد.

انقلاب دموکراتیک نوین با ریشه‌کن کردن فئودالیسم و انحصار خردکننده سرمایه‌داری امپریالیستی و سرمایه‌بوروکراتیک، موانع رشد سرمایه‌داری را در ایران بر میدارد. اما بیش از آن در بروی استقرار سوسیالیسم می‌گشاید. انقلاب دموکراتیک نوین ما باید بلافاصله به انقلاب

و اختلافات درون هیئت حاکمه است. بویژه با شکل گیری پدیده دوم خرداد این مبارزات حادث شده و دفتر تحکیم وحدت بعنوان جریانی وابسته به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حلقه نوآیندشان دینی یک پای دعوای درون رژیم می شود.

با اوج گیری مبارزات مردم و دانشجویان، جبهه دوم خرداد و دفتر تحکیم برای کنترل این مبارزات و محدود کردنش به دعوای درونی هیئت حاکمه هر روز یک ترفند زدند: «آرامش فعال» و «بازدارندگی فعال»، «سکوت فعال»!.....وقتی دانشجویان می خواهند تظاهرات کنند آن را به تحصن دعوت می کنند، وقتی می خواهند از دانشگاه بیرون بیایند، آنان را دعوت به اعتصاب در دانشگاه می کنند، وقتی از جنایات و خشونت دارودسته های لباس شخصی و غیر شخصی بستوه می آیند آنان را دعوت به سکوت و آرامش می کنند و خشونت را محکوم می کنند و این بازی دفتر تحکیم تا همین امروز ادامه دارد.

در اواخر سال گذشته در دفتر تحکیم انشعابی صورت گرفت. یک بخش خود را دفتر تحکیم طیف شیراز می داند که در واقع جریان متمایل به بسیج دانشجویی و جناح رهبر است و جریان دیگر که خود را اکثریت می داند، دفتر تحکیم طیف علامه است. علت این انشعاب بی اعتباری این جریان در میان دانشجویان است. در نتیجه طیف علامه دفتر تحکیم برای اینکه بتواند بر مبارزات اخیر دانشجویان سوار شود، پرچم «آزادی خواهی» بلند کرده، داعیه خروج از جبهه دوم خرداد و ایجاد جبهه وسیع دمکراسی خواهی و بازبینی مسئله دین و سیاست را دارد. نگاهی به سیاست های اخیر این طیف که خود را دفتر تحکیم واقعی می خواند بیانگر وضعیت متناقض آنان بعنوان جریانی است که تاریخ مصرفش بسر آمده است. این جریان در چند ماه اخیر بیانیه های متعددی صادر کرده است که بشدت دو پهلو و متناقض بوده اند: گاه به زبان کسی که می خواهد امکانات حکومتی خود را حفظ کند چون ممکن است چند صباحی هنوز این رژیم باقی بماند، گاه به زبان کسی که می خواهد غربی ها و مشخصاً آمریکایی ها خوش رقصی کند چون تصور می کند آمریکایی ها تحولات آینده ایران را رقم می زنند از هم اکنون می خواهد در صف آزمون حکومت سازی آمریکا قرار گیرد، گاه می خواهد سوار بر موج مبارزات مردم شود در نتیجه تا شعار نفی رژیم اسلامی پیش می رود و غیره.

نگاهی به این دودوزه بازی ها بیاندازیم:

دفتر تحکیم و موضوع استقلال

دفتر تحکیم وحدت برای ایجاد جبهه دمکراسی دو محور اساسی جلو می گذارد: استقلال و دمکراسی. در این راستا خطر حمله آمریکا را گوشزد می کند و از هیئت حاکمه می خواهد با تن دادن به اصلاحات این خطر را خنثی کند: «بی شک اگر این روند ادامه پیدا کند و سیاست های سرکوبگرانه اقتدارطلبان نیروهای داخلی را

هاست، خود از عوامل انحلال موقت دانشگاه ها بود. پس از سرکوب خونین دانشگاههای کشور در سال ۵۹ و پاکسازی هزاران هزار استاد و دانشجو، دانشگاهها به مدت چند سال بسته ماند و در این مدت سردمداران جمهوری اسلامی نقشه دانشگاههایی را ریختند که کاملاً در خدمت نظام جمهوری اسلامی باشد. از آن تاریخ به بعد ورود به دانشگاهها مستلزم گذشتن از هفت خوان آزمون ایدئولوژیک سیاسی بود. برای کنترل آهنگین دانشگاهها دهها نهاد اسلامی را در آنجا کاشتند: انجمن های اسلامی دانشجویان، بسیج دانشگاه، نهاد نماینده رهبری. بسیاری از فعالان این انجمن ها مقامات بالای سپاه و بسیج و سایر نهادهای قدرت شدند خلاصه کنیم:

رشد و گسترش انجمن های اسلامی دانشجویان محصول سرکوب جنبش اصیل دانشجویی در سال های اول انقلاب بود. جو ترور و خفقان در دانشگاهها بدون وجود انجمن های اسلامی ممکن نبود. این انجمن ها باید یک نسل از دانشجویان متعهد به حکام رژیم اسلامی و نظام اسلامی را در دل خود می پروراند. بقول علی اکبر موسوی خوئینی ها دفتر تحکیم بعنوان بازوی اجرایی حاکمیت درون دانشگاه عمل می کند. (خبرنامه امیرکبیر - ۴ بهمن ۸۱)

اساسنامه و مرامنامه دفتر تحکیم وحدت دانشجویان نیز بروشنی نقش این تشکل را در دانشگاه های کشور نشان می کند:

• اعتقاد به اسلام فقاقت بعنوان اسلام راستین که در حوزه های علمیه جاری است

• اعتقاد به ولایت فقیه (با حدود و شرایطی که امام خمینی مدظله العالی تعیین کرده اند)

• اعتقاد به همکاری حوزه و دانشگاه در پی ریزی نظام آموزشی کشور و دانشگاه اسلامی و حضور فعال روحانیت در آن.

• اعتقاد به امکان شرکت تمامی نیروهای دانشجویی پیرو ولایت فقیه در تشکیلات

• اعتقاد به ضرورت حضور فقها و اسلام شناسان مورد تأیید ولی فقیه در تشکیلات اسلامی دانشجویی جهت نظارت بر اسلامی بودن فعالیتهای آن.

انجمن های اسلامی سالها با همین مرامنامه حق نفس کشیدن از دانشجویانی را که حاضر نبودند در برنامه های آنان شرکت کنند یا با ارزش های عقب مانده اسلامی در دانشگاهها همراهی کنند، گرفته بودند. تا سالهای ۶۸ انجمن های اسلامی مبلغ جنگ بوده و بسیاری را از درون دانشگاهها روانه جبهه های جنگ کردند. تا این دوره و قبل از مرگ خمینی تشکلات مختلف دانشجویی وابسته به حکومت در کنار هم به کنترل دانشگاهها مشغول بودند. اما با مرگ خمینی و شروع دوره بازسازی «سردار سازندگی» رفسنجانی اختلافات درون هیئت حاکمه اسلامی شدت گرفته و ما انعکاس این اختلافات را در تشکلات دانشجویی بویژه دفتر تحکیم می بینیم. از سال ۶۸ تا کنون دفتر تحکیم وحدت بمثابه نهادی دولتی منعکس کننده تضادها

در جریان این سرکوب دانشجویان بسیاری دستگیر، زندانی و اعدام شدند. بسیاری از دانشجویان و استادان نیز برای همیشه از دانشگاه اخراج شدند. طی روزهای حمله به دفاتر دانشجویی توسط چماقداران حزب الهی به رهبری سروش و همدستانش صدها دانشجو لت و پار شدند و بدین طریق بود که ترور و اختناق و رعب و وحشت در دانشگاهها حاکم شد و آقای سروش پیروز از ماموریت «فرهنگی» خود که همانا مستقر کردن چماقداران در دانشگاه برای حمایت از «اسلام عزیز» بود به دستبوس رهبر می رود تا پاداش خود را بگیرد. سرکوب خونین دانشجویان در سال ۱۳۵۹ بعنوان بزرگترین خدمت عبدالکریم سروش و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در تثبیت ارتجاع اسلامی در دانشگاهها در تاریخ جنبش دانشجویی باقی خواهد ماند.

پس از سرکوب دانشگاهها، یورش به کلیه دستاوردهای انقلاب مردم شروع شد. احزاب و سازمان های سیاسی چپ و دمکراتیک و بسیاری از نشریات ممنوع اعلام شدند. در سال ۱۳۶۰ دستگیری و اعدام هواداران و اعضای احزاب و سازمان های سیاسی که مخالف رژیم بودند روزانه شدت گرفت بطوری که گاه اسامی اعدام شدگان که اکثراً جوان بودند صفحات بسیاری از روزنامه های صبح را پر می کرد، شبیه زمانی که لیست قبول شدگان کنکور را درج می کردند! حجاب اجباری و سرکوب زنانی که تن به قوانین ضد زن رژیم نمی دادند با شدت تمام آغاز شد. روشن بود که سرکوب دانشجویان جدا از سرکوب کل جامعه نبود. ماجرای «انقلاب فرهنگی» را از زبان دکتر ملکی بشنویم که ریاست شورای مدیران دانشگاه تهران را از ابتدای پیروزی انقلاب تا تعطیلی دانشگاهها در اردیبهشت ۵۹ به عهده داشت:

در انتخاباتی که برای شوراهای هماهنگی شد، تمام کاندیداها یا وابسته به مجاهدین خلق و یا وابسته به فدایی ها یا چپ ها بودند. اینها واقعیت های تاریخی است که نه برای حزب جمهوری اسلامی و نه برای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در اواخر فروردین ۵۸ اعلام موجودیت کرده بود، قابل تحمل نبود. و این دو سازمان، به مرور تمام قدرت ها را به دست گرفتند. قدرت سیاسی در اختیار حزب جمهوری اسلامی و قدرت های امنیتی، اطلاعاتی و سپاه و غیره... در اختیار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی قرار گرفت که اکنون اکثر سران دو خردادی و اصلاحاتی از آن گروه ها هستند. اینها وقتی دیدند همه چیز به غیر از دانشگاه در اختیار آنهاست نقشه کشیدند و آن مسائل و توطئه ها پیش آمد که آقای آیت که دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی بود گفته بود که دانشگاهها باید بسته شود.

... جالب آنکه گروه های باصطلاح «اصلاح طلب» امروز در آن هنگام از رادیکال ترین افراد بودند که در بسته شدن دانشگاه ها به بهانه ی اسلامی کردن فضا، نقش داشتند. بعنوان مثال دفتر تحکیم وحدت که امروز از داعیه داران آزادی در دانشگاه

یک صدا فریاد سرنگونی رژیم را سر داده و خواهان محاکمه و مجازات نه فقط مسببین قتل‌های زنجیره‌ای بلکه قتل عام‌های دهه ۶۰ هستند، اینان یاد قتل عام‌های دهه ۶۰ افتاده‌اند. بسیاری از فعالین دوم خرداد و یا رهبران دفتر تحکیم خود از مجریان سرکوب در دهه ۶۰ بوده‌اند. کنترل حجاب در دانشگاه‌ها و یا آپارتاید جنسی در دانشگاه‌ها توسط همین انجمن اسلامی‌ها صورت گرفت. اما دم خروس دمکراسی خواهی در بیانیه قبلی شان بیرون می‌زند: «روند سرکوب گرایانه فعلی قوه قضاییه در مقابل اپوزیسیون درونی (تاکید از ماست) روزنامه نگاران، دانشجویان و روشنفکران متوقف گردد و تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی بدون قید و شرط آزاد شوند.» (قطعنامه پایانی نشست شورای عمومی دفتر تحکیم، ۲۰ خرداد ۸۲)

این هم درجه دمکراسی خواهی دفتر تحکیم وحدت! دروغگویان کم حافظه! گویا یادشان رفته که در ماه‌های اخیر قرار است ژست دمکراتیک بخود بگیرند تا بتوانند «ائتلاف دمکراسی» را درست کنند. از آقایان باید خواست (اصولا زنی در رهبری این تشکیلات مردسالار قرار ندارد) که نظرشان را در مورد سرکوب اپوزیسیون بیرونی توسط قوه قضائیه نیز بدهند. سرکوب اپوزیسیون بیرونی اشکالی ندارد، نقض دمکراسی و حقوق بشری که اخیرا بیادشان افتاده، نیست! اپوزیسیون درونی هم مشخص است یعنی دفتر تحکیم وحدت و جبهه مشارکت و نهضت آزادی یعنی کسانی که هم چنان می‌خواهند سیستم ستمگرانه موجود را حفظ کنند.

بد نیست به استقلال طلبی امروز این جریان از حکومت هم نگاهی بیاندازیم. اخیرا دفتر تحکیم شعار استقلال جنبش دانشجویی از حاکمیت را علم کرده و در پی تشکیل جبهه جمهوری خواهی است. آنها صحبت از بازبینی رابطه دین و دولت و جمهوری سکولار می‌کنند. اما آنچنان پرشتاب می‌خواهند بر مبارزات سوار شوند که یادشان می‌رود هنوز آرم خمینی بعنوان رهبر و ولی فقیه سر تیتراطلاعه هایشان است. هنوز طبق مرامنامه شان نماینده ولی فقیه در دانشگاه‌ها هستند. ژست‌های سکولار می‌گیرند ولی هنوز انجمن اسلامی دانشجویان هستند! تا جایی که دکتر محمد ملکی به آنان یادآوری می‌کند:

«با توجه به بوجود آمدن تشکلی به نام «تحکیم وحدت» و اساسنامه و مرامنامه‌ای که از سوی حاکمیت برای آن تنظیم گردید و اعمال و رفتارهای اعضا و گردانندگان آن در دهه ۶۰ تا سال ۱۳۷۶ و سابقه فعالیت این گروه در ذهن مردم، بهتر است نام این تشکل به «جنبش دانشجویی ایران» یا هر نام مورد تایید دانشجویان تغییر یافته و اساسنامه و مرامنامه مناسب با مرحله فعلی فعالیت دانشجویی برای آن تدوین گردد.»

آقای دکتر ملکی باید بهتر از هر کس دیگر بداند که رفتار این جریان ریشه در رفتار اعضا و گردانندگان آن در دهه ۶۰ و تا سال ۷۶ دارد. تمام

مهمانان ناخوانده منادی آزادی را بر میزبانان چندین ساله فاشیست مسلک مدعی پاس داشت هویت عراقی ترجیح دادند.» (همان بیانیه)

بوی کباب فقط سلطنت طلبان را مست نکرده، سیاستگزاران دفتر تحکیم آن چنان هیجان زده و پرشتاب می‌خواهند از رقیب‌های منتظر در کاخ سفید جلو بزنند که به گزافه‌گویی افتاده‌اند، حتی خود آمریکایی‌ها در خواب نمی‌دیدند که به آنان لقب «منادی آزادی» دهند، تقریبا در همه جای جهان منجمله در خود آمریکا به آنان اشغالگران آمریکایی می‌گویند. حقیقتا اینها دفتر تحکیم وحدت با جنایتکاران هستند! همانطور که در سال ۵۸ بر پایه تحکیم وحدت با ارتجاع اسلامی پایه ریزی شدند!

دمکراسی خواهی

«آزادی بیان، آزادی ابراز عقیده، آزادی تشکیل تشکل‌ها، انجمن‌ها و سندیکاها، آزادی برگزاری تجمعات و میتینگ‌ها، آزادی در انتخاب دین و اجرای آئین‌ها، حق بهره‌مندی از رسانه‌ها، حقوق زنان، حق انتخاب پوشش و ... که همگی منبعث از مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر است و دولت ایران آن را امضا نموده که متأسفانه نه تنها خود را ملزم به پایبندی و اجرای آن نمی‌کند و به گونه‌ای آن را نقض می‌نماید.» (نامه دفتر تحکیم وحدت به کوفی عنان، تیرماه ۱۳۸۲)

دفتر تحکیم وحدت پس از بیش از دو دهه جنایات جمهوری اسلامی تازه در تیر ماه ۱۳۸۲ یاد «این نقض‌ها» و قتل عام‌های رژیم در دهه ۶۰ می‌افتد! پس از ۲۵ سال آپارتاید جنسی ناگهان در می‌یابد که در ایران زنان حق انتخاب پوشش ندارند. بنظر شک برانگیز نیست؟ بیش از ۱۴ سال است که خانواده‌های جانباختگان زندانی قتل عام شده سال ۶۷ زیر مشت و لگد سپاه و پاسداران شه‌ریور هر سال در گورستان خاوران، سالگرد قتل عام هزاران هزار انقلابی کمونیست یا دمکرات را برگزار می‌کنند، چطور دانشجویان دفتر تحکیم تا کنون از آن بی‌خبر بوده‌اند؟ شاید بگوئید که این جریان برای همراهی با مردم چنین خواسته‌هایی را جلو نهاده است. اما مردم بویژه زنان بیش از دو دهه است که مقابل سرکوب مذهبی ایستاده‌اند. آیا پس از دو دهه مقابل مردم ایستادن امروز تصمیم گرفته‌اند با مردم همراهی کنند؟ خیر! واقعیت چیز دیگری است.

واقعیت این است که انجمن‌های اسلامی تشکلات آزاد و قانونی دانشجویی بودند، چرا این جریان آزاد بود تشکل داشته باشد؟ سؤال چندان سختی نیست اینان بازوهای سیاسی رژیم اسلامی در دانشگاه‌ها بودند. بسیاری از حقوقی‌ها که از نقض آن سخن می‌گویند سالها توسط خود این انجمن‌ها از دانشجویانی که با آنان نبودند سلب می‌شد. منتهی امروز که مردم بی‌مهابا کلیت رژیم را زیر ضرب گرفته‌اند ناگهان یاد منشور جهانی حقوق بشر افتاده‌اند. حالا که اکثریت مردم و دانشجویان

تضعیف نماید نگاه مردم به آن سوی مرزها می‌چرخد و معنای این چرخش را بی‌شک شما بهتر از ما می‌دانید.» (قطعنامه پایانی نشست شورای دفتر تحکیم وحدت، ۱۹ اسفند ۱۳۸۱)

«به نظر ما در شرایط کنونی کیان اصلاح طلبی مردم سالار از دو سو بشدت تهدید می‌گردد: نخست جریان اقتدارگرای حاکمیت ... و دیگری بوش و محافظه کاران حاکم بر کاخ سفید لگام گسیخته بدون پایبندی به هیچ قانون بین‌المللی در اندیشه تصاحب ایران عزیز می‌باشند»

(قطعنامه پایانی نشست شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت ۲۰ خرداد ۸۲)

درست چند روز قبل از بیانیه بالا در بیانیه تحلیلی انجمن‌های اسلامی دانشجویان ۲۴ دانشگاه کشور که دفتر تحکیم وحدت اتحادیه مرکزی آن می‌باشد به کرات در وصف حمله نظامی آمریکا به عراق و افغانستان و کم‌هزینه بودن این نوع سرنگونی می‌خوانیم:

«برای برچیدن بساط حکومت خودکامه و دیکتاتوری سیاه صدام و پایان دادن به خیالبافی‌ها و کشورگشایی‌های خودسرا نه وی شاید هیچ راهی عملی‌تر، سریع‌تر، و کم‌هزینه‌تر از آنچه که در جریان حمله به عراق رخ داد نباشد...»

(بیانیه تحلیلی انجمن‌های اسلامی دانشجویان ۲۴ دانشگاه، خرداد ۸۲)

واقعا کم‌هزینه برای کی؟ چون در همه جا مردم هزینه‌های سنگینی پرداخته‌اند و اتفاقا این دم و دستگاه رژیم قبلی بوده که آسیب ندیده و برای حکومت‌های دست‌نشانده بعدی مورد استفاده قرار گرفته است.

«حمله آمریکا به عراق و سرنگونی صدام برای مردم عراق و هم برای کشورهای منطقه همان شرایط مطلوب تر (نسبت به وضعیت قبل) است و به عبارت دقیق‌تر یک فرصت است...» (همان بیانیه)

این هم پرده‌ای از استقلال طلبی به سبک اسلامی! «فراموش نکنیم که تمامی عزاداری‌ها، تجمعات، راهپیمایی‌ها و اعتراضات نشان داده شده از سوی مردم عراق در این روزها، در طول حداقل ۲۲ سال گذشته در سایه حکومت صدام ناشدنی و غیرقابل امکان بود و این همه انجام آزادانه اعتراضات و راهپیمایی‌ها و برگزاری آزادانه بزرگترین تجمع و عزاداری شیعیان عراق امروز در سایه حکومت جی گارنر صورت پذیرفته است.» (همان بیانیه)

آیا از این عربانتر میشود تبلیغ نجات ایران توسط آمریکایی‌ها را کرد! آقایان دفتر تحکیم شما چرا برای مراسم شیعیان نگرانید مگر شما سالها آزادانه دانشگاه‌ها را به مراکز سینه زنی و زنجیرزنی شیعیان در قدرت تبدیل نکرده بودید! مگر سالها هر هفته جمعه‌ها دانشگاه را برای نماز جمعه امت در صحنه قرق نکردید! البته روشن است که این اشارات دفتر تحکیم به جریان مکتبی دوم خردادی است که نگران نباشید آمریکا باید مراسم روضه و نوحه پابرجاست!

«مردم عراق برای رهایی از یوغ حکومت خونریز مستبد حزب بعث به دخالت خارجی تن دادند و

نقل قول های بالا مربوط به سال ۷۶ بعد است، و با اسم عوض کردن ماهیت این جریان عوض نخواهد شد!

دفتر تحکیم و خشونت:

دفتر تحکیم وحدت سالهاست که عدم خشونت و راه مسالمت جویانه را یگانه وسیله دست یابی به دمکراسی می خواند. اما حیرت انگیز اینکه این جریان ناگهان اعلام می کند که:

«همواره چیزهای بدتر از جنگ هم هست که شاید برای برچیده شدن بساط آنها چاره ای جز جنگ نباشد و این مورد تأیید صلح طلب ترین و ضد خشونت ترین آگاهان و اندیشمندان نیز قرار گرفته که گاه برای ممانعت از اعمال خشونت هایی بزرگ چاره ای جز اعمال خشونت در بعدی اقلی تر نخواهد بود...»

«نقد حمله آمریکا به عراق از زاویه تنها مذموم دانستن حمله و جنگ و هجوم به کشوری دیگر نه تنها نقدی دقیق و جدی نبوده که تنها اعتراضی سیاسی و گاه غرض ورزانه خواهد بود چرا که در آن صورت، جنگ های صدر اسلام چون فتح مکه، حمله اعراب به ایران به منظور گسترش اسلام و مورد نکوهش قرار خواهد گرفت (همان بیانیه)

البته این نکته جالبی است که انجمن های اسلامی تجاوزگری آمریکا را با جنگ های صدر اسلام مقایسه می کنند و می گویند از یک ماهیت است شاید این تنها حرف درستی باشد که تا کنون زده اند! رهبران صدر اسلام هم برای کشورگشایی جنگ های تجاوزگرانه و خونینی را انجام دادند.

اما اشتباه نباید کرد که این جریان حالا طرفدار خشونت و قهر شده است. خیر! قهر برای امپریالیسم آمریکا مجاز است نه برای توده های مردم، قهر برای ظالمان مجاز و برای مظلومان ممنوع. درست بعد از خیزش های شبانه اخیر دستشان را رو می کنند و در محکوم کردن بکارگیری خشونت انقلابی از جانب مردم می گویند:

«ما باز هم بدون حتی اندکی خشونت مبارزه می کنیم تا به جهانیان اثبات کنیم که در مقابل خشونت نباید خشونت به خرج داد و در مقابل ظالم، ظلم کردن روا نیست! ما می خواهیم نشان دهیم که خشونت چه در لباس ظالم و چه در شکل ستمگر و چه از سوی ستمکش محکوم است!» (بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان امیرکبیر، ۲۳ تیر ۸۲)

یادآوری کنیم که این انجمن در صدر ۲۴ انجمن اسلامی امضا کننده بیانیه قبلی بود)

زنان و دفتر تحکیم

دفتر تحکیم بعنوان یک جریان اسلامی که جناح بندی های گوناگون جمهوری اسلامی را از سر گذرانده، یک جریان مردسالار و متکی بر ایدئولوژی ضد زن اسلامی است. در تفکر اینان

فاطمه همسر علی زنی است که باید الگوی همه زنان جامعه باشد، چرا که هرگز نامحرمی را ندید و نامحرمی نیز او را ندید! نگاهی به درد دل یکی از فعالین دختر این تشکل بیاندازیم:

«مریم چاربالش که سه دوره به نمایندگی از دانشگاه کاملاً دخترانه الزهرا در شورای عمومی دفتر تحکیم حضور داشته می گوید: در دانشگاه های مختلط بسیار پیش می آمد که حق رای دانشگاه را به یک دختر می دادند اما زمان رای گیری که می شد او باید به اشاره پسری در گوشه سالن رای می داد یا نمی داد.

مریم چاربالش زمانی را بیاد می آورد که پسران همکار او در فعالیت های سیاسی، با دخترها سلام و علیک نمی کردند.

دفتر تحکیم وحدت در آخرین نشست خود قطعنامه ای صادر کرد که در آن در کنار مسائل سیاسی به برخی از مسائل اجتماعی از جمله اقلیت ها نیز پرداخته شده بود اما هیچ اشاره ای به مطالبات زنان نشده بود. سعید رضوی فقیه عضو شورای مرکزی این تشکل می گوید: در مورد این قطعنامه، شاید مجموعه بچه های تحکیم فکر می کردند طرح اینگونه مسائل در این شرایط ممکن است ما را ضربه پذیر کند. او می گوید: اصولاً مسئله زنان، آنگونه که برای شما مهم است، توسط بدنه دانشجویی شناخته نشده است.

اما در طرف دیگر قضیه، دفتر تحکیم وحدت به نردبان ترقی خیلی ها در رسیدن به قدرت و مقام تبدیل شده است. رقابت بر سر بالا رفتن از پله های چنین نردبان پر منفعتی قطعاً برای زنان دشوارتر بوده است. مریم چاربالش می گوید: کافی است آماری از خروجی های تحکیم بگیرند و ببینند مردها به کجا رسیده اند و زنها در کجا قرار دارند.» (تجربه دختران دانشجوی در تشکل های سیاسی - بی بی بهجت، ۱۹ تیر ۱۳۸۲ سایت پیک ایران) این شمه ای از عملکرد دفتر تحکیم برای تحکیم ایده های پوسیده ضد زن، و تفرقه بین زنان و مردان است!

حرف آخر دفتر تحکیم وحدت: تحکیم سلطه ستمگران!

دفتر تحکیم وحدت اخیراً نامه ای به کوفی عنان نوشته و از او استمداد طلبیده است. در حقیقت خطابیه به کوفی عنان خطابیه به آمریکایی ها ست البته در پوششی مقبول و مشروعیت یافته. چرا که برای بسیاری از دانشجویان و مردم هنوز روشن نیست که این روزها در ادبیات جریانات سیاسی، سازمان ملل همان اسم رمز آمریکا و متحدینش است.

این جریان همواره پشت نظریه انتخاب بین بد و بدتر بوده است و مدام تلاش کرده اند به مردم بباوراندند که تنها انتخابشان بین بد و بدتر است یک روز بین خاتمی و خامنه ای، امروز بین جمهوری اسلامی و آمریکا:

«اصولاً در سیاست نمی توان صرفاً بر اساس رویاها همواره انتخاب خوب از بد نمود. اصولاً آنان که نمی خواهند کاری صورت گیرد... در تقابل و انتخاب بد از بدتر، خوب انتزاعی غالباً غیر ممکن را به میان می آورند.» (بیانیه تحلیلی انجمن های اسلامی دانشجویان ۲۴ دانشگاه، خرداد ۸۲)

به این می گویند منطق وارونه. واقعیت این است که آنهایی که اصولاً نمی خواهند کاری کنند بین بد و بدتر انتخاب می کنند چون هم بد و هم بدتر موجود است فقط باید انتخاب کرد! ولی آنهایی که می خواهند کاری کنند رویا و آرزو دارند و برای آمال و آرزوی شان تلاش می کنند!

هم زمان که از دفتر سازمان ملل استمداد می طلبند، سعی می کنند به حاکمان جمهوری اسلامی یادآوری کنند که کماکان حاضرند در کنار آنان برای حفظ نظام اسلامی تلاش کنند:

«از شما می خواهیم با شجاعت جلوی ادامه این مسیر تاسف بار و خطرناک را بگیرید و با برداشتن گام های جدی به سمت آشتی ملی، بنیادهای جمهوری اسلامی و امنیت کشور و وحدت ملی را تقویت کنید و با تأکید به قوه قضائیه مبنی بر رسیدگی عادلانه مقدمات آزادی و استخلاص ایشان را هر چه سریعتر فراهم سازید.»

دفتر تحکیم هر خفتی را قبول می کند تا مردم را از صحنه خارج کند تا ابتکار عمل را از دست مردمی که امروز به صحنه آمده اند بگیرد و بدهد دست دیگران: فرقی نمی کند آمریکا باشد یا مرتجعین اسلامی!

نکاتی که در بالا بدانها پرداخته شد بروشنی نشان می دهد که دفتر تحکیم وحدت در واقع دفتر تحکیم سلطه طبقات ارتجاعی و ستمگر است. شیوه تفکر، ارزشها و معیارهای این جریان در زمینه استقلال، دمکراسی، زنان کاملاً منطبق بر تفکر طبقات حاکم است. اینان فرزندان خلف جمهوری اسلامی هستند و ذره ای منافع مردم و یا دانشجویان را منعکس نمی کنند، آنچه در چنته دارند عوامفریبی و بندبازی است برای اینکه سلطه نظام ارتجاعی را دوام بخشند. جنبش دانشجویی اصیل، جنبشی که می خواهد پرچمدار تحولات دمکراتیک باشد، جنبشی که در پی تحکیم وحدت خود با زنان، کارگران و سایر قشرهای ستمدیده برای سرنگونی ارتجاع اسلامی و ایجاد جامعه ای مبتنی بر آزادی و رهایی همه ستمدیدگان است، باید تمامی تفکرات، ارزشها و تشکلات دانشجویی را که نشان ارتجاع اسلامی بر پیشانی دارند طرد و افشا کند!

منابع و توضیحات:

- سازمان مجاهدین اسلامی در فروردین سال ۱۳۵۸ تاسیس شد. برخی اعضا علنی این سازمان: بهزاد نبوی، محسن رضایی، تاج زاده، محسن آرمین، محمد سلامتی، سید هاشم آغاچری، عرب سرخی، مرتضی الویری، عبدالله ذوالقدر می باشند. سران این سازمان از اوایل انقلاب بیشترین نیروی خود را مصروف فعالیت های سرکوبگرانه کردند و از جمله در شکل گیری نهادهایی مانند کمیته انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران نقش قابل ملاحظه ای داشتند. کنترل نهادهای نظامی و امنیتی در دهه ۶۰ در دست این

پیش به سوی تبدیل دانشگاه به خانه مردم!

در ماه های آینده:

درهای دانشگاه را بروی مردم باز کنیم!

برای آزادی دانشجویان زندانی مبارزه کنیم!

دست مزدوران امنیتی و انتظامی جمهوری اسلامی را از دانشگاه ها کوتاه کنیم!

دانشگاه را به محل تجمع کارگران و دانش آموزان و معلمان کشور تبدیل کنیم!

وجود یک و نیم میلیون دانشجو و گسترش مراکز آموزشی و دانشگاهی در گوشه و کنار کشور، یک نقطه قوت بزرگ برای مردم است. همواره دانشجویان و روشنفکران انقلابی آغاز گران خوبی بوده اند و توانسته اند نقش مهمی در کشاندن کارگران و دهقانان، یعنی اصلی ترین و پیگیر ترین نیروی انقلابی، به میدان مبارزه ایفاء کنند. اینبار نه مساجد که این مراکز آموزشی و دانشگاهی اند که بیش از پیش و بیشتر از زمان انقلاب ۵۷ ظرفیت آنها دارند که به مراکز انقلابی سازماندهی توده ای بدل شوند. این امتیاز بزرگی است و باید با بیای گسترش مبارزات مردمی از آن سود جست. در سال ۵۷ برای مدت کوتاهی دانشگاه ها تبدیل به اصلی ترین مراکز تجمع سیاسی توده های مردم از هر قشری شدند. مشخصا کارگران پس از کار، خود را به دانشگاه می رساندند تا از آخرین اطلاعاتی های سیاسی و اخبار مبارزاتی آگاهی حاصل کنند. دانش آموزان برای متشکل شدن و مبارزه کردن به دانشگاه رفت و آمد می کردند. نیروهای مرتجع مذهبی برای خنثی کردن دانشگاه به تقویت مساجد پرداختند. هر آنجا که دانشجویان به شهرستانهای خود رفته و در آنجا ستادهای مبارزاتی از میان دانش آموزان و کارگران و دهقانان ایجاد کردند، مساجد بیکاره ماندند. نیروهای مرتجع مذهبی تازه پس از قدرت گیری توانستند بساط قدرت خود را در آن مناطق پهن کنند. امپریالیستهای غربی که با دارودسته خمینی در پاریس برای مهار زدن به جنبش انقلابی مردم به توافق رسیده بودند، به تقویت صدای خمینی و دارودسته اش کمک کردند. با سرازیر کردن منابع مالی، مساجد را به «ستاد» مرکزی مبارزات مردم تبدیل کردند تا از این طریق انقلاب را در ابتدا به لحاظ سیاسی گیج کنند و بعد از طریق حاکم کردن یک رژیم ارتجاعی به جای یک رژیم ارتجاعی دیگر، انقلاب را به مسلخ ببرند.

در سال ۱۳۵۹ به دستور خمینی دانشگاه ها بسته شد و دانشجویان مبارز را قلع و قمع کردند تا مانع شوند که دانشگاه به ستاد واقعا انقلابی مردم تبدیل شود. از آن پس دانشگاه توسط مرتجعین اشغال شد. مهمترین واقعه سیاسی دانشگاه ها نماز جمعه های ارتجاعی و روح فرسا شد. رژیم جمهوری اسلامی بیش از بیست سال تلاش کرد که دانشگاه را به ستاد و پایگاه سیاسی ایدئولوژیک خود تبدیل کند. اما این تلاشها با خیزش ۱۸ تیر ۱۳۷۸ دود شد و به هوا رفت. عشق و امید مردم به دانشگاه از نو زنده شد.

اکنون نیز جمهوری اسلامی می خواهد با قلع و قمع دانشجویان مبارز و حتا بستن دانشگاه ها مانع از آن شود که این ستاد بزرگ مبارزاتی شکل بگیرد و الهام بخش مبارزات سیاسی سراسر کشور شود. باید با این توطئه مبارزه کرد. باید همه خلق به دانشجویان کمک کنند تا دانشگاه به خانه مردم تبدیل شود. خواست جنبش دانشجویی این است که ورود مردم از هر قشر و طبقه ای به دانشگاه ها بلامانع شود. دستگیری و اذیت و آزار رساندن به غیر دانشجویان که در اطراف محوطه دانشگاه تجمع میکنند سیاست تبهکارانه ای است که باید با آن مقابله کرد. دانشجویان باید با پخش اوراق تبلیغاتی از مردم بخواهند که هر چه بیشتر به طرف دانشگاه آمده و سعی کنند وارد دانشگاه شوند. دانش آموزان مدارس مختلف باید دانشگاه را پاتوق و محل قرارها و تجمعات خود کنند. معلمین شریف کشور می توانند دانش آموزان خود را تشویق به دیدارهای مکرر از دانشگاه های شهرهای مختلف کنند. جنبش دانشجویی می تواند شعار برچیدن بساط نماز جمعه از دانشگاه را بدهد. زیرا این شعار عادلانه و مبتنی بر خواست مردم است. دانشگاه جای نماز نیست. دانشگاه جای آخوند نیست. روزهای جمعه دانشجویان می خواهند از مردم در دانشگاه پذیرائی کنند. روزهای جمعه روزهای پیوند دانشجویان با کارگران و معلمین و محصلینی است که به دانشگاه می آیند تا از نظرات و فعالیتهای دانشجویان آگاه شوند. دانشگاه جای مرتجعین نیست. دانشگاه خانه مردم است.

دانشگاه جای نماز نیست. دانشگاه جای آخوند نیست.

دانشگاه خانه ملت. دانشگاه کانون بصیرت.

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست – لنینیست – مائوئیست)

POSTFACH 900211 51112 KOELN GERMANY

BM BOX 8561 LONDON WCIN 3XX UK

WWW.sarbedaran.org

e-mail: haghighat@sarbedaran.org

